

# مسائل بین المللی

شماره ۲ (۳۹)

---

سال ۱۹۶۹



فهرست مندرجات

<u>صفحه</u>	
۴ - ۱۵	مشورت بالنین درباره مسائل دوران کنونی
۱۶ - ۲۶	جمهوری دموکراتیک آلمان در آستان بیستمین سالروز تأسیس خود
۲۷ - ۴۲	تمرین انتخابات عمومی در هندوستان
۴۳ - ۵۰	فرماندهان نظامی شوروی سخن میگویند
۵۱ - ۶۱	پیمبر "راه سوم" . انتقادی بر تئوری هربرت مارکوزه
۶۲ - ۷۳	درباره برخی از ریشه‌های اپورتونیزم
۷۴ - ۷۷	درباره یکی از انواع آنتی کمونیسم

# مشورت با لنین درباره مسائل، دوران کنونی

تیم باک

(صدر حزب کمونیست کانادا)

یکی از پدیده‌های معروف خصومت دوران ماکه احزاب کمونیست و کارگری به ویژه در کشورهای سرمایه داری با آن روبرو هستند، تغییرات اساسی در امکانات موجود برای اعتدالی مبارزه طبقه کارگر و ارتقاء سطح این مبارزه است. در چنین دورانی است که برای برگزاری صد میهن سال تولد ولادیمیر ایلیچ لنین تدارک دیده میشود. تحولات انقلابی در زمینه تناسب نیروهای جهانی که با انقلاب کبیر اکثر آغاز گردید و نیز تشدید تاثیراتی که سیستم جهانی سوسیالیسم همراه با رشد خود در جریان تکامل جهانی راعمال میکند تمام جوانب مبارزه علیه امپریالیسم تغییرات اساسی بوجود آورده است.

یکی از نشانه‌های مهم این تغییرات توسعه دامنه‌برداری طبقاتی کارگران کشورهای سرمایه داری در راه تامین حقوق خویش است. ضمناً در این نبرد با مسائل و خواسته‌های سیاسی جای بیش از پیش نمایانی را اشغال میکند. تکامل سرمایه داری انحصاری دولتی در کشورهای عمده سرمایه داری تضادهای اساسی سرمایه داری را بیش از پیش حدت داده و یکسلسله تضادهای جدید نیز که از انقلاب علمی و فنی ناشی میشود، بر آن افزود است. یکی از نتایج این جریان توسعه پایه اجتماعی مبارزه علیه تسلط انحصارات و مبارزه برای ایجاد تحولات دموکراتیک در استرکچر اجتماعی - اقتصادی جامعه است. این امر در نواهای تازه‌ای برای فعالیت احزاب کمونیست بوجود می‌آورد و همزمان با آن وظائف و مسائل تازه‌ای را هم در برآنها مطرح می‌سازد.

نشانه مهم دیگر این جریان خصومت توسعه‌ای و بیکارجوی جنبش جوانان، بخصوص دانشجویان کشورهای سرمایه داری است. این جنبش بطور عینی علیه سیستم سرمایه داری انحصاری دولتی متوجه است. پیشاهنگ سیاسی آگاه طبقه کارگر اکنون میکوشد علل اصلی تظاهرات دانشجویان را بهتر درک کند و بر این اساس وحدت عمل با آنها را تامین نماید. دانشجویان تنها از طریق اقدامات مشترک با طبقه کارگر میتوانند در مبارزه برای ایجاد تحولات انقلابی نقش مهم داشته باشند.

جنبش آزادی بخش ملی عنصر لاینفک پروسه انقلابی جهانی است. مبارزه ملی کشورهای در حال رشد و کشورهاییکه هنوز در قید وابستگی با استعمار باقی مانده اند علیه امپریالیسم و علیه تلاشهایی که امپریالیسم بکار میبرد تا تسلط خود را بر این شکل یا آن شکل حفظ نماید در جریان تاریخ جهانی تاثیر اساسی میبخشد. تجار و ایالات متحده به هوی تمام نشان میدهند

که امپریالیسم برای حفظ مواضع خود در جهان حاضر است به اقدامی دست بزند . مبارزه کامیابانه علیه امپریالیسم اتحاد تمام نیروهای ضد امپریالیستی را ایجاد میکند .

البته این یک تصادف است که تفسیرات مذکور در روزهایی که جهان براد برکزاری صدمین سال تولد لنین تدارک می بیند جنبه بمراتب حادثری پیدا کرده است . ولی اینکه می بینیم بررسی آثار لنین کلید حل مسائل کنونی را بدست میدهد ، بهیچوجه تصادفی نیست زیرا این مسائل را تنها بکمک مارکسیسم - لنینیسم که در پرتو انطباق صحیح آن بردیالکتیک زندگی در اتمام در حال تکامل غنا بیشتری کسب کرده است میتوان حل کرد . پاسخ بسیاری از مسائل جدید دوران ما را در گنجینه گرانقدر آثار لنین میتوان یافت . ولی نکته ای که اهمیت بیشتری دارد آنستکه آثار لنین را محل مسائل بفرنج جدیدی را به نشان میدهد که بسا مسائلی که در برابر لنین مطرح بود ، تفاوت دارد . زندگی و فعالیت لنین از هر جهت نمونه درخشانی است از درک عمیق این واقعیت که مارکسیسم دگم نیست ، بلکه رهنمون عمل است . کسی که آثار لنین را بطور مرتب مطالعه میکند و وقتی سیر مبارزه طبقاتی مسائل تازه ای را مطرح میسازد به آثار لنین مراجعه میکند ، هر بار پس از مشورت با لنین از مشاهده پیگیری او در تکیه بر حقایق آزمون شد مارکسیسم بمنظور کشف نکات جدید در مسائل جاری متعجب میگردد . لنین که دشمن آشتی ناپذیر دگماتیسم بود ، در سال ۱۸۹۹ ضمن مقاله ای تحت عنوان " برنامه ما " خاطرنشان ساخته است که باید مارکسیسم را از طریق انطباق پیگیری آن بر مبارزه طبقه کارگر پیوسته تکمیل کرد و محتوی آنرا غنی تر ساخت ؛ " ما تئوری مارکس را بهیچوجه پایان یافته و مصون از تغییر تلقی نمیکیم ، بلکه برعکس معتقدیم که این تئوری فقط میانسی اساسی علمی را شالوده ریخته که سوسیالیست ها چنانچه خواهند از زندگی عقبمانند ، باید در تمام جهات آنرا به پیش برند . ما بر آنیم که سوسیالیست های روس ویژه باید تئوری مارکس را مستقلا تحلیل کنند ، زیرا این تئوری فقط بیانگر احکام رهنمون عامی است که چگونگی انطباق آن بر شرایط خاص در انگلستان با فرانسه ، در فرانسه با آلمان و در آلمان با روسیه تفاوت دارد " ( لنین ، جلد ۴ ، ص ۱۸۴ ) .

هدف آلمان لنین بر انداختن استثمار انسان از انسان و دستگیری یک ملت بر ملت دیگر بود . تمام نیروی دکا پرتوان و انرژی و شوق و شور بی پایان لنین صرف مبارزه در راه تحقق این آرمان والا میشد . حس مسئولیت عمیق که از صفات ذاتی لنین است وفاداری کامل او را به آرمان خویش منعکس میسازد . همین حس مسئولیت بود که او را در مورد هر مسئله ای اعم از خرد و کلان به جستجوی راه حل علمی صحیح و امید داشت . لنین همیشه تاکید میکرد که در زمینه تئوری مسائل " بی اهمیت " وجود ندارد ، هر مسئله ای را باید بر بنیاد اصولی حل کرد . در کتاب " چه باید کرد ؟ " خاطرنشان میکند که : " تحکیم این یا آن " تفاوت جزئی " میتواند آینده سوسیال دموکراسی روس را برای سالیان دراز بخود وابسته سازد " ( جلد ۶ ، ص ۲۴ ) .

این خصیصه به زندگی و فعالیت لنین خصلت پیگیری می بخشید که فقط با نبوغ و قابل قیاس بود . ثمر بخشی شگفت انگیز فعالیت خلاق لنین نتیجه مستقیم ترکیب دو عامل بود : قائل شدن نقش تاریخی فوق العاد برای مارکسیسم و یکار بردن مداوم دیالکتیک انقلابی برای کشف پدیده های نود و احوال پیوسته در حال تغییر . مثلا لنین ضمن تاکید اهمیت تغییرات مهمی که پس از شکست انقلاب سال ۱۹۰۵ در روسیه صورت گرفته بود ضرورت جستجوی راه حل مارکسیستی مسائل نورا خاطرنشان میساخت و میگفت : " مارکسیسم بخصوص از آن جهت که دگم

هیجان و آموزش ختم شده و محدود نهائی رسیده و تغییر ناپذیر نیست بلکه رهنمون زند عمل است نمیتوانست دگرگونی های شگرف و سریع شرایط زندگی اجتماعی را در خود منعکس نماید . تلاشی عمیق ، تشتت فکری و انواع تزلزلات و بیکی سخن بحران درونی بسیار شدید مارکسیسم انحصاری همین دگرگونی ها بود . اقدام قاطع برای چاره این تلاشی و مبارزه قاطع و سرسخت برای حفظ مبانی مارکسیسم باردیگر در دستور روز قرار گرفت " ( جلد ۲۰ ، ص ۸۸ ) .

تدارک پیروزی انقلاب اکتبر در توتلاشهای خستگی ناپذیر و مستمر برای رسیدن به راه حل های مارکسیستی صحیحی که به دوگانگی تفسیر را منهدم و انجام گرفت و تحقق پذیرفت .



مبارزه ای که لنین در سال ۱۹۰۵ برای توجیه تئوریک هدفهای انقلاب و نقش طبقه کارگر و حزب آن انجام داد بنحود درخشان نشان میدهد که لنین برای برقراری پیوند ناگسستنی میان تئوری صحیح و پراتیک صحیح چه اهمیت عظیمی قائل بود . نتایج این مبارزه که هم علیه انحراف راست و هم علیه آشفته فکری های خرد بورژوازی و آنارشیستی انجام میگرفت حائز اهمیت خاصی است زیرا لنین با تائید پیروزی ایدئولوژیک این مبارزه در تدارک و انجام انقلاب اکتبر نقش مهمی ایفا کرد . بدون اتخاذ مشی سیاسی صحیح و درک صحیح آن که در پیرو تومبارزات طولانی لنین مورد قبول عموم واقع شد انقلاب ممکن بود براه دیگری بیفتد و ثمرات پیروزی آن همانطور که در مورد انقلاب سال ۱۹۱۸ آلمان مشاهده شد در معرض خطر نابودی قرار گیرد .

بهمین جهت کتاب لنین تحت عنوان " دواتکتیک سوسیال - دموکراسی در انقلاب دموکراتیک " امروز نیز اهمیت خود را حفظ کرده است . لنین با مرز بندی دقیق میان مشی سیاسی واقعا انقلابی و احکام ایدئولوژیک و تاکتیکی اپورتونیست های راست سهم خود را در تدارک انقلاب اکتبر اکرده . کسی که برای این کتاب فقط از نظر تاریخی اهمیت قائل شود و رابطه مستقیم آنرا با مسائل دوران ما منکر گردد خود را از امکان تکمیل تجربه و از جمله از امکان تشخیص روشن بسیاری از نکات تازه ای که در روش های کنونی دوران ما وجود دارد ، محروم خواهد ساخت .

" دواتکتیک سوسیال - دموکراسی در انقلاب دموکراتیک " نمونه کلاسیک وفاداری بی پایان لنین به مبارزه برای روشن ساختن مواضع حزب و رهنمود های تاکتیکی و هدف نهائی آن و نشان دادن تمایز میان سیاست حزب و سیاست مورد دفاع عناصر دیگر بود . لنین بویژه تاکید میکرد که پیش از هر چیز باید اختلاف نظر میان حزب و کسانی را که مدعیند هدف آنها با جزئی اختلاف همان هدف عمومی حزب است روشن ساخت . در شرایط کنونی وقتی این شاهکار جدل انقلابی را با توجه به تجربه انقلاب اکتبر و دگرگونی های انقلابی جهانی ناشی از این رویداد تاریخی در ارناساز بررسی میکنیم گوئی باردیگر خود را در محیط آشنا می بینیم و در عین حال هربار نکته تازه و ارزنده تری را کشف میکنیم .

مبارزه لنین علیه آنارکوسندیکالیسم نمونه دیگری است که نشان میدهد چگونه لنین با تشریح جنبه خطرناک اختلاف نظر هائی که گوئی فقط بشیوه های نیل به هدف واحد مربوط است تاثیر خود را در سیر تاریخ اعمال میکرد . این مبارزه امروزشایان توجه خاصی است زیرا نظریاتی را که لنین در دوران مبارزه در مجلساتمند یکاژی و جلسات فعالین حزبی و درکنگره دهم حزب و در برابر توده های بزرگ بیان میداشت اکنون نیز تمام و کمال به اهمیت خود باقی است . لنین بهمان

تردیدها و مسائل پامسوخ میداد و دررد همان تزهائی عیکوشید که امروز نیز سنا" گمراهسی بسیاری از کارگران است .

تشریح همه جانبه مبارزه لنین با آنارکوسندیکالیسم در حوصله این مقاله نمی گنجد . مهتر <sup>ین</sup> کاری که ما در اینجا میتوانیم انجام دهیم متقاعد ساختن عد همرجه بیشتری از انقلابیون به بررسی مستقل تاریخچه این مبارزه است . ضمنا باید گفت که تاریخچه این مبارزه بالنسبه کوتاه است و در همین مدت کوتاه لنین با فعالیت سیاسی خستگی ناپذیر خود از گسترش امین جریان بسیار خطرناک جلوگیری کرد . لنین هسته اساسی حزب را بسیج کرد و اهمیت واقعی تلاشهای را که در آن زمان بظاهر فقط گوئی برای تسریع پیروزی سوسیالیسم بعمل میآید آشکار ساخت .

ولی اشاره به اوضاع احوالی که لنین در آن باین مبارزه پرداخت و آنرا به پیروزی نهائی رساند ضروری است . حس مسئولیت که از صفات ذاتی لنین بود در اینجا با وضوح خاصی نمودار است . لنین با وجود بیماری سخت از دستر برخاست و برای سخنرانی به جلسه مشترک کمیونست های نمایند ه کنگره هشتم شوراهای و اعضا شورای مرکزی اتحادیه های سراسر روسیه و شورای شهری اتحادیه های مسکو رفت . پوزش فروتنانه او از نمایندگان جلسه شایان توجه است . لنین در آغاز صحبت خود گفت : " رفقای پیش از هر چیز باید از اینکه شرمین کار شما را برهم زدم پوزش بخواهم زیرا برای شرکت در بحث ها الیته باید اول گزارش های اصلی و نطق ها و مذاکرات را شنید . متاسفانه حال من بتدری بد است که امکان این کار را از من سلب میکند " .

لنین در نبرد های سیاسی " رود رو " و مباحثات علنی استاد بود و مبارزات او در این زمینه گواه درخشانی است بر توانائی او . ضمنا لنین در مبارزه با انحراف آنارشیمیستی قاطعیت و آشتی ناپذیری در دفاع از شیوه های صحیح انطباق مارکسیسم را با شکیمیائی فوق العاده نسبت به رفقای که در چار اشتباه میشدند در میآمیخت و در همین کوشش برای تشریح ماهیت اشتباه و برطرف ساختن آن به اشتباه کنندگان کمک میکرد . این سجایاتوأم با احاطه کامل لنین بر دانش مارکسیستی او را بجزرتترین پیشوای حزبی تمام ادوار بدل ساخت .

لنین توضیح میداد که آنچه را که کلیه آن مبارزه میکند عجلتها هنوز فقط انحرافی است که کاملا شکل نگرفته و ظاهرا آن هنوز در همه جا یکسان نیست . این انحراف با شکل گوناگون و بصورت حوادثی در مناطق مختلف کشور و در بخشهای بگلی در ازم بروز میگیرد و منظر میرسد که بیان آنها هیچ پیوندی و جرد ندارد . لنین میگفت ماهیت این انحراف گرایش است بسوی آنارشیمیسم خرده بورژوائی که با وضع کنونی جمهوری شوروی و مارسوخ نفوذ خرده بورژوائی در حزب پیوند مستقیم دارد . لنین خاطر نشان میساخت که یکی از نمودارهای آشکار این انحراف عجلتسا " وفور پلاتفرم ها " است : " ما باید دقیقاً مراقب این ضد انقلاب خرد بورژوائی باشیم . این ضد انقلاب شعار آزادی تجارت را مطرح میسازد . . . و در لقا فیه شعارهای کارگری میکوشد روحیات آنارشیمیستی خرده بورژوائی را علیه کارگران برانگیزد و این امر کار را مستقیما به سقوط دیکتاتوری پرولتاریا و نابراین با حیا " سرمایه داری و رژیم سابق مالکان و سرمایه داران منجر خواهد ساخت . یکسلسله از انقلابها همین را ما طی کردند و خطر چنین راهی را ما همیشه گوشزد کرده ایم . وجود این خطر از حزب دولتی کمونیستها و از رهبران انقلابی پرولتاریا اتخاذ شیوه ایراطلب میکند که پیشک باید با شیوه هائی که در جریان سال جاری بکرات بکار برده ایم تفاوت داشته باشد " ( جلد ۴۳ ، ص ۲۶ - ۴۵ ) .

لنین گروهی را که بخود عنوان "اپوزیسیون کارگری" میداد نوك سرنیزه سیاسی ضد انقلاب خرده بورژوازی مینامید و در عین حال معتقد بود که تبلیغات عوامفریبانه اپوزیسیون کارگری بملیت بحران حادی که کشور بآن دست بگریبان بود در میان بخشی از کارگران پشتیبان حزب و حکومت شوروی و حتی در میان برخی از اعضاء حزب موثر واقع میشود . لنین میگفت : ۳ این همان سرشت آنارشیمیستی خرده بورژوازی است که فقط در میان توده کارگران بلکه ایضا در درون حزب ما وجود دارد و ما بهیچوجه نمیتوانیم بآن میدان بدیم \* ( همانجا ، ص ۴۷ ) .

از دست دادن پشتیبانی فعال کارگران متشکل و یا انشعاب در جنبش سندیکائی در شرایط آن زمان برای حزب عواقب شومی در برداشت . ترتسکی خواستار تجدید نظر کامل در رابطه میان حزب و اتحادیهها بود . چنین تجدید نظری کار را به از دست دادن پشتیبانی فعال کارگران متشکل و یا انشعاب در جنبش سندیکائی منجر میساخت و چه هر دو ی این عواقب فلاکتبار را بیمار میآورد . لنین برای درهم شکستن ترتسکی در کنفرانسهای سندیکائی که در استان کنگره دهم حزب برگزار میشد با اقدام جدی پرداخت و هدف او آن بود که بدین طریق قبل از تشکیل کنگره بحرانی را که در اتحادیهها برپا کرده بود بر طرف سازد .

لنین ضمن نطق خود در دومین کنگره معدنچیان سراسر روسیه و ضمن سخنرانی در کنفرانس وسیع فلزسازان مسکو و در پرورشور " یار دیگر در باره اتحادیهها " توانست خصلت مباحثات شدیدی را که اتحادیهها را به تب بحرانی دچار ساخته و خطر انشعاب بوجود آورده بود ، تغییر دهد . لنین مباحثه ای را که در نتیجه پیشنهاد ترتسکی در باره اقدام به " خانه تکانی " اداری در رهبری اتحادیهها و دستگاه آن بوجود آمده بود به بحث در باره مقام و نقش تاریخی جدید اتحادیهها در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا بدل ساخت .

در جریان این مبارزه یاد تولوزیک بالئسبه کوتاه لنین با وجود بیماری برای نخستین بار مقام و نقش مهم اتحادیهها را از نظر مارکسیستی مشخص ساخت و اتحادیهها را در سیستم دیکتاتوری پرولتاریا سازمان توده ای ولی غیر دولتی : طبقه حاکم نامید . لنین میگفت : " در جریان گذار به سوسیالیسم دیکتاتوری پرولتاریا اجتناب ناپذیر است ، ولی این دیکتاتوری را سازمانی که یکسره از کارگران صنعتی تشکیل شده باشد اعمال نمیکند . . . در نتیجه حالتی بوجود میآید که حزب پیشاهنگ پرولتاریا را با صلاح جذب میکند و این پیشاهنگ دیکتاتوری پرولتاریا را اعمال مینماید " ( جلد ۴ ، ص ۲۰۳ - ۲۰۴ ) .

وقتی امروز متن این سخنرانیها و این پرورشور آموزنده را میخوانیم ، بی اختیار به هیجان میآئیم . این سخنرانیها و این پرورشور عین سادگی بیان و سبک روشن نشان میدهند که نیروی اندیشههای لنین بمیزان زیادی ناشی از آن بود که او میتوانست ماهیت اصلی هر مطلبی را فوراً در یابد و مستقیماً بآن بپردازد .

لنین با افشای فکر خطای ترتسکی در باره تجدید نظر در رابطه میان حزب و اتحادیهها خطر انشعاب یا تخریب جنبش سندیکائی را پیشگیری کرد و به تعرض علیه جریان آنارشیمیستی در کنگره دهم حزب پرداخت . پرورشور " اپوزیسیون کارگری " که توسط آ . کولونتای نوشته شده بود و پلاتفوم آنارکو - سندیکالیستی را بکاملترین نحوی تشریح میکرد میان نمایندگان کنگره پخش شده بود . لنین ضمن گزارش بمنابندگان در باره فعالیت سیاسی کمیته مرکزی گفت :

" . . . من مجبورم پیش از هر چیز باین پرورشور بپردازم تا بر شما روشن شود که چرا ضد انقلابی که بآن اشاره کردم شکل آنارشیمیستی و خرده بورژوازی بخود میگیرد و چرا این ضد انقلاب دامنه



وسیع و جنبه خطرناک دارد و چرا نمایندگان " اپوزیسیون کارگری " که در این جاسخن میگویند این خطر را درک نمیکنند " ( جلد ۴۳ ، ص ۳۶ - ۳۷ ) .

سپس لنین رابطه سیاسی وایدئولوژیک میان خواستهای خرد و بورژوازی آنارشستی و سیاستی را که بروشور " اپوزیسیون کارگری " از آن دفاع میکرد روشن ساخت و پس از آنکه مسئولیت نویسندگان بروشور و مسئولیت نمایندگان کنگره در زمینه داوری جمعی درباره بروشور گفت " در صفحه ۲۵ این بروشور رفیق کولونتای مینویسد : " رهبری ادار امور اقتصادی به کنگره تولید کنندگان سراسر روسیه تعلق دارد . این تولید کنندگان عضو اتحادیه های حرفه ای و تولیدی هستند که ارگان مرکزی رهبری تمام امور اقتصادی جمهوری را انتخاب میکنند " .

این یکی از مهمترین مواد تزه های " اپوزیسیون کارگری " است " ( همانجا ، ص ۲۴۱ ) .

سپس لنین ضمن تکرار استدلال غیر قابل رد خود توضیح داد که چرا " کنگره تولید کنندگان " عملاً در حکم نفی دیکتاتوری پرولتاریا و مبارز طلبی بآن است و چرا دیکتاتوری را فقط پیمانهنگ سیاسی که از انرژی انقلابی طبقه کارگر فیض میگیرد ، میتواند اعمال کند .

هر دو قطعنامه مصوبه کنگره در هم حزب کمونیست روسیه یعنی قطعنامه " درباره انحراف سندیکالیستی و آنارشستی در حزب ما " و قطعنامه " درباره وحدت حزب " نمونه خوب شدن داری هستند و کوشش لنین را در راه تصحیح اشتباهات ایدئولوژیک و در عین حال کمک به رفقای که این اشتباهات را مرتکب شده بودند ، دقیقاً منعکس میسازد . ولی نکته ای که از نقطه نظر تاریخی اهمیت بیشتری دارد آن چیزی است که در قطعنامه ها بآن اشاره ای نمیشود و آن اینست که لنین مبارزه علیه انحراف آنارشستی را پس بر انجام خود رساند و بدینسان تاثیر خود را در مسیر تاریخ اعمال کرد .



برخی از خوانندگان ممکن است بگویند که تمام این مطالب از نظر تاریخی صحیح و بیشک بسیار مهم است ، ولی به مسائل مبرمی که ما باید اکنون از راه تقویت مبارزه در راه سوسیالیسم در کشورهای سرمایه داری حل کنیم ، ربطی ندارد . بررسی این مسئله را در حال حاضر باید کنار گذاشت ، زیرا پرداختن بآن ما را از بررسی آن بخش از آنارلنین که بخصوص به تحلیل همین مسئله یعنی در آمیختن مارکسیسم با مبارزه عمومی طبقه کارگر اختصاص دارد ، باز میدارد .

مهمترین اثر لنین در این زمینه شاهکار او " بیماری کودکان " " چپ روی " در کمونیسم " است . گرچه همانطور که خود لنین در سپتامبر سال ۱۹۱۲ مینویسد تاریخ " چنان پیش رفته است که فرمول های کهنه محتوی تازه ای کسب کرده اند " ( جلد ۳۴ ، ص ۱۱۴ ) ، ولی در سهای " بیماری کودکان " " چپ روی " در کمونیسم " هم اکنون نیز اهمیت دارد و در آن نگارش این کتاب داشته ، حفظ کرده اند .

البته استدلالات این کتاب و افراد و احزابی که در کتاب از آنها سخن میرود مربوط به دوران نگارش کتاب هستند . لنین ضمن مبارزه علیه پورتونیسم راست و سکتاریسم چپ پدیده ها را بهمان سان که در کشورهای مختلف و احزاب گوناگون نمودار بودند ، بطور مشخص مورد تحلیل قرار میداد و جنبه مشخص این تحلیل بعدی بود که براهین لنین را نمیشد نادیده انگاشت و نه رد کرد . ولی اگر عناوین احزاب و اساسی افراد را در نظر بگیریم می بینیم که استدلالات

لنین امروز نیز اعتبار خود را حفظ کرده است . مثلا لنین درباره مصالحه ( کمرومیسم ) میگوید :  
 " سیاستمداری که میخواهد برای پرولتاریای انقلابی مفید باشد باید بتواند موارد مشخص  
 مصالحه های غیرمجازی را که نمودار اپورتونیسم و خیانت هستند تمیز دهد و تمام نیروی انتقاد  
 و لیه تیزافشاگری بی امان و جنگ آشتی ناپذیر را علیه این مصالحه های مشخص متوجه سازد  
 و اجازه ندهد که سوسیالیستهای " سوداگر " کارگشته و خدعه گران پارلمان نشین با کلی بافی  
 درباره " مصالحه بطور اعم " از زیر بار مسئولیت شانه خالی کنند و طفره روند " ( جلد ۱ ، ص ۱۲۰ ) .

وقتی کتاب " بیماری کودکی " چاپ روی " در کمونیسم " برای نخستین بار انتشار یافت  
 در تمام احزاب کمونیست و عناصر جدی را دیکال تاثیر انقلابی بخشید . لنین با بررسی وظائف  
 اساسی احزاب کمونیست و کارگری درباره بخاطر سوسیالیسم شیوه تفکر میلیون ها کارگر را دگرگون  
 ساخت . از آن پس مخالفت با این کتاب ویا با بخش های مختلف آن در حکم مخالفت با مبارزه  
 جدی در راه سوسیالیسم بود .

در کانا د اوسلمان در اکثر کشورهای دیگر برخی از افرادی که تا آن زمان در میان کارگران  
 مبارز و جنبه زبانی داشتند ، یا نخواستند ویا نتوانستند در موضع گیری خود تجدید نظر کنند و  
 مبارزه پیگیر را متحقق اصول مصرحه در این کتاب بپروازند و آنها را در فعالیت زنده جنبش  
 انقلابی طبقه کارگر بکار برند . این افراد طرد شدند و عناصر سیاسی عقیمی از کار درآمدند  
 که تاثیرشان در جنبش کارگری به هیچ رسید .

در سرا سر این کتاب تاکید شده است که وفاداری بی خدشه با اصول مارکسیسم در عین  
 مراعات حد اعلای نرمن در تاکتیک برای احزاب کمونیست و کارگری ضرورت اصولی دارد . احزاب  
 کمونیست و کارگری باید بتوانند سخن حزب را همه جا با شکستی و در عین حال با قاطعیت در  
 میان توده ها تبلیغ کنند . این یکی از صفات مشخصه کتاب است که در روزهای ما بآن ارزش  
 بسیار میدهد . کتاب پیش از هر چیز حاوی اندیشه های گرانبهای است درباره ضرورت مبارزه  
 برای ساختمان احزاب کمونیست و کارگری و نیز کوشش برای بهبود کیفیت کار آنها در میان تمام  
 قشرهای اهالی . تربیت کار در رهبری جوانان ، رابطه میان حزب ، طبقه توده ، شیوه  
 برخورد حزب با اشتباهات خود ، نقش پشاهنگ ، قانون اساسی انقلاب - اینها فقط معدودی  
 از مسائل بسیاری هستند که در این کتاب احکام مهمی درباره آنها بیان شده است .

در شرایط کنونی بنسایت تغییراتی که در تناسب نیروهای طبقاتی پدید آمده کتاب  
 " بیماری کودکی " اهمیت بیشتری کسب میکند . رشد سیاسی در برخی از کشورهای سرمایه  
 داری بهمان مرحله ای رسیده است که لنین در مقاله " درباره کاریکاتور مارکسیسم " و " کمونیسم  
 امپریالیستی " بآن اشاره کرده است . لنین در این مقاله میگوید در اوضاع واحوال معینی که  
 " بورژوازی به عبت بودن مقاومت خود یقین حاصل کند و فقط سررا بر حفظ حکومت ترجیح  
 دهد ، تسلیم سالمت امیز حکومت از طرف او امکان پذیر میگردد " ( لنین ، جلد ۳ ، ص ۱۱۳ ) .  
 مجموعه عواطفی که برای تغییر اساسی در تناسب نیروهای طبقاتی در برخی از کشورها  
 امکانات لازم بوجود میآورند عبارتند از : تقویت نفوذ سیتم جهانی سوسیالیستی در مناسبات  
 بین المللی ، رشد و توسعه جنبش کارگری متشکل و جنبشهای عظیم توده ای در راه صلح و تامین  
 حقوق اجتماعی و استقلال ملی در آن بخشی از جهان که هنوز تحت تسلط امپریالیسم قرار دارد .  
 گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم بدون جنگ داخلی در صورتی میسر است که این تغییرات  
 بوجود آمده باشد و مبارزه پارلمانی بنحواثر بخشی با جنبش وسیع توده ای مردم در آمیخته باشد .

با اینجهت کوشش برای تغییر تناسب نیروهای طبقاتی اهمیت فوق العاده کسب میکند و ضمناً در اینجا صحبت برسر کمیت نیست زیرا در کشورهای سرمایه داری تعداد افراد طبقه کارگر بعد کافی زیاد هست . در اینجا سخن برسر جنبه امید ثولوزیک مسئله است . بمبارت دیگر سخن برسر آنست که بهد ف های آگاهانه و خواسته های جنبش سندیکائی و جنبشهای دموکراتیک توده ای دیگر آنچنان کیفیتی داده شود که در پرتو آن بتوان مابانی سرمایه داری انحصاری دولتی را زیر ضربت قرارداد و خواست دگرگونی انقلابی سوسیالیستی جامعه راه پیش کشید . خلاصه آنکه باید طبقه کارگر را از زیر نفوذ امید ثولوزی بورژوازی خارج ساخت .

گسست بخش قابل ملاحظه ای از جنبشهای صرافارمیستی کمونی از امید ثولوزی بورژوازی در مجموع مبارزه طبقه کارگر تغییر کیفیتی بوجود خواهد آورد . مسافتی که باید پیموده شود آنقدر ها که در نظر اول مینمایند طولانی نیست . طبقه کارگر از نظر عینی نیروی قاطع دوران هاست و از نظر ذهنی در زمینه تصادم با طبقه سرمایه داران مسافت زیادی به پیش رفته است . اتحادیه ها در تمام کشورهای امپریالیستی مجبورند به میزانی روز افزون در راه هدفهای سیاسی مبارزه کنند و ضمناً برخی از این هدفها بالقوه خصلت بنیادی دارند . توده های بزرگ دارای روحیات دموکراتیک که علیه تجاوزتیه کارانه امریکا بهویتنام و در راه حقوق اجتماعی و استقلال ملی و غیره مبارزه میکنند با این مبارزه پرچم ضد امپریالیستی را افراشته نگاه میدارند . پیروزی در مبارزه علیه تجاوز امپریالیستی بهویتنام راه را برای اعتلای جدید نیروهای دموکراتیک در بخش بزرگی از جهان سرمایه داری هموار میسازد . جالب توجه است که کمسیون ملی امریکا که در همان زمان پرزیدنت جانسون تعیین شده بود در پایان متن گزارش امور جاری به پرزیدنت نیکسون بالحن اندوهبار مینویسد : بنیاد نظام اجتماعی ما بعلت تشدید اغتشاشات اجتماعی در معرض خطر است .

اکنون پیش از هر دوران دیگری در تاریخ دهها میلیون کارگر به ضرورت دگرگونی های بنیادی اجتماعی واقفند و پیش از پیش این نکته را درک میکنند که تحقق دگرگونیهای دموکراتیک جدی فقط با شکست امپریالیسم میسر خواهد بود . در حال حاضر در تمام کشورهای سرمایه داری برای طرح خواسته های عمیقتر و بالا بردن سطح آگاهی شرکتکنندگان جنبش سندیکائی و سایر جنبشهای توده ای و واقف ساختن عده هر چه بیشتری از افراد به ضرورت دگرگونی انقلابی سوسیالیستی جامعه امکان عطفی وجود دارد . در کتاب " بیماری کودکی " این نکته بخصوص تصریح شده است . در شرایط کنونی رهنمودها و اندیشه های نظریه در کتابلنین اهمیت بسیار بر م کسب میکند و ضمناً سطح سیاسی لایزهای تحقق بخشیدن این رهنمودها و اندیشه ها اکنون باید به مراتب عالیتر از سطح سیاسی اکثریت احزاب در گذشته باشد . اتحادیه ها ، حتی آن اتحادیه ها که هنوز تحت رهبری لیبرالهای افراطی هستند مبارزه خود را در سطحی به مراتب عالیتر از آنچه که تا همین چندی پیش شاهد میشد انجام میدهند . خواسته های که اکنون در زمینه فعالیت پارلمانی مطرح میشود ، حتی از خواسته های پنج سال پیش نیز به مراتب مترقی تر است . مسئله جنگ و صلح و حتی سرنوشت تمدن اکنون اهمیت حیاتی کسب میکند . وظیفه تمویق ناپذیری که اکنون مطرح است توضیح اهمیت این مسئله و کوشش برای جلب پشتیبانی از پیشنهاهایی است که برای حل آن مطرح میگردد . کتاب " بیماری کودکی " برای این مبارزه رهنمون گرانبهای است .

برخی از اعضاء جوان حزب که خود را مارکسیست مینامند در اهمیت جهان بینی یکپارچه وی خدشه تردید دارند و مدعیند که باید به سمتی رفت که عمل لازم دارد . این نظریه تصور کلی بسیار قابل تصحیح است . آماجی برای فائق آمدن بر تزلزلات و دست بردن به اقدامات بیکار جو صفتی است که يك فرد انقلابی اصیل باید از آن برخوردار باشد . ولی علاوه بر این صفت باید در ورنا و از جمله هدف نهائی و مشی تاکتیکی دقیقی راهم که بکمک آن میتوان باین هدف نائل آمد بروشنی تشخیص داد . اعضاء جوان حزب و گاه حتی اعضائی هم که آنقدرها جوان نیستند غالباً باین نظریه که " باید به سمتی رفت که عمل لازم دارد " تمایل نشان میدهند و برخی ها حتی خود را از جریانهائی غیر لنینی وجه بسا ضد لنینی جدا نمیکند . در میان این افراد آن کمونیستهای جدی که واقعا به آرمان کمونیسم علاقمندند ، اگر اکنون بالین مشورت میکنند ، به خیانت نکات پی میبرند . ارزیابی لنین درباره مجله " انترناسیونال جوانان " معروف است . ولی بجاست قسمتی از آنرا در اینجا یاد آوری کنیم . لنین مینویسد به آن سازمان های جوانان که آشکارا اعلام میکنند هنوز در مرحله آموزش هستند و کار اصلی آنها تربیت کار برای احزاب سوسیالیست است " . . . باید با تمام قوا کمک کرد و نسبت با اشتباهات آنان هر چه شکیباتر بود و کوشید تا اشتباهات آنها بتدریج و بطور عمد ه از راه اقتناع و نه از راه مبرازة تصحیح گردد " ( لنین ، جلد ۳۰ ، ص ۲۲۶ ) .

لنین معتقد بود که در رابطه میان سازمانهای جوانان و نسل ارشد باید بمباحثه آشکار پرداخت و در صورت لزوم آنها را انتقاد کرد ؛ " کارگری که میخواهد سرنوشت حزب خود را مستقلاً تعیین کند ، از مباحثه ولو در نظر اول چندان مفهوم هم نباشد ، سر باز نخواهد زد بلکه جداً بجستجوی حقایق خواهد پرداخت و حقایق را خواهد یافت " ( لنین ، جلد ۲۳ ، ص ۲۷ ) . برای يك کمونیست جوان جدی تصدیق کلی حقانیت لنین کافی نیست بلکه باید علاقمندی او را به اندیشه های لنین آنقدر افزایش داد تا در او شوق بررسی چگونگی شیوه برخورد لنین بمسائل پیدا شود . علاقه بدرک عمیقتر اندیشه های لنین موجب استفاده خلاق از اصول مارکسیسم میگردد . در غیر این صورت همانطور که گاه گاه مشاهده میشود کار به تصدیق کلی حقانیت لنین منحصر میگردد و برای درک علت حقانیت لنین کوشش جدی بعمل نیاید و این امر بطور غیر آگاهانه کار را با آنجا میکشاند که صحت اندیشه های لنین فقط " به محدود زمان او " محدود میشود . کسانی که پیروان اصولی لنین را دکماتیک های پیرمیتاوند و مدعیند که آنها هیچگاه مطالب زنده و تازه را نمیخوانند ، نظریاتشان از همین موضع ریشه میکیرد .

مادراینجا این مسئله را بررسی نمیکیم که این قبیل دعاوی در حکم عدول آگاهانه یا غیر آگاهانه از مارکسیسم بسود مطالب " زنده و تازه " است . از نظر عینی وضع بر همین منوال است . مادراینجا میخواهیم خاطر نشان کنیم که این مقابله های ناپخته میان " تازه " یا " زنده " و اصول اساسی مارکسیسم - لنینیسم در موارد بسیار زیاد نشان دهنده این واقعیت است که کمونیست ها موفق نشده اند این قبیل جوانان را بصارزه برای دفاعی برای غناء بیشتر آموزش لنین و نیز درسهای که جنبش انقلابی معاصر باید از آن بگیرد ، علاقمند سازد . و این امر موجب میشود که برای جوانان در زمینه درک چگونگی هدفها ابهام بوجود آید و آنها را بدام انقلابیگری خرده بورژوازی بیندازد و با در افکار آنان آشفتنگی پدید آرد و نگذارد آنها درک کنند که چرا حزب کمونیست که برای ریشه کن ساختن پنداره های خرده بورژوازی توده ها

میکوشد ، در عین حال سعی دارد کمونیست ها در پارلمان انتخاب شوند . اگر این جوانان نامه لنین را درباره وظائف جوانان انقلابی مطالعه میکردند نتایج سودمندی از آن بدست میآوردند . این نامه در سپتامبر سال ۱۹۰۳ در روزنامه " دانشجو " (۳ ستودنت ) منتشر گردید . لنین ضمن ابراز خرسندی از اینکه این روزنامه ضرورت اتحاد دانشجویان پیرامون آرمان های سوسیالیسم آشکار اذعان دارد ، مینویسد " هیئت تحریریه روزنامه " دانشجو " با تصدیق این نکته که " تنها احساسات انقلابی نمیتواند اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان را تامین کند " و " برای حصول این مقصود آرمان سوسیالیستی مبتنی بر این یا آن جهان بینی سوسیالیستی " و " آنها هم جهان بینی " مشخص و بی خدشه " لازم است ، هم اکنون علی الاصول از بی تفاوتی در زمینه ایدئولوژیک و از پورتونیسیم در زمینه تئوری دست برداشته و مسئله شیوه های انقلابی کردن دانشجویان را بر مبنای صحیح استوار ساخته است " ( لنین ، جلد ۷ ، ص ۳۴۱ ) .

لنین ضمن مباحثه با کسانی که درباره " انقلابی کردن " دانشجویان عبارات کلی پرسرو صدا بکار میبردند و مدعی بودند که تشکیک دانشجویان انقلابی در واحد سیاسی خاص خود آنان مانع اتحاد مجموعه دانشجویان خواهد شد میگفت دانشجویان هر دانشگاه منعکس کننده اختلاف نظرها ی سیاسی موجود در میان تمام خلق هستند و با اینجهت صحبت درباره اتحاد سیاسی مجموعه دانشجویان عملاً فقط وسیله ایست برای پرده پوشی عدول کامل از سیاست جدی انقلابی که انتخاب یک حزب معین را ایجاب میکند . " کسی که بنام اتحاد ایدئولوژیک دانشجویان و انقلابی کردن آنها بطور کلی وغیره به چنین انتخابی معترف است ، بر شعور سوسیالیستی سایه میاندازد و عملاً فقط بی مسلکی را تبلیغ میکند " ( همانجا ، ص ۳۵۵ ) . آری لنین صریح سخن میگفت . کمونیست های جوانی که تاکید میکنند انقلاب سوسیالیستی در کشور آنها با انقلاب اکتبر روسیه تفاوت خواهد داشت ، در وجود لنین متحد خود را میابند . لنین هم حالا میتواندست تمام و کمال با آنها موافقت کند . وانگهی لنین در تصریح این مطلب بر آنها پیشی گرفته است . در همان سال ۱۹۱۶ لنین تمایز میان مظاهر مشخص سرمایه داری را در کشورهای مختلف خاطر نشان ساخته و افزوده است که : " تمام ملل بسوسیالیسم خواهند رسید و این ناگزیر است ، ولی راه رسیدن آنها بسوسیالیسم کاملاً یکسان نیست ، بلکه هر ملتی ویژگی خود را بصورت این یا آن شکل دموکراسی و این یا آن نوع دیکتاتوری پرولتاریا و این یا آن آهنگ سرعت دگرگونی سوسیالیستی جوانب گوناگون زندگی اجتماعی نمودار خواهد ساخت " ( لنین ، جلد ۳۰ ، ص ۱۲۳ ) .

لنین ضمن ارزیابی مجله " انترناسیونال جوانان " خاطر نشان ساخته است که این مجله ارکان مطبوعاتی " جوانان پر شوروی آرام و کاشگر " است . ولی با وجود این گوشزد میکند که ما باید نسبت به سازمانهای جوانان که درک تئوریک روشن ندارند و میگویند که هنوز در مرحله آموزش هستند شکیبنا باشیم و آنها کمک کنیم . هدف کمک حبورانه بعقیده لنین باید ارشاد جوانان بسوی مواضع مارکسیستی پیگیر باشد .

لنین بطور پیگیر و خستگی ناپذیر تاکید میکرد که آموزش جوانان باید طبق شرایط خاص آنان انجام گیرد . او در عین حال معتقد بود که باید جوانان را بمطالعه مارکسیسم تشویق کرد و در این کار بآنها کمک نمود . ضمناً لنین مارکسیسم را نه بعنوان یک دگم بنیجان بلکه بعنوان آموزش زنده در نظر میگرفت و تمام غنا " دیالکتیک انقلابی آن توجه داشت .

این نظریه در قطعنامه " درباره چگونگی برخورد به جوانان محصل " که لنین برای کنگره دوم حزب کارگری سوسیال - دموکرات روسیه تهیه کرده بود بروشنی بیان شده است. ایمن کنگره در ماههای ژوئیه و اوت ۱۹۰۳ در بروکسل و لندن برگزار شد. قطعنامه کنگره با این عبارات شروع میشود: " دومین کنگره حزب کارگری سوسیال - دموکرات روسیه رونق فعالیت انقلابی جوانان محصل را تهنیت میگوید و بتمام سازمانهای حزب پیشنهاد میکند به مجاهدات این جوانان در امتداد شکل خویش با تمام قوا کمک نماید. . . " ( لنین ، جلد ۶ ، ص ۴۲۷ ) .

در قطعنامه توصیه میشود که گروههای دانشجویی بکوشند تا اعضا " گروه بهجهان بینی سوسیالیستی بی خدشه و بیگیر معجز گردند و مارکسیسم را عمیقاً بیاموزند . قطعنامه ، جوانان را از " دوستان دروغین " جوانان کآنها را با جملات میان تپه انقلابی یا ایدئالیستی وغیره گمراه میسازند ، برحذر میدارد .

لنین امروز نیز برای جوانانی که واقعا تشنه معلومات هستند بهترین رهبر و مشاور است .



یکی از مسائلی که آثار لنین منبع سرشار و راهنمای مطمئنی برای کسب معلومات درباره آنست مسئله دموکراسی و نقش اقدامات دموکراتیک است . و اتفاقاً در این زمینه بیش از همه درباره موضوع گیری لنین سوء تفاهم و آشفتگی عده ای بوجود میآورند .

محافل نسبتاً وسیعی از عناصر دموکراتیک و آنجمله برخی از هواداران احزاب کمونیست بخلط میپندارند که تصدیق امکان گذار مسالمتآمیز بسوسیالیسم در اوضاع و احوال معین و گسترش و تقویت مبارزات انتخاباتی بمنظور کوشش برای ایجاد چنین اوضاع و احوالی معتناش عدول از لنینیسم است . این نظر کوچکترین الفتی یا حقیقت ندارد .

لنین همواره وجود ارتباط ناگسستنی و آمیختگی مبارزه در راه دموکراسی و سوسیالیسم را خاطر نشان میساخت . در سال ۱۹۰۵ لنین ضمن انتقاد از چگونگی برخورد ما جراح و یسانه خرده بورژوازی آنارشیست ها به مسئله اتحاد نیروهای دموکراتیک انقلاب نوشت: " کسیکه بخواهد از راهی غیر از راه دموکراتیسم سیاسی بسوی سوسیالیسم برود ناگزیر چه از لحاظ اقتصادی وجه از لحاظ سیاسی بهنتایج بی معنا و ارتجاعی خواهد رسید " ( لنین ، جلد ۱ ) ص ( ۱۶ ) .

لنین برای دوران معینی از سال ۱۹۱۷ انتقال مسالمتآمیز قدرت حاکمه را در صورت وجود شرایط لازم در روسیه ممکن میدانست . ولی بلشویک ها و سوسیال - رولوسیونرها که در شوراها اکثریت داشتند پیشنهاد بلشویک ها را در این زمینه رد کردند و سهم امکان تصرف مسالمتآمیز قدرت از بین رفت ، زیرا دولت موقت یفنیروی مسلح توسل جست . لنین میگفت: " در دوران انقلاب تجلی " اراده اکثریت " کافی نیست ، بلکه باید در لحظه حساس و در نقطه حساس تفوق نیرو داشت و پیروز شد " ( لنین ، جلد ۳۴ ، ص ۴۰ ) .

لنین در عین مبارزه پیگیر در راه رشد دموکراسی خاطر نشان میساخت که حتی در شرایط دموکراسی نیز بخشی از اهالی بر بخش دیگر تسلط دارد . پدیده ای چون دموکراسی خالص یا مجرد وجود ندارد . دموکراسی بورژوازی که در قیاس با فئودالیسم یا دموکراسی دوران

برده داری گام تاریخی بسیار بزرگی به پیش است شکلی است که طبقه سرمایه داران بخاطر تامین و دفاع از منافع خود یعنی دفاع از سرمایه داری پیوسته دامنه آنرا توسعه داده است. دموکراسی بورژوازی همان دموکراسی صوری یعنی دموکراسی طبقه سرمایه داران است. پیروزی انقلاب اکتبر دیکتاتوری پرولتاریا را ممکن ساخت و آنرا بضرورت مبرم بدل نمود. لنین ضمن سخنرانی در کنگره سوم کمینترن توضیح داد که: "دیکتاتوری پرولتاریا بمعنای قطع مبارزه طبقاتی نیست، بلکه ادامه آن بشکل جدید و وسایل جدید است. تا زمانیکه طبقات وجود دارند و بورژوازی سرنگون شده یک کشور احملات خود را برسوسیالیسم بمقیاس جهانی منتقل میسازد و آنرا تشدید مینماید، دیکتاتوری ضرورت خود را حفظ میکند" (لنین، جلد ۴۴، ص ۱۰۰).

دیکتاتوری پرولتاریا معرف خصلت حکومتی است که منافع سوسیالیسم و مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا را بر هر چیز برتر میشمرد. اثر تاریخی لنین "انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد" نمونه برجسته تحلیل رابطه تاریخی میان دموکراسی بورژوازی و انقلاب سوسیالیستی است. لنین به روشنی نشان داده است که چگونه نیروهای ارتجاعی برای جلوگیری از پیروزی سوسیالیسم همه با هم پیرامون شعارهای مجمول "دموکراسی" و "آزادی" متحد میشوند. دموکراتهای خرده بورژواکه بانروهای ارتجاعی در این زمینه یکی میشوند چیزی جز یک پوشش سیاسی برای نیروهای سرمایه بین الطلی و احیاء حکومت سرمایه داران نیستند. لنین بطور غیر قابل رد ثابت کرده است که تا زمانیکه امپریالیسم و طبقات وجود دارند، دموکراسی سوسیالیستی فقط تحت حفاظت دیکتاتوری پرولتاریا میتواند گسترش پذیرد و برای اینکار باید منافع سوسیالیسم را بر هر چیز برتر شمرد.

در آمیختگی شور و خرد سیاسی در افکار و اعمال لنین بخودی خود نشان میدهد که چرا همه ما اکنون میتوانیم از مشورت با لنین درباره مسائل دوران کنونی سود فراوان ببریم.

# جمهوری دموکراتیک آلمان در آستان بیستمین سالروز تاسیس خود

وزیر لایبرتس

(دیر کیمته مرکزی حزب سوسیالیست متحده آلمان)

جمهوری دموکراتیک آلمان در آستان یکسالگرد بزرگ تاریخی قرار دارد. اکنون چند ماه است که بیستمین سالروز بنیاد گذاری نخستین دولت کارگری و دهقانی آلمان که در هفتم اکتبر سال ۱۹۴۹ فرامیرسد، تمام اندیشه و عمل محافظ دموکراتیک و مردم کشور را بخود معطوف داشته است.

در تاریخ صد ها و هزاران ساله یک ملت، دوران بیست ساله میتواند حائز اهمیت کم یا زیاد باشد. ولی اگر این حقیقت را در نظر بگیریم که در طول بیست سالی که گذشت، بزرگترین تحولات در تاریخ این ملت روی داده و در برتود و انقلاب پیروز مند تمام جوانب زندگی اجتماعی اشکال و محتوی نوینی کسب کرده و آلمانی های ساکن جمهوری دموکراتیک آلمان پس از ایجاد دولت خود، برفوق قانون اساسی دوران کنونی به شاهراه پیشرفت اجتماعی عصر ما گام نهادند، کاملاً روشن خواهد شد که چرا مردم جمهوری دموکراتیک آلمان برای این سال جشن چنین اهمیت بزرگی قائلند.

سال گذشته نمایندگان تمام احزاب و سازمانهای اجتماعی و نیز کارگران و دهقانان و پیشه وران و دانشمندان و فرهنگیان و هنرمندانی که از خود شایستگی نشان داده بودند، بمنظور تدارک جشن بیستمین سالگرد جمهوری کیمته ای تشکیل دادند. این کیمته برنامه همتا و اقدامات مبتکرانه وسیع مردم و سازمانهای اجتماعی و ارگان های دولت سوسیالیستی را مورد بررسی قرار داد و تصمیم گرفت درباره چگونگی سیر تکامل تاریخی جمهوری دموکراتیک آلمان از زمان بنیاد گذاری تاکنون تزهائی تهیه کند. کیمته این تزهارا در ژانویه سال جاری تصویب کرد و بیامی برای مردم فرستاد. این اسناد اکنون به پایه ای برای تبادل نظر پر شور و بدل شده و در جریان این تبادل نظر علاوه بر ارزیابی راه طی شده، برنامه های جامعه سوسیالیستی ما برای دوران سومین دهساله جمهوری نیز مورد بررسی قرار میگیرد. تبادل نظر به طبقات و قشرهای مختلف جامعه ماکم میکند تا به نقشر تاریخی خود عمیقتری بیبرند. در نتیجه این تبادل نظر در شواریه های اولیه، تمام جریان نار ما از آغاز تاکنون و نیز چگونگی برنامه های آینده ما برای جوانان و تمام کسانی که در این بیست سال پرورش یافته اند، روشن میگرد.

جمهوری دموکراتیک آلمان رفاورد ۱۲۰ سال پیکار انقلابی همراه با قربانیهای فراوان طبقه کارگر آلمان علیه استثمار و ستم و امپریالیسم و ملیتاریسم و جنگ و بیخاطر صلح و دموکراسی و سوسیالیسم است. این جمهوری خود را مرهون تمام اندیشه های بزرگ ترقیخواهانه ای میداند



که مردم آلمان ارائه داده اند . جمهوری دموکراتیک آلمان به وسایلی رزمندگان راه صلح و تامین اجتماعی و شرافت انسانی و برادری و وفاداری و خود را کشور صلح و آزادی و انسان دوستی و عدالت اجتماعی میدانند .

سیمای کنونی کشور سوسیالیستی ملت آلمان ، نهاد های دموکراتیک و دستاوردهای اجتماعی و بنیاد استوار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نظامی آن نتیجه پشتکار و وسایلی فراوان مردم زحمتکش و نیز نتیجه انطباق پیگیر و خلاق اصول عام مارکسیسم - لنینیسم بر شرایط خاص آلمان است که توسط طبقه پیشرو جامعه یعنی طبقه کارگر و حزب سوسیالیست متحد آلمان انجام گرفته است .

جمهوری دموکراتیک آلمان در عین حال خود را جزء لا ینفک از دو گانه کشورهای سوسیالیستی و جنبش جهانی کمونیستی و کارگری میدانند . پیدایش و تکامل جمهوری دموکراتیک آلمان بدون همبستگی بین المللی ، بدون کمک و پشتیبانی سایر کشورهای سوسیالیستی و پیش از همه بدون کمک و پشتیبانی اتحاد شوروی و همکاری و همکاری با آنها غیر ممکن بود . جمهوری دموکراتیک آلمان حق حاکمیت خود را بکمک ارد و گانه سوسیالیستی بدست آورد و تحکیم بخشید و این ارد و گانه را ضامن استقلال خود میدانند .

در تزه های مربوط به بیستمین سالگرد جمهوری دموکراتیک آلمان خاطر نشان میگردد که دوستی پایدار با اتحاد شوروی ، تحکیم دائم اتحاد با کشورهای سوسیالیستی ، همبستگی با کشورهای نواستقلال و همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای پیرو نظام اجتماعی دیگر - اصول اساسی و خلل ناپذیر سیاست آلمان نوین را که توسط جمهوری دموکراتیک آلمان اجرا میگردد ، تشکیل میدهد .



جهان سوسیالیسم ، کمونیست های تمام کشورها و تمام جنبشهای شرقی جهان جریان رشد و تکامل جمهوری دموکراتیک آلمان را همیشه با دقت و علاقه دنبال کرده اند . و اما در جهان سرمایه داری مدت ها کوشش میشد پیشرفت اجتماعی جمهوری دموکراتیک آلمان مسکوت گذارده شود . سپس در صد و برآمدند با تشدید تبلیغات ضد کمونیستی و ارزیابی های غیر واقعی پروسه های اجتماعی حقایق را مستور دارند . فقط مدت ها کوتاهی است که در جهان با اصطلاح غرب نیز تعداد افراد و نشریاتی که کامیابیهای اقتصادی و دستاوردهای اجتماعی و سطح عالی آموزش را در جمهوری دموکراتیک آلمان مورد توجه قرار میدهند ، افزوده شده است . با اینهمه هنوز هم مانند گذشته میکوشند تا آنجا که امکان داشته باشد در باره یکی از عمدترین دستاوردهای جمهوری دموکراتیک آلمان یعنی در باره تحول انسان که از تحول انقلابی در مناسبات اجتماعی ناشی میشود خاموش بمانند ، و این علل خاصی دارد . این مسئله که آیا در بخشی از سرزمین آلمان که برخلاف بخش دیگر آن یعنی آلمان امپریالیستی مناسبات اجتماعی از بیخ و بن دگرگون شده ، خود آلمانی ها نیز تفسیر کرده اند یا نه ، هم از لحاظ با اصطلاح مسئله آلمان و هم از لحاظ نقش و ضرورت تحولات اجتماعی بطور عام ، اهمیت فراوان دارد و یکی از مسائل عمده ایست که در ارزیابی انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی و تشخیص این نکته که آیا چنین انقلابی به دگرگونی خود بخود انسان منجر میشود یا نه - باید آنرا در نظر گرفت .

شایان ذکر است که پس از پایان دومین جنگ جهانی ، خلق های جهان که به بهای

قربانیهای فراوان فاشیسم هیتلری را در هم کوفتند ، همبلا تفاق نه فقط ریشه کن ساختن کامل نازیسم و ملیتاریسم ، بلکه باصطلاح آفرمان " تجدید تربیت آلمانی ها بر مبنای دموکراتیک " رانیز برای تضمین صلح آینده خواستار بودند . در آن زمان کاملا آشکار شده بود که دیکتاتوری فاشیستی و سیاست جنگ طلبانه آن نتیجه تسلط راهزنانه انحصارات و یونکرهای آلمانی یعنی نتیجه قدرت اقتصادی و سیاسی ضد دموکراتیک است . بدینجهت خواست برانداختن این قدرت چنان جنبه همگانی بخود گرفته بود که حتی دول فاتح امپریالیستی نیز ناگزیر بودند پای قرارداد پوتسدام را امضاء کنند .

اصول قرارداد پوتسدام با خواست های دموکرات ها و ضد فاشیست های آلمان نیز که جان خود را در راه مبارزه با فاشیسم از دست داده بودند و همدفئان در پیام تساربخی ( ۱ ژوئن ۱۹۴۵ ) حزب کمونیست آلمان درباره ایجاد آلمان واحد ، دموکراتیک ، صلحجو و مترقی با وضوح تمام تصریح شده بود ، توافق داشت ، طبقه کارگر آلمان در منطقه ایگمان زمان در اشغال نیروهای شوروی بود ، از امکان تاریخی مساعدی که دومین جنگ جهانی بوجود آورده بود ، برای ایجاد تحول بنیادی در مناسبات اجتماعی کهنه استفاده کرد . بطوریکه اکنون هنر نوع سیطره امپریالیسم آلمان و سیاست آن در این منظره فیر ممکن است .

در جمهوری دموکراتیک آلمان اختلاف و انشعاب در میان طبقه کارگر بر طرف شد و در بخش جنبش کارگری بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم در حزب سوسیالیست متحد آلمان متحد شدند ، همکاری طراوتی بین میان احزاب و گروههای دموکراتیک ضد فاشیست تحسرهیری حزب طبقه کارگر بوجود آمد و برای نخستین بار تشکیل ارگان هذی دولتی جدید از صد رتازیل بر پایه این همکاری استوار گردید . با انجام اصلاحات ارضی در جمهوری دموکراتیک آلمان پایگاه یونکرهای ارتجاعی و ملیتاریسم بر افتاد ، تبهکاران جنگ به کفر اعمال خود رسیدند ، اموال انحصاراتی که برای جنگ کار کرده بودند ، مصادره گردید و پایگاه اجتماعی امپریالیسم برجیده شد و برای نخستین بار در آلمان در عرصه های آموزش و ادگستری اصلاحات اساسی انجام گرفت .

کاری که با نخستین اقدامات در زمینه انقلاب دموکراتیک ضد فاشیستی آغاز شد ، تاشیری عمیق و زایل نشدن در زندگی اجتماعی و انسانیهاش که با این پروسه جلب شده بودند ، بخشید . تقسیم انقلابی زمین میان دهقانان در شرایط آن زمان نه فقط از نظر اقتصادی و سیاسی اقدام درستی بود ، بلکه دهقانان و کارگران کشاورزی را از شرایط ظافات فرسار و وابستگی اسارت آور نجات داد و پیر از قرنهای آنرا از غاملین بلا اراده تاریخ آلمان به انسان های فعال تاریخ بدل ساخت . با مصادره اموال تبهکاران جنگ یعنی صاحبان صنایع بزرگ ، طبقه کارگر از قفسد استثمار و رقابت سرمایه داری نجات یافت . در عین حال وجود قدرت سیاسی و اقتصادی جدید ، طبقه کارگر را در برابر وظایفی قرار داد که انجام آن مستلزم شکفتگی کامل سیمای طبقاتی و فردی کارگران بود . ایجاد ارگانهای دولتی دموکراتیک و سیستم دموکراتیک آموزش و ادگستری - مساعی عظیم در راه برانداختن روح اطاعت کورکورانه و ایدئولوژی شوونیستی بورژوازی انحصاری و نیز با مساعی فراوان در جهت تقویت روح صلحجویی و دوستی با خلق ها و تشدید حس مسئولیت و انساندوستی توأم بود .

اکثریت عظیم آلمانی ها که تا دیروز آلت دست فاشیسم و افزار جنگ آن بودند ، در همان سالهای نخست د انثر جدید و تجربه انقلابی اند و ختید و نیروی خود اطمینان یافتند ، در سال های ۱۹۴۹ - ۱۹۴۸ قدرت خلق چنان افزایش یافته بود که زحمتکشان این منطقه آلمان

توانستند در برابر توطئه دول امپریالیستی و سرمایه داران بزرگ بخش غربی آلمان که هدفشان احیاء دولت امپریالیستی آلمان بود ، با قاطعیت تمام مقاومت کنند و نگذارند آنها را بگرداب جدید ناسیونالیسم و آنتی کمونیسم بکشانند . وقتی برخلاف مفاد قرارداد پونسدام دولت آلمان غربی تشکیل شد ، زحمتکشان منطقه شرقی آلمان توانستند دولت خاص خود را ایجاد نمایند . زحمتکشان این منطقه آلمان ضمن مبارزه علیه تجزیه کشور واحیاء امپریالیسم نخستین دولت کارگری - دهقانی آلمان را با توجه به مسئولیت ملی واراده انقلابی خلق ، بنیاد نهادند .

تناسب جدید نیروهای سیاسی در جامعه و در دولت ها کامیابی های تازه در زمینه بالا بردن سطح آگاهی اجتماعی و نیز مناسبات دموکراتیک نوین در جمهوری دموکراتیک آلمان ، پیشروی در راه دموکراتیک و تحقق انقلاب سوسیالیستی و ساختمان جامعه سوسیالیستی را در سرزمین آلمان میسر ساخت . اکنون ما در بیستمین سال موجودیت جمهوری دموکراتیک آلمان در تزه های خود بدین مناسبت میگوئیم : " تحکیم وحدت معنوی و سیاسی تمام زحمتکشان بسر بنیاد استوار حاکمیت دولت سوسیالیستی و مناسبات تولیدی سوسیالیستی انجام میگیرد . افراد ی که منشا اجتماعی ، تجربه حیاتی و جهات بینی مختلف دارند یعنی کارگران و دهقانان روشنفکران و نمایندگان قشرهای متوسط سابق ، مارکسیست ها و مسیحیون مین سیاستی و معنوی خود را در کشور ما یافته اند و حامین و موجودین نظام اجتماعی ما هستند . راهی گسه آنان از " من " تا " ما " طی کردند و غالباً با تصادمات فراوان توأم بود و ایجاد " تحول " در آنان که اغلب با تفسیر کامل وضع اجتماعی شان همراه بود و برانداختن افکار و احساسات کهنه - چنین است نتایج عظیم تکامل بیست ساله جمهوری دموکراتیک آلمان " .

خصیلت سوسیالیستی مناسبات تولیدی و دولتی در کشور ما خصیلت سوسیالیستی مناسبات اجتماعی بطور کلی و موضع اصولی و دموکراتیک مردم جمهوری دموکراتیک آلمان تضمینی است برای آنکه کشور ما نه تنها هیچگونه خطری برای صلح ایجاد نکند ، بلکه عامل مهمی برای صلح و امنیت اروپا نیز باشد .

علت مبارزه شدید ی که امپریالیست ها علیه دولت سوسیالیستی ما کرده و میکنند ، کاملاً روشن است . وجود این دولت و راهی که تا کنون طی کرده است ، حقانیت خلق ها را که در سال ۱۹۴۵ خواستار تغییر مناسبات اجتماعی در آلمان بودند ، به ثبوت میرساند . اگر امپریالیسم و هیلتاریسم در آلمان غربی ریشه کن شده بود ، اکنون مسئله ای بنام " مسئله آلمان " وجود نداشت و در آلمان غربی نیز دولت و جامعه مانند جمهوری دموکراتیک آلمان بر پایه دموکراسی و بشر دوستی تکامل می یافت . اکنون سالهاست که وجود جمهوری دموکراتیک آلمان موید آنست که سوسیالیسم که پیروازی آلمان طی ۱۲ سال با تمام وسائل علیه آن مبارزه میکرد و هرگز نمیخواست آن راه بدهد ، در قیاس با سرمایه داری استثمارگرانه راه صحیح و تنها راه بشر دوستانه و دموکراتیک است .



در ماه مارس بیستمین سال موجودیت جمهوری ماکنگره جنبه ملی آلمان دموکراتیک در برلین تشکیل شد . جنبه ملی یک نهضت بوده ای سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان است و تمام طبقات و قشرهای جامعه را تحت رهبری طبقه کارگر متحد میسازد . پس از آنکه ساکنین بخشها و

شهرستان هابر حسب محل سکونت خود یا رای مخفی رهبری جدید جبهه ملی را انتخاب کردند کنگره میبایست شورای ملی جدید را انتخاب کند و وظائف آینده را تعیین نماید . مذاکرات کنگره نشان داد که تحولات حاصله در طی بیست سال موجودیت دولت کارگری - دهقانی ریشه های عمیق در سرزمین آلمان روانده است . رونق اقتصادی و اعتلای فرهنگی که طی چندین سال اخیر سیمای سوسیالیسم در سرزمین آلمان را نشان میدهد و در جریان مذاکرات کنگره منعکس گردید ، تمام کسانی را که آغاز کار ما یعنی دوران ویرانی اقتصادی و انحطاط معنوی - این ارزشه فاشیسم و سلطه انحصارها را بخاطر دارند ، بهتسین و امیدارد . ولی نه فقط مسائل مطروحه در این کنگره ، بلکه این مطلب هم که چه کسانی و از چه موضعی سخن میگفتند ، شایان توجه بود . در این کنگره رهبران دولت با کارگران و دهقانان ، دانشمندان و دانشجویان ، هنرمندان و پیشه‌وران ، زنان و مردان ، سالخوردهگان و نوجوانان ، مارکسیست‌ها و مسیحی‌ها با هم مشورت میکردند . اینها کسانی هستند که در تنظیم طرح‌ها و برنامه‌های جامع - سوسیالیستی خود سهم دارند و در اتخاذ تصمیم در باره مسائل رشد جامعه شرکت‌میرورزند و با احساس مسئولیت در اجرای این تصمیمات میکوشند آن " دولتخواه " که هاینریش مان در سیمای وی چگونگی تاثیر مناسبات امپریالیستی را بر خصلت ملی آلمانی‌ها منعکس ساخته بود ، پس از لغو این مناسبات دیگر در جمهوری دموکراتیک آلمان وجود ندارد .

هر قدر در جمهوری دموکراتیک آلمان پروسه تشکیل سیستم اجتماعی سوسیالیسم رشد یافته پیش‌تر میرود ، خصلت نوین وحدت سوسیالیستی مردمی که این جمهوری را بیاد داشته اند و در آن زندگی میکنند ، با وضوح بیشتر نمایان میگردد . این جمهوری عرصه فعالیت و زندگی انسان سوسیالیستی است .

رفیق والتر اولبریش ، دبیر اول کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان در نهمین پلنوم کمیته مرکزی در اکتبر سال ۱۹۶۸ خاطر نشان ساخت که " حزب ما توانسته است همراه با ارتقا سطح زندگی مادی زحمتکشان به مناسبات اجتماعی انسان‌ها خصلت سوسیالیستی بینه بخشد و پایه‌های اساسی شیوه زندگی سوسیالیستی را بوجود آورد " . شیوه زندگی سوسیالیستی شیوه زندگی خلقی است که حاکمیت خود را تحت رهبری طبقه کارگر اعمال میکند ، ساختمان جامعه سوسیالیستی را با احساس مسئولیت انجام میدهد و بدینجهت اتحاد خود را بیش از پیش مستحکم میسازد ، زیرا مورد و تمام کارهائی که برای رفاه عمومی انجام میگیرد باید احترام میگردد . این شیوه زندگی هنوز در جریان تکوین است . ولی باید در نظر داشت که از زمان استقرار سوسیالیسم سنن دموکراتیک نیز برای نخستین بار در سرزمین آلمان در مقیاس وسیعی پدید آمده و بطور پایدار ریشه گرفته است و این سنن مهر و نشان خود را بر خصلت مردمی که در کشور کارگران و دهقانان آلمان زندگی میکنند ، باقی میگذارد .



کنگره جبهه ملی توجه خود را به سومین دهساله جمهوری دموکراتیک آلمان معطوف داشت . تحکیم بیشتر جمهوری دموکراتیک آلمان و تکامل همه جانبه سیستم اجتماعی سوسیالیستی صفت مشخصه این دهساله خواهد بود . اکنون با شرایطی که فراهم آمده است ما باید بکسک دستاوردهای خاص خود در کار ایجاد سطح جهانی عالیتر برای مهمترین رشته های صنایع شرکت

کنیم و با بسط سریع دامنه انقلاب علمی و فنی پیشرفت عمومی جمهوری دموکراتیک آلمان را تسریع نمائیم . این کار مستلزم سرمایه گذاریهای هنگفت هم در مهمترین رشته‌های اقتصاد وهم در علم و آموزش است . ما باید به پیروزیهای جالبتر و در عین حال دشوارتری دست یابیم .

حال که مناسباً تولیدی سوسیالیستی در جمهوری دموکراتیک آلمان پیروز شده و جامعه سوسیالیستی ما بر پایه قوانین خاص خود همه جانبه تکامل مییابد ، باید کاملاً ثابت کنیم که نیروهای درونی محرك این جامعه برانگیزه‌هایی که بر مکانیسم سود و رقابت سرمایه داری مبتنی است ، برتری دارد . وظیفه تاریخی که لنین خاطر نشان ساخته و با هدف سوسیالیسم رشد یافته پیوند دارد ، همین است .

اشتراک منافع افراد و گروههای جداگانه و تمام جامعه مهمترین نیروی محرك جامعه سوسیالیستی است . تامین مستمر و وحدت منافع افراد و گروهها و تمام جامعه انگیزه نیرومندی است برای بسط ابتکار خلاق توده‌ها . هیچ نظام اجتماعی دیگری جز نظام سوسیالیستی قادر به تامین این وحدت نیست . مکانیسم سود و رقابت که بر دیکتاتوری انحصارها استوار است با شرکت دموکراتیک توده‌ها در رهبری اقتصاد و جامعه تضاد ماهوی دارد ، برعکس ، اقتصاد طبقه نشسته سوسیالیستی که بر مالکیت اجتماعی مبتنی است ، ماهیفاً اقتصادی است دموکراتیک . رشد نیروهای محرك اقتصاد سوسیالیستی که با تکامل دموکراسی سوسیالیستی پیوند دیاکتیکی دارد .

سوسیالیسم توانائی آنرا دارد که در عرصه انقلاب علمی و فنی بر امپریالیسم پیروز گردد و بازده کارعالیتری تامین نماید ، زیرا قادر است ابتکار خلاق تمام خلق را بخدمت این انقلاب بگمارد و این ابتکار را در مقیاس تمام جامعه در جهت حل مسائل عمده سوق دهد . سوسیالیسم همراه با استفاده از این امکان پیروزی خود را در عرصه انقلاب علمی و فنی بر امپریالیسم تامین خواهد کرد .

بدینسان شعاری که ما با آن به سوئین دهه موجودیت خود گام میگذاریم ، عبارتست از تامین تحرك بیشتر در جامعه سوسیالیستی ما . درست به همین جهت این شعار در عین حال باید با بالا بردن اثربخشی سیستم دموکراسی سوسیالیستی و سطح تکامل آن نیز توأم باشد . مرکزیت دموکراتیک خصیصه این دموکراسی است .

دموکراسی سوسیالیستی برای جامعه سوسیالیستی چیزی نیست که بدون آنهم قادر به ادامه حیات باشد بلکه نیروی حیاتی این جامعه از این دموکراسی فیض میگیرد . اگر بی بینیم که در کشور ما کار ایجاد جامعه سوسیالیستی رشد یافته موجب تحرك بیشتر جامعه ما را فراهم آورده است ، این امر در عین حال گواه بارزی است بر وجود دموکراسی سوسیالیستی و نیز گرایش تکاملی بیشتر آن در کشور ما .

انرژی سوسیالیسم نیروی طبیعی خود بخودی نیست که با اصطلاح در شبکه هماهنگی منافع افراد و جامعه جریان داشته باشد . استفاده کامل از این نیرو هدف سیاست علمی را تشکیل میدهد . این سیاست با اتکاء به نقش روز افزون دولت سوسیالیستی ، از قوانین اقتصادی سوسیالیسم نیز همه جانبه استفاده میکند . آن مناسبات اجتماعی که بر پایه این سیاست تکامل مییابد ، نه فقط باید به بسط بیشتر ابتکار دموکراتیک توده‌ها کمک نماید ، بلکه باید خود موجود این ابتکار باشد . به علاوه نظام اجتماعی متکی بر این سیاست باید این ابتکار را در جهت تامین حداکثر اثربخشی در تمام زمینه‌ها از جمله در برنامه‌ریزی و رهبری پروسه‌های بی‌فروغ

و بهم وابسته پیشرفت علم و تولید و آموزش و فرهنگ سوق دهد .  
 مارکس در کتاب " سرمایه " مینویسد : " آزادی در این عرصه فقط عبارت از این است که بجای آنکه ارتباط میان انسان و طبیعت همچون نیروی کور بر انسانها مسلط شود ، انسان سوسیالیستی و تولید کنندگان متحد این ارتباط را بطور معقول تنظیم میکنند و تحت کنترل عمومی قرار میدهند و آنرا با صرف کمترین نیرو و در شرایطی در خورد طبیعت انسانی خود و متناسب با آن برقرار میسازند " ( مارکس ، " سرمایه " جلد ۳ ، ص ۸۳۳ ) .  
 این قلمرو آزادی ، همان قلمرو دموکراسی سوسیالیستی است که برنامه ریزی سوسیالیستی باید راه را بر آن بگشاید و عملاً نیز میگشاید .

سیستم اقتصادی به مثابه استخوان بندی جامعه سوسیالیستی رشد یافته جمهوری دموکراتیک آلمان ، جامعه ای که ما در تکامل آن میگوئیم ، بیشتر از پیش ابتکار خلاق توده ها را باره حل معقول مسائل مربوط به انقلاب علمی و فنی پیوند میدهد . اصلی که ساختمان درونی این سیستم بر آن مبتنی است یعنی ایجاد پیوند ارگانیک میان رهبری متمرکز دولتی و استقلال گروههای تولیدی ، اصلی است که در جامعه سوسیالیستی معاصر با شرایط لازم برای تأمین این راه حل معقول هماهنگی دارد . وظائف اساسی برنامه ریزی دولتی عبارتست از : تعیین هدف های دراز مدت که تولیدکنندگان میتوانند تکامل علم و فن را در سطح عالی تأمین نماید ، ایجاد تحریک در تمام اقتصاد و در سراسر جامعه ، متمرکز ساختن اثر بخش فعالیت های علمی و تولیدی بصورت تحقق این هدف ها . برای پیش بینی و برنامه ریزی دراز مدت تمام نیروهای صنعتی کشور بسیج میگردد . برای آنکه هدف های پیش بینی شده در برنامه تحقق یابد ، متناسب با این هدفها وظائفی برای موسسات سازمانهای سوسیالیستی کد خود مسئولیت فعالیت خود را بعهده دارند تعیین میشود و منافع اقتصادی این موسسات و سازمانها در جهت هماهنگی با این هدف ها هدایت میشود . بدینسان هماهنگی عمومی منافع در جامعه سوسیالیستی برای گروههای تولیدی به امری واقعی و قابل لمس ، آشکار و قابل درک بدل میشود . این شکل مناسبات تولیدی که مبتنی بر قوانین عینی اقتصادی است موجب گسترش ابتکار سوسیالیستی را فراهم میآورد و آنرا در جهت پیروسی های مهم حیاتی هدایت میکند . این پیروسیها کامل ، نیازمند بهیچ وجهی دموکراتیک نویسی پیدا میآورد و شدت نیازمندیها را موجود میافزاید . استقلال موسسات در چارچوب برنامه باعث افزایش مسئولیت کارکنان آن میگردد . ولی هر یک از کارکنان موسسه فقط در صورتی میتواند در خارج از حدود کار خود یعنی در مقیاس تمام موسسه عمل کند که درجه اطلاعاتش متناسب با میزان مسئولیت او باشد . بدینجهت حزب سوسیالیست متحد آلمان مدیران موسسات را موظف کرده است گسه کارکنان خود را همواره از تمام فاکت ها و ارتباطاتی که معرف وضع موسسه هستند و بیشتر از هر چیز از کیفیت و ارزش اولیه محصولات موسسه در مقایسه با کیفیت و ارزش محصولات در سطح جهانی مطلع سازند .

مسئولیت دموکراتیک روز افزون باعث توسعه بیشتر ارگانهای دموکراتیکی میگردد که بایستند هنگام اتخاذ تصمیم اطلاعات و پیشنهادهای مردم را مورد توجه قرار دهند . انجمن های نمایندگان خلق و کمیسیونهای آنها هسته مرکزی سیستم ارگانهای دموکراتیک کشور را تشکیل میدهند . دانه فعالیت این انجمن ها روز بروز وسیعتر میشود . اکنون در ۲۰۶ هزار نفر از اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان برای نمایندگی این انجمن ها انتخاب شده اند و ۴۰۰ هزار نفر نیز در کار ۶۳ هزار کمیسیون شرکت فعال دارند . اهمیت کمیته های تولیدی موسسات ملی نیز در حال افزایش است . این کمیته ها که از نمایندگان کارکنان موسسات تشکیل می یابند ، با توضیحیه ها و پیشنهادهای

های خود در اتخاذ تصمیم به رهبری موسسه کمک میکنند و اجرای این تصمیمات را کنترل مینمایند . در این کمیته ها ۱۵۰ هزار کارگر و کارمند شرکت دارند . پس از سومین رفرمی که در رشته آموزش عالی انجام گرفت ، اینک در جمهوری دموکراتیک آلمان انجمن های علمی جدید دانشمندان و دانشجویان بوجود میآید . شورای پدران و مادران در مدارس به اثربخشی کار خود افزوده اند . اکنون در آلمان یک چهارم کسانی که حق رای دارند ، در این قبیل سازمانهای دموکراتیک شرکت میکنند . دامنه مسئولیت اتحادیه ها افزایش مییابد . مثلاً هیچ برنامه ای را که موسسه تنظیم میکند ، بدون موافقت اتحادیه با این برنامه ها نمیتوان بمقامات بالا تر ارائه نمود . دامنه وسیع سابقه سوسیالیستی در شئون مختلف زندگی که در جریان تدارک بیستین سالگرد جمهوری دموکراتیک آلمان نمایان تر شده است ، یکی از نتایج شرکت بیشتر از بیست و زحمتکشان در برنامه ریزی ، و رهبری و حل مسائل اجتماعی است . اینگونه نیازمند دنیاهوشیوه ارضاء آنها با خصلت دموکراسی سوسیالیستی مطابقت دارد . کسانی که میخواهند ارزش دموکراسی سوسیالیستی را نه بر این پایه ، بلکه مثلاً بر اساس شباهت ظاهری موازین آن با موازین دموکراسی بورژوازی که به سیادت سرمایه انحصاری جنبه قانون میبخشد ، تعیین کنند ، راه خطا میروند . ماهواره میکوشیم تا شرکتموثر افراد را در برنامه ریزی و رهبری جامعه و نیز در حل مسائل اجتماعی تامین کنیم . حزب ما برای نیل باین مقصود از شیوه های علمی رهبری ، دستاورد های دانش مارکسیستی و وسائل فنی مدرن ، بخصوص از ماشین های الکترونیک استفاده میکند و میکوشد از نیروهای محرک جامعه ما با اثربخشی بیشتر استفاده نماید . تکامل دموکراسی سوسیالیستی و رشد نیروهای محرک جامعه پیوسته در یکدیگر تاثیر متقابل میبخشند .

در اینجا باز میتوان به اندیشه مارکس استناد کرد . پراتیک اجتماعی پیش بینی مارکس را در این باره که ارتباط میان تولید کنندگان متحد و طبیعت بطور معقول و در شرایطی کاملاً در خورد طبیعت انسانی انجام خواهد گرفت ، تأیید میکند . توسعه و تحکیم سنن دموکراتیک مردم جمهوری دموکراتیک آلمان با مجاهدت در راه افزایش هر چه بیشتر دستاورد های انقلاب علمی و فنی و افزایش بازده کار رابطه نزدیک دارد . این ها جوانی از برنامه ما در زمینه سیستم اجتماعی سوسیالیستی در سومین دهه موجودیت کشور سوسیالیستی ملت آلمان است که با هم پیوند دیاکتیکی دارند .



سوسیالیسم که استثمار را از میان بر میدارد و در شرایط آن طبقه کارگر در اتحاد با سایر زحمتکشان زمام حکومت را بدست میگیرد ، از همان آغاز دموکراسی بمراتب عالیترا از نوع دموکراسی دیگری را که در شرایط سرمایه داری بتسوان بدان تحقق بخشید ، برقرار میسازد . بنا بر این سوسیالیسم در عین حال پیش از هر نظام اجتماعی دیگر خصلت بشری و ستانه دارد . بعلاوه طبقه کارگر حاکم و حزب آن موظفند دموکراسی سوسیالیستی را متناسب با پیرویه های رشد اجتماعی پیوسته تکامل بکشند .

در نخستین سالهای پس از جنگ که در دستمسلل ناشی از یازده نازل کار وسطح نازل مصرف تمام پیرویه های اجتماعی را مختل کرده بود ، پیشاهند طبقه کارگر بکمترین نخستین مسابقه

سوسیالیستی بزرگی که بنام آدلف هیتلر آغاز کرد ، در اکتبر سال ۱۹۴۸ باین دور تسلسل در جمهوری دموکراتیک آلمان پایان داد . بالا رفتن بازده کار در جریان این مسابقه ، اهمیت این نهضت را نشان میدهد . ولی مهمتر آنکه در جریان این مسابقه بخش قابل ملاحظه ای از طبقه کارگر بعنوان صاحبان وسائل تولید و احساس مسئولیت در برابر جامعه عمل میکردند . بدینسان این نهضت نخستین مرحله قاطع در تکامل دموکراسی سوسیالیستی بود . از این زمان حزب سوسیالیست متحد آلمان با موفقیت روز افزون توانست واحدهای هر چه بیشتری از طبقه کارگر و مردم را به شرکت در اداره امور اجتماعی جلب نماید . علت این موفقیت در آنستکه حزب سوسیالیست متحد آلمان مردم را تربیت میکند و با همکاری آنان شرایط زندگی جامعه را دگرگون میسازد و بالنتیجه مردم امکان میدهند تا در زمینه دموکراسی تجربه بیش از پیش وسیعتر بدست آورند .

بهمین جهت وقتی درباره قانون اساسی سوسیالیستی کشور که در آن حقوق و وظائف ناشی از دموکراسی سوسیالیستی رشد یافته تثبیت گردیده است ، بآراء عمومی مراجعه شد ، ۹۵٪ اهالی جمهوری دموکراتیک آلمان بآن رای موافق و فقط درصد ناچیزی رای مخالف دادند . مردم جمهوری دموکراتیک آلمان که تجربه کافی بدست آورده و در موسسات و شرکتهای تعاونی و مدارس و رتعمام سیستم دولتی باشیوه های دموکراتیک خو گرفته بودند ، در تعیین موازین قانونی آنچه که تا کنون بدست آمده بود آنچه که مردم در جریان تکامل سوسیالیسم در راه آن میکوشند ، شرکت کردند .

این پروزی محصول سیاست علمی ما بود که با داوراندیشی و پیگیری تمام برای استقرار دموکراسی سوسیالیستی واقعی و پیش از همه برای ایجاد پایه های این دموکراسی در عرصه شعور و آموزش شرایط و مقدمات لازم را فراهم آورد .

اکثریت قاطع مردم جمهوری دموکراتیک آلمان اکنون پشتیبانی خود را از سوسیالیسم اعلام داشته اند . ولی این بدان معنا نیست که از ضرورت کار ایدئولوژیک حزب کاسته بشود . زیرا سخن فقط بر سر آن نیست که دشمن ما در جنگ روانی همواره سوسیالیسم را مورد حمله قرار میدهد بلکه کسی هم که به پشتیبانی از سوسیالیسم برمیخیزد باید همواره در شرایط سوسیالیسم تصمیم بگیرد و لذا برای آنکه بتواند با در نظر گرفتن مجموعه عوامل عمل کند ( و این وظیفه اصولی دموکراتیک هر سوسیالیستی است ) باید از قانونمندیها و اثراتش های تکامل جامعه سوسیالیستی آگاه باشد . درست بهمین جهت آموزش جامعه شناسی در مدارس و دانشگاهها ، گسترش شبکه مدارس حزبی ( از مدارس عالی حزبی گرفته تا مدارس حزبی شبانه در بخشها و موسسات ) و بالا بردن سطح آگاهی سوسیالیستی بکمک وسائل تبلیغاتی مدرن برای آماده کردن مردم جهت زندگی در شرایط سوسیالیسم ضرورت دارد . تجربه ما نشان میدهد که بدون اشاعه پیگیرانندیشه های مارکسیسم لنینیسم ، دموکراسی سوسیالیستی تکامل یافته نیز نمیتواند پدید آید .

اگر حکومت کارگری - دهقانی بلافاصله پس از پایان جنگ درهای تمام موسسات آموزشی را بر روی مردم باز نکند و کارآموزش را پیوسته بهبود نمی بخشد و نیرو و وسائل بیشتری در این راه مصروف نمیداشت و با ایجاد سیستم واحد آموزش که اکنون از جمله شامل آموزش اجباری در مدارس متوسطه همگانی ( دهساله ) و آموزشگاههای حرفه ای نیز هست ، موفق نمیشد ، ایجاد سیستم اقتصادی سوسیالیسم نیز غیرممکن میبود . مدیران موسسات سرمایه داری اکنون بعلت اتوماسیون پیروسه کار میکوشند از افرادی استفاده نکنند که اطلاعاتات از تکنیک فقط این باشد که بمحض روشن



شدن چراغ سبزه دگمه معین فشار آوردند . این حدنهایی تحقیر انسان در شرایط کنونی است که انسان را تا سطح آدمک های الکترونی پائین میآورد . ولی در جمهوری دموکراتیک آلمان هر یک از کارکنان موسسات ملی این وظیفه دموکراتیک را بر عهده دارد که همچون صاحب اختیار مالکیت سوسیالیستی در رهبری پروسه های جدید شرکت ورزد و بر دانه خود بیفزاید ، زیرا اطلاعات فنی و اقتصادی برای او ضرورت دارد .

تکامل سوسیالیسم پیش از پیش انسان را از همه جهات به خالق فعال سرنوشت خود بدل میسازد . تکامل شخصیت انسان همراه با تکامل سوسیالیسم پروسه ایست که تمایز سوسیالیسم را با سرمایه داری معاصر پیش از پیش نمایان میسازد .

ما دموکراسی سوسیالیستی را در جمهوری دموکراتیک آلمان بر پایه تعالیم مارکس و انگلس و لنین ایجاد کرده ایم . پروسه ساختن سوسیالیسم صحت این آموزش را به ثبوت رساند . این آموزش بیگانه پایه استوار نظام اجتماعی سوسیالیستی است . ما بایکار بستن این آموزش در شرایط کشور رشد یافته صنعتی خود در مرکز اروپا ، مقدمات اساسی پیروزی سوسیالیسم را در مهمترین عرصه های زندگی فراهم ساخته ایم .

جلباتیقات و قشرهای مختلف کشور ما به سوسیالیسم متحد ساختن و هدایت آنان به مواضع طبقه کارگر بدون دموکراسی سوسیالیستی غیر ممکن بود . ایجاد اتحاد پایدار میان نسل جوان و دولت سوسیالیستی ، تامین پشتیبانی عمومی و آگاهانه جوانان از سوسیالیسم و برانگیختن شوق کار و عزم راسخ برای سازندگی بخاطر سوسیالیسم ، بدون دموکراسی سوسیالیستی غیر ممکن بود . بیش از ۱۴ هزار نفر از جوانان و دانشجویان مانعینند همجاس ملی هستند . یک پنجم تمام مقامات رهبری اقتصاد جمهوری دموکراتیک آلمان را کسانی در دست دارند که سنشان از ۳۵ سال کمتر است .

اگر احساس مسئولیت در قبایل جامعه و دولت در میان اهل جمهوری دموکراتیک آلمان نفوذ نکرده بود ، این مردم در مرز و سهیمت جهانی و در اوضاع احوال بفرنج سالهای اخیر یک چنین آگاهی سیاسی از خود نشان نمیدادند و چنین سهمی را در امر تغییر تناسب نیروها در اروپا ادان میکردند . ساده لوحی است اثر تصور شود که از راهی جز ایجاد تحول معنوی در انسان و بسط دموکراسی سوسیالیستی برفوق ملاک های مارکسولنین چنین استحکام درونی و قدرتی حیاتی که اکنون مورد توجه محافل اجتماعی جهان است ، امکان پذیر بود .

پروسه تکامل جمهوری دموکراتیک آلمان بار دیگر نشان داد که سوسیالیسم و دموکراسی سوسیالیستی در جزء لاینفک از یک کل و بسط دموکراسی سوسیالیستی قانون ساختمان سوسیالیسم است .



ارویاد قرن ما دستخوش مخربترین جنگهای سراسر تاریخ قرار گرفت . امپریالیسم و در وهله اول امپریالیسم آلمان مسئول این جنگها بودند . اکنون تقریباً ۲۵ سال است که صلح در اروپا برقرار است . جامعه بشری این طولانی ترین دوران صلح قرن ما را در اروپا مرهون سوسیالیسم ، یعنی مرهون سیاست صلحجویانه پیگیر اتحاد شوروی ، پیداایش

کشورهای سوسیالیستی جدید و از جمله مرهون دولت سوسیالیستی آلمان است . در طول این ۲۵ سال صلح اروپا بارها به خطر افتاد . برای تامین صلح میابست مبارزه شود . امپریالیسم بطور عمده از سرزمین دولت امپریالیستی که در آلمان غربی احیا شد فاست علیه سوسیالیسم دست به اقدامات تجاوزکارانه میزند . هدف امپریالیسم عبارتست از یسر انداختن سوسیالیسم در خاک آلمان یعنی در جمهوری دموکراتیک آلمان که سوسیالیسم در آن مستقر شده است . این مسئله که در آلمان چمنیروهای مسلط هستند : نیروهای سرمایه انحصاری و میلیتاریسم ویا نیروهای ملی همیشه برای سرنوشت اروپا اهمیت فوق العاده داشته است .

بدینسان جمهوری دموکراتیک آلمان در سالهای چند دهه اخیر میدان نبرد میان سیاست استیلاگرانه امپریالیسم و سیاستنامین صلح برپایه قرارداد پوتسدام بدل شده است . در برابر کشور جوان دموکراتیک و سوسیالیستی ملت آلمان یعنی جمهوری دموکراتیک آلمان نه فقط قدرتمندان قدیمی امپریالیسم آلمان ، بلکه تمام دولت عمده امپریالیستی نیز که در مرکز کشورهای سوسیالیستی ما یعنی در برلن غربی برای خود پایگاه بوجود آورده اند قرار دارند . این دولت ها معتقد بوده و هستند که برای تحقق نقشه های شان توسل به هر وسیله ای نیکوست . با اینهمه در دفاعی سوسیالیسم در جمهوری دموکراتیک آلمان با برجاست و با استحکام آن افزوده میشود . اکنون زمان آن رسیده است که اردوگاه کشورهای سوسیالیستی که قدرت و همبستگی خود را بطرز خستگی ناپذیر تقویت میکنند و باید تقویت کنند از همه ملت ها در اروپا دعوت نماید که با مساعی مشترک خود در سائنس و تجاوزکارانه و تلافیجویانه امپریالیسم را عقیم گذارند و صلح را بر مبنای تساوی حقوق در قاره حفظ و تامین نمایند .

# تمرین انتخابات عمومی در هندوستان

سارد سانی

(دیر کیتھ مرکزی حزب کونیت هندوستان)

در فوریه سال جاری در چهار ایالت اسامی هندوستان یعنی بنگال غربی، بهار، اوتار پرادش و پنجاب انتخابات مجالس مقننه صورت گرفت. همزمان با آن در ایالت ناگالند واقع در بخش خاوری کشور نیز انتخاباتی بعمل آمد که اهمیت خاصی داشت. زیرا این ایالت در مرز برمه و در مجاورت تبت واقع است، صاحت آن زیاد نیست، از قبائل ناآرام سکون است و از جریان عمده زندگی سیاسی هندوستان برکنار است.

انتخابات چهار ایالت اول برای سراسر کشور اهمیت عظیم دارد. در این ایالات ۱۰۲ میلیون رای دهنده وجود دارد که کمی بیش از یک سوم تمام رای دهندگان کشور را تشکیل میدهد. علاوه بر آن بنگال غربی یکی از وایالت هندوستان است (علاوه بر ایالت کرالا) که در آن جانپروهای چپ و موکراتیک مواضع محکمی دارند. بنگال غربی یکی از مراکز صنایع سنگین رشد یافته است که سرمایه خارجی و سرمایه انحصاری داخلی در آنجا متمرکز زیاد دارد.

در مقابل آن ایالت پرادش یکی از ایالاتی است که نیروهای ارتجاعی مالکان و نیروهای "کمونالیست" (۱) در آن نقش بزرگ بازی میکنند. سوی این نیروها در هندوستان فرقه های مذهبی هندوها، سیکها و سلفانان نیز وجود دارند که خرافات مذهبی و فرقه ای (کاست) را تشویق میکنند و خصوصت را دامن میزنند و غالباً تصادمات خونین بوجود میآورند. طبیعی است که سیاست این احزاب و فرقهها وحدت و موکراتیک خلق را برهم میزنند و همبستگی طبقاتی توده های زحمتکش شهرود را مختل میسازد. باینجهت انتخابات ایالات بنگال غربی و اوتار پرادش از یکسو و انتخابات بهار و پنجاب از سوی دیگر دارای خصلت هائی متمایز از یکدیگر هستند. باینجهت این چهار ایالت در هندوستان عنوان "انتخابات

(۱) - "کمونالیست"ها در هندوستان آن نیروهای اجتناعی و احزاب سیاسی هستند که از خرافات مذهبی و فرقه ای برای پیشبرد سیاست فرقه جوینان و تجزیه طلبانه و بطور کلی ارتجاعی استفاده میکنند.

عمومی صغیر" داده شده است . این انتخابات تطورات زندگی اقتصادی و سیاسی کشور از فوریه ۱۹۶۷ ببعد را منعکس میسازد . در فوریه سال ۱۹۶۷ چهارمین دوره انتخابات عمومی پارلمان مرکزی و مجالس مقننه ایالات که هر پنج سال یکبار معطل میآید ، صورت گرفت .

### طلل اقدام به انتخابات خارج از نوبت

چرا در این چهار ایالت پس از دو سال ضرورت اقدام به انتخابات عمومی پدید آمد و حال آنکه بموجب قانون اساسی مجالس مقننه در سال ۱۹۶۷ برای یک دوره پنجساله انتخاب شده بودند ؟ این وضع نیاز به توضیح دارد .

کنگره ملی هند و ستان که حزب سیاسی اساسی بورژوازی هند و ستان است تا قبل از چهارمین انتخابات عمومی در سال ۱۹۶۷ انحصار قدرت را در دست داشت . در طول بیست سال متوالی رهبری این حزب در زمینه اقتصادی کامیابیهایی بدست میآورد ، با کشورهای سوسیالیستی روابط دوستانه شمر بخش داشت و در زمینه سیاست خارجی از ضعیف خودداری از بیوستن به بلوک ها که اکنون شهرت همگانی کسب کرده و در هند و ستان عقاید و حکومت نپرو را به ذهن متبادر میسازد ، پیروی میکرد .

با تمام این احوال راه رشد اقتصادی هند و ستان علیرغم دعاوی پرسروصدای این حزب در باره سوسیالیسم بی هیچ تردید راه سرمایه داری بود و اکنون نیز هست ، علاوه بر این این راه بر سازشهای جدی با سرمایه خصوصی خارجی و با مالکان فئودال داخلی استوار است ، ادامه این راه دامنه فعالیت سرمایه انحصاری داخلی را توسعه داده است . دو کسرن بزرگ انحصاری هند و ستان یعنی کسرنهای تاتا و بیرولا اکنون سرمایه ای معادل ۵۰۰۰ میلیارد روپیه تحت کنترل دارند که بیش از یک سوم مجموعه سرمایه های خصوصی فردی و جمعی صنایع و بانکها را تشکیل میدهد .

رشد کشور در این راه ناگزیر کار را به متورم بی حد و حصر افزایش فوق العاده وامهای خارجی ( بطور عمدتاً امریکائی ) ، گرانی فوق العاده قیمتها ، کمبود کالا های مورد مصرف عمومی و از جمله خواربار ، رونق بازار سیاه و احتکار ، تشدید بیکاری ، رشوه خواری بی پروا و فساد اخلاقی تمام جامعه گشاید و نیز موجبات تشدید ناراضگی توده های بزرگ خلق و توسعه مبارزات توده ای از یکسو و توسل حزب حاکمه به صدور قوانین تضيیقی و تروریستی از سوی دیگر و سرانجام چنانکه معمولاً همیشه در این قبیل موارد پیش میآید موجبات پوسیدگی و آغاز تلاشی خود حزب کنگره ملی هند و ستان را فراهم ساخت .

تقریباً از سال ۱۹۶۴ یعنی از اواسط سومین برنامه پنجساله هند وستان به تنگنای بحران عمیق اقتصادی افتاد و گواه روشن و عیان آن هم کاهش ارزش روپیه بمیزان ۳۷ درصد بود که در سال ۱۹۶۶ با صرار بانک جهانی صورت گرفت . برنامه پنجساله سوم در سال ۱۹۶۶ به شکست انجامید . از آن زمان برنامه ریزی اقتصادی در هند وستان به مضحکه ای بدل شده و همواره باناکامی کامل روبرو است .

### حزب کنگره ملی هند وستان انحصار حکومت را از دست میدهد

سیر حوادث در چنین راهی در مجموع موجب شد که هنگام انتخابات عمومی سال ۱۹۶۷ با انحصار قدرت حزب کنگره ملی هند وستان نخستین ضربه جدی وارد آید . این حزب در ۹ ایالت از ۱۷ ایالتی که پیش از نیمه از جمعیت هند وستان را در بر میگردد ، اقلیت قرار گرفت و اگرچه توانست در پارلمان هند وستان اکثریت کرسی ها را بدست آورد ، ولی تعداد کرسیها<sup>یش</sup> در مجلس عوام فقط ۴ کرسی بیش از کرسی های احزاب مخالف بود . تعداد نمایندگان این مجلس ۵۰۹ نفر است . عامل دیگر شدید کننده ضعف مواضع حزب کنگره ملی آن بود که در داخل خود این حزب نیز مبارزه فراکسیونی و مشاجرات داخلی آغاز گردید که برخی از آنها خصلت صرفاً پورتونیستی داشت و حال آنکه احزاب مخالف صریحاً برای هدفهای ترقیخواهانه زندگی سیاسی کشور مبارزه میکردند .

نیروهای دموکراتیک از شکست سنگین کنگره ملی هند وستان در سال ۱۹۶۷ چنانکه باید و شاید استفاد نکرده اند . در ایالات توپخش ها و نقاطی که نیروهای چپ در بر توفعالیت دهها ساله خود از نفوذ فراوان برخوردارند رای داهندگان به نفع کاندید های چپ و علیه کنگره ملی هند وستان رای دادند . در همین حال در بسیاری از ایالات و مناطقی که نیروهای چپ هنوز ضعیف بودند ، احزاب سیاسی ارتجاعی راست توانستند از روحیات ضد کنگره توده ها بسود خود بهره کشی کنند . ولی بطور کلی کاملاً روشن است که نیروهای چپ در دوران انتخابات عمومی ۱۹۶۷ کاملاً بیبیهی بدست آوردند .

کثرت احزاب سیاسی در کشور ما اهم از راست و چپ که بسیاری از آنها فقط در داخل ایالت خود فعالیت میکنند هر کار شناس خارجی زندگی سیاسی هند وستان را ممکن است به گمراهی در چارسازد . باینجهت ما در اینجا باختصار هم شده وضع احزاب مهم هند وستان را تشریح میکنیم .

### احزاب سیاسی عمده هند وستان

احزاب جان سنگه و سواتانترا از حزب کنگره ملی هند وستان راست‌ترینند . جان سنگه سازمان سیاسی ارتجاع کمونالیست هند وهاست که از مشی کاملاً ضد کمونیستی و ضد مسلمانان پیروی میکند . تجار و مالکان هند و از این حزب پشتیبانی فراوان میکنند . این حزب در مناطق مرکزی و شمال هند وستان — هم در میان شهرنشینان و هم در میان روستاییان نفوذ وسیعی بدست آورده و از تمایلات احیاء هند و و مسم بسود خود استفاده میکند . حزب جان سنگه بیشک خطرناکترین نیروی سیاسی ارتجاعی هند وستان است .

حزب سواتانترا سازمان چهارجه های سابق و بورژوازی بزرگ هند وستان است . ولی باید در نظر داشت که نمایندگان سرمایه بزرگ در حزب کنگره ملی هند وستان نیز خیلی زیاد هستند : بورژوازی هیچگاه گرد و نه خود را بیک اسبندی بندد . سواتانترا حزب عنفا هوادار امریکا و کاملاً ضد کمونیست و ضد مکرراتیک و مخالف برنامه ریزی اقتصادی و اقدامات مترقی دیدار است . ولی این حزب نتوانسته است در قیاس با حزب جان سنگه پایه توده ای بدست آورد و محتلاً در آینده نیز بدست نخواهد آورد . زیرا شمارها و مشی سیاسی آن جنبه ضد توده ای آشکار دارد و با جاشنسی عوامفریبی که حزب جان سنگه بعد و فوریه تبلیغات خود میزند ، آمیخته نیست .

بزرگترین و بانفوذترین سازمان های سیاسی در میان احزاب چپ حزب کمونیست هند وستان و حزب موازی آن است که حزب کمونیست هند وستان ( مارکسیستی ) نامید میشود . حزب کمونیست هند وستان ( مارکسیستی ) در سال ۱۹۶۴ از حزب کمونیست هند وستان جدا شد . نفوذ این حزب در ایالات بنگال غربی و کراالا از نفوذ حزب کمونیست هند وستان بیشتر است و ولی حزب کمونیست هند وستان پس از انشعاب در ایالات نیز کاملاً بی‌بهای بزرگ بدست آورده است . و اما نفوذ حزب کمونیست هند وستان ( مارکسیستی ) در سایر ایالات بسیار ناچیز است و حال آنکه حزب کمونیست هند وستان در یک سلسله ایالات دیگر نیز از اعتبار فراوان برخوردار است . در ایالت آنتهرا حزب متحد نیروی بزرگی را تشکیل میدهد . پس از انشعاب نفوذ ما از حزب کمونیست هند وستان ( مارکسیستی ) بیشتر شد . ولی انشعاب طبعاً هم‌موضع ما و هم مواضع آن حزب را ضعیف ساخت .

حزب ما پس از انشعاب پیوسته راه رشد می پوید و رشد آن در جنبش های سندیکائی و دهقانی در پارلمان مرکزی و مجالس مقننه ایالات و غیره مضمکس است . از جمله حزب ما پیش از حزب کمونیست هند وستان ( مارکسیستی ) نماینده به پارلمان فرستاد .

در طول یکسال و نیم اخیر جناح چپ و عناصر ما جرای حزب کمونیست هند و ستان ( مارکسیستی ) از آن حزب خارج شدند و حزب سوسی را بنام حزب کمونیست سراسر هند و ستان تشکیل دادند و اقدامات خود را در ایالات مختلف کشور هماهنگ ساختند . البته خروج عناصر افراطی چپ به مواضع حزب کمونیست هند و ستان ( مارکسیستی ) لطمه جدی وارد نساخت . ولی طبیعی است که خروج برخی از اعضا<sup>۱</sup> این حزب فاقد و معینی تاثیر منفی بخشید .

حزب سوسیالیست متحد و حزب سوسیالیست خلق و حزب دیگر چپ هستند که در مقیاس عمومی کشور اهمیت دارند . مواضع واقعی و مشی سیاسی این دو حزب بکلی ناسیونالیستی و چپ روانه است و تمام تضادها و تضادها و تصادمات درونی ناشی از این مشی در آنها منعکس است .

حزب سوسیالیست متحد و خصمت پیکار خود را ولی برای حزب سوسیالیست خلق چنین خصمتی را نمیتوان قائل شد . علاوه بر این حزب سوسیالیست متحد و تمایلات آشکار هواداری از آمریکا و ضد شوروی دارد .

### انحلال دولت های ایالات بوسیله حزب کنگره ملی هند و ستان

در دوران انتخابات عمومی سال ۱۹۶۲ چپه نیروهای چپ و موکراتیک مرکب از حزب کمونیست هند و ستان ، حزب کمونیست هند و ستان ( مارکسیستی ) ، حزب سوسیالیست متحد و سایر احزاب و عناصر و موکراتیک در بنگال غربی و کراالا پیروزی بدست آوردند و در این ایالات تشکیل دولت دادند .

در ایالت بهار و نیز حزب کمونیست هند و ستان و حزب سوسیالیست متحد و نیروی بسیار ، بانفوذی از کار درآمدند و با تفاق برخی از احزاب دیگر مخالف حزب کنگره بلوک اکثریت را در مجلس مقننه این ایالت بوجود آوردند و تشکیل دولت دادند .

در ایالات اوتار پرادش و پنجاب نیز حزب ما یا احزاب مخالف کنگره ائتلاف کرد و با تفاق آنان در دولت این ایالت را تشکیل داد .

بدینسان حزب کمونیست هند و ستان در دولت های پنج ایالت و حزب کمونیست هند و ستان ( مارکسیستی ) در دولت های دو ایالت شرکت کرد . ضمناً حزب کمونیست هند و ستان ( مارکسیستی ) در بنگال غربی و کراالا مواضعش به میزان زیادی از حزب ما محکم تر بود . ( در این مقاله ما به ایالاتی که پیمرا از انتخابات عمومی سال ۱۹۶۲ در آنها دولت هائی از نمایندگان حزب کنگره و احزاب راست تشکیل شدند ، نخواهیم پرداخت ) .

دولت مرکزی حزب کنگره ( دولت هند و ستان ) در قبالت تمام دولت های مترقی غیر کنگره ای

ایالات و بیوزنه در قبال دولت‌های که کمونیست‌ها در آن شرکت داشتند روش فرید و ستانه و عملاً خصوصاً نیز در ریش گرفت . رهبری حزب کنگره ملی هند و ستان در طول بیست سال عادت کرده بود قدرت سیاسی را امتیاز مطلق خود بشمارد و بخاطرش خطور نمی‌کرد که روزی ممکن است قدرت از دستش خارج شود و از آنهم بالا تریدست کمونیست‌ها و سایر نیروهای چپ بیفتد بدین طریق همینکه دولت‌های ایالات بانجام وظائف خود پرداختند دولت مرکزی حزب کنگره در اتحاد با سرمایه داران بزرگ و مطبوعات ارگان انحصارات و بوروکراسی ( این بنیاد "بتون آرمه" ماشین دولتی که از دوران سیطره مانگستان برای هند بصیرات مانده است ) به ایجاد انواع مواضع پرداخت و به انواع کارشکنی‌ها دستبرد تا نگذارد دولت‌های دموکراتیک خلق وظائف خود را انجام دهند .

سیستم مالی هند و ستان بر پایه اصل مرکزیت شدید ساخته شده است . مالیات‌ها که بزرگ ترین قلم در آمد دولت را تشکیل میدهد در اختیار دولت مرکزی است . حق انتشار اسکناس نیز بدولت مرکزی تعلق دارد و از آن طی چندین سال برای جبران کسری بودجه استفاده شده است . از سوی دیگر مسئولیت امور آموزش و بهداشت و توسعه کشاورزی و غیره بمعهد دولت‌های ایالات است . باینجهت طبق قانون اساسی هند و ستان جوانب معذیده ای از فعالیت دولت‌های ایالات را بدولت مرکزی باید از نظر مالی تامین کند .

نخستین اقدام دولت مرکزی بلافاصله پس از تشکیل دولت‌های جدید ایالات تقلیل اعتبارات مالی از مرکز به بهانه‌های مختلف بود . دریافت این اعتبارات حق مشروع دولت‌های ایالات بود . از سیستم تحویل خواربار که آنهم در اختیار مرکز است ، برای هم تحویل خواربار ضروری به دولت‌های خلق استفاده شد . حتی کمک به کرسنگان ایالت بهار بعلمت مخالفت آشکار دولت مرکزی ناقص ماند .

ازین اقدامات تجاوزات ناهنجارتری بحقوق دولت خلق که در قانون اساسی تصریح شده است ، صورت گرفت . پس از تشکیل دولت خلق در بنگال غربی در نتیجه این اقدامات دولت مرکزی موجبی از تظاهرات وسیع برخاست . کارگران بمبارزه علیه مدیران و کارفرمایان خود برخاستند و طلب کردند که دستمزدها و پاداش‌ها بمیزانی که بموجب قانون از چند سال پیش مقرر شده بود پرداخت گردد . در دوران زمانداری دولت سابق کنگره کارفرمایان دستمزدها و پاداش‌ها را بمیزانی که در قانون مقرر شده بود پرداخت نکرده بودند . جنبش خصلت کاملاً صالحت آمیز داشت . در مناطق روستایی دهقانان اجاره دار که مالکان طی چند سال زمین‌های آنها را پس گرفته بودند تحت رهبری اتحادیه‌های دهقانی کیمان ساب‌ها به اشغال زمین‌های هائیکه



برخلاف قانون از آنها گرفته شده بود ، دست زدند . این جنبش نیز خصلت مسالمت آمیز داشت . در بسیاری از مناطق شهری و روستایی کمیته هایی برای مبارزه علیه پنهان کردن ذخایر خواربار و احتکار در بازار سیاه تشکیل شد تا محترکین را وادار کنند ذخایر خواربار را که برخلاف قانون پنهان کرده بودند ، به بازار بیاورند .

دولت جبهه واحد بنگال غربی در نقاطی که مبارزات توده ای جنبه مسالمت آمیز داشت علیه دخالت پلیس مبارزه می کرد . این دولت اعلامیه ای صادر کرد که در آن گفته میشد مسئله کارگری و دهقانی و سایر مسائل اجتماعی و اقتصادی باید از طریق مذاکره حل شود زیرا این مسائل در زمره مسائل مربوط به تخطی از قانون و اختلال نظم عمومی نیست و با اینجهت آنها را نباید بکمت تفنگ و باتون پلیس و گاز اشک آور حل کرد .

دولت مرکزی و مطبوعات ارگان انحصارات در بنگال غربی و نیز حزب کنگره ملی هندوستان که در آنجا شکست خورده بود غوغا بپا کردند که در این ایالت اساس قانون فروپاشیده و نظم عمومی بکلی بهم خورده است . عناصر ارتجاعی افراد را با اعمال قهر تحریک میکردند تا نیروهای پلیس را بداخله در مبارزه مردم وادارند . وزیر کشور دولت مرکزی از بالای سر دولت ایالت بمقامات پلیس محل دستور داد با اعمال تضيیعی دست بزنند .

حزب کنگره ملی هندوستان صد ها هزار روپیه بی مضایقه به بنگال غربی ، بهاره ، اوتار پرادش و پنجاب فرستاد تا اعضاء متزلزل بلوک حاکم را بخرد ، باین امید که این بلوک را در اقلیت قرار دهد ( ولی این حزب نتوانست حتی یک کمونیست را تطمیع کند ) .

دولت مرکزی با این شیوه ۱۵ و شبیه ۵۵ ای پلیس دیگری کفالتا با انقضی اصول صریح قانون اساسی درباره دولت های ایالات توأم بود ، در جریان نهمه اول سال ۱۹۶۸ تمام دولت های این چهار ایالت را برکنار ساخت . ولی این دولت ها با وجود آنکه در شرایط بسیار دشواری که مرکز برای آنها ایجا کرده بود انجام وظیفه میکردند در طول سال ۱۹۶۷ و سال ۱۹۶۸ تا روز انحلال غیر قانونی خود توانستند یک سلسله اقدامات قانونی بسود توده های مردم دست بزنند و برای بهبود زندگی اهالی ایالات بنگال غربی و بهار و پنجاب تدابیر معینی اتخاذ کنند .

پانزدهم سال ۱۹۶۸ دولت مرکزی مجالس مقننه این ایالات را نیز منحل کرد و فرمان انتخابات عمومی صادر کرد و تاریخ آنرا فوریه سال ۱۹۶۹ معین نمود . انتخابات انجام گرفت . و اما نتایج آن :

#### نتایج انتخابات

نخستین نتیجه انتخابات آن بود که امید رهبری حزب کنگره ملی هندوستان برای بازگشت

به حکومت و بدست آوردن اکثریت در این چهار ایالت برای دوین بار در طول دو سال اخیر به پاس کامل مبدل شد . رهبری حزب کنگره اکنون عملاً از آن دارد ( البته بطور غیر رسمی ) که پایه چنین امید هائی بر باد است .

ولی مطلب بدینجا پایان نمییذیرد . نتایج انتخابات بنگال غربی نشان داد که در ایالاتی که جبهه واحد نیروهای چپ و دموکراتیک با حزب کنگره به نبرد رود و رو میگردانند توده های بزرگ مردم پیرامون جبهه آنان گرد می آیند و این جبهه نه تنها حزب کنگره ، بلکه تمام احزاب متعلق به ارتجاع راست را با شکست مواجه میسازد . کاندید های جبهه واحد نیروهای چپ و دموکراتیک در بنگال غربی تقریباً ۴۵ درصد آراء واقعی و ۲۱۴ کرسی از ۲۸۰ کرسی مجلس مقننه ایالت را بدست آوردند . حزب کنگره ۴۱٪ آراء و ۵۵ کرسی هارا بدست آورد . حزب جان سنگه و سواتانترا کمتر از ۱٪ آراء را بدست آوردند و حتی یکنماینده هم به مجلس نفرستادند . از مجموع ۲۱۴ نماینده جبهه واحد ۸۰ نماینده از حزب کمونیست هند و استان ( مارکسیستی ) هستند که حزب عمده بلوک را تشکیل میدهد . حزب بانگلا کنگرس ( حزب دموکراتیک متشکل از اعضاء سابق حزب کنگره در بنگال ) ۴۳ نماینده و حزب کمونیست هند و استان ۳۰ نماینده دارد و بقیه کرسیها از آن سایر احزاب چپ است .

حزب ما پیر از انتخابات سال ۱۹۶۷ تعداد نمایندگان خود را در مجلس مقننه بنگال غربی دو برابر کرده است . این نکته را هم باید خاطر نشان ساخت که حزب ما هنگام مصرفی کاندید های خود در داخل جبهه دموکراتیک چپ بخاطر حفظ وحدت جبهه همیشه پیش از سایر احزاب به گذشته های بزرگ تن در میدهد . اگر ما برای تمام کرسیها عهده ای که بحق بماتعلق دارد کاندید مصرفی میکردیم حزب ما بیشک بمراتب ارسنی کرسی در مجلس مقننه دست میآورد . و اما در ایالت بهار اوضاع احوال سیاسی دیر بوجود آمد . در این ایالت برخلاف ایالت بنگال غربی جبهه واحد دموکراتیک چپ در مقابل حزب کنگره و احزاب ارتجاعی راست بوجود نیامد علیرغم سعی حزب کمونیست هند و استان که یگانه مبارز فادار و کاملاً پیگیر راه ایجاد چنین جبهه ایست در استان انتخابات در تشکیل این جبهه موفقیتی بدست نیامد .

این عدم موفقیت در ولت داشت . نخست آنکه حزب ما در ایالت بهار از نفوذ کافی برخوردار نیست و با پنج جهت نتوانست سایر عناصر چپ و عناصر مترلزل را بضرورت ایجاد جبهه واحد در مقابل حزب کنگره و احزاب راست متقاعد سازد . دوم آنکه حزب عمده نیروهای چپ در ایالت بهار یعنی حزب سوسیالیست متحده اطمینان فوق العاده ای بخود داشت و برای رسیدن بمقدورت سر از این میساخت . و این امر تاثیر خود را در موضعگیری این حزب در قبسال بلوک های

انتخاباتی باقی گذاشت . این حزب لجوجانه از فکر سنج سنتی خود یعنی ایجاد یک بلوک انتخاباتی " همگانی " بشرکت تمام احزاب غیرکنگره ازجان سنگه در جناح افراطی راستگرفته تا کمونیست ها در جناح چپ - پیروی میکرد . ما با تشکیل یک جبهه بی پرتسیپ اپورتونیستی جدا مخالفست کردیم . باینجهت انتخابات ایالت بهار برای هر مدعی عطا به عرصه آزاد مبارزه علیه تمام مخالفشان بدل کردید . ما نتوانستیم از سیر حوادث در این مجرای اسفناک جلوگیری کنیم . ولی حتی در این اوضاع احوال نیز حزب کنگره نتوانست در ایالت بهار اکثریت بدست آورد . نتایج انتخابات برای این حزب عطا از نتایج آن در سال ۱۹۶۷ بدتر بود . این حزب سی در صد آرا و ۱۱۸ کرسی از ۳۱۷ کرسی مجلس مقننه ایالت را بدست آورد .

حزب کمونیست هند وستان در میان احزاب چپ ایالت بهار تنها حزبی بود که مواضع خود را در قیاس با انتخابات سال ۱۹۶۷ بهبود بخشید . ما در مقابل ۶۹ درصد آرا خود در انتخابات سال ۱۹۶۷ در این انتخابات ۱۰۳ درصد آرا را بدست آوردیم . تعداد کسانی که بحزب کمونیست هند وستان رای دادند افزایش یافت و از کمتر از یک میلیون به بیش از ۱۵ میلیون رسید . ولی ما فقط یک کرسی بیشتر از سابق بدست آوردیم . بدین معنی که بعلت پراکندگی زیاد آرا تعداد نمایندگان ما از ۲۴ به ۲۵ نطایند رسید . در ۳۲ حوزه انتخاباتی که مادر آنها شکست خوردیم همجا جای دوم را داشتیم . ضناد برخی موارد برای پیروزی فقط عده ناچیزی رای کم داشتیم . پیروزی ما در شش حوزه انتخاباتی که در آنها طبقه کارگر از نظر تعداد در میان اهالی اکثریت دارد ، گواه بارزی است بر موفقیت ما در ایالت بهار و نیز در رنگال غربی آنست که کمونیست ها در دوران شرکت خود در دولت مبارزه توده ای را با فعالیت قانونگذاری بنحوی اثر بخش در آمیختند .

با اینکه در ایالت بهار جبهه واحد چپ وجود نداشت میان حزب کمونیست هند وستان و حزب کمونیست هند وستان ( مارکسیستی ) در مورد تقسیم کرسی های مجلس مقننه توافق وجود داشت . حزب کمونیست ( مارکسیستی ) این بار ۰٫۹٪ آرا را بجای ۱٫۳٪ سال ۱۹۶۷ و ۳ کرسی بجای ۴ کرسی سابق بدست آورد .

متنفذ ترین حزب نیروهای چپ در ایالت بهار یعنی حزب سوسیالیست متحده بجای ۱۷٫۶ درصد آرا خود در انتخابات گذشته این بار ۱۳٫۳ درصد آرا را داشت . در نتیجه تعداد نمایندگان آن در مجلس از ۶۸ به ۵۲ نفر تنزل یافت .

وضع نگرانی آوریکه در ایالت بهار پدید آمده اینست که جان سنگه مواضع خود را از انتخابات

گذشته محکوم کرده است . نسبت آراء این حزب از ۲۰۰۲ به ۱۵۲٪ و تعداد نمایندگان  
در مجلس مقننه از ۲۶ به ۳۴ نفر رسیده است .

بدینسان تجربه‌ما که در ایالت بنگال غربی جنبه مثبت داشت با تجربه در ایالت بهار  
که جنبه منفی دارد تایید میگردد . بدین معنی که هر جا جبهه واحد دموکراتیک چپ علیه  
حزب کنگره بهارزه برمیخیزد ، توده‌های مردم که اعتمادشان از این حزب سلب شده است به  
پشتیبانی از نیروهای چپ میپردازند . و آنجا که چنین جبهه‌ای تشکیل نمیشود احزاب افراطی  
راست از کاهش نفوذ حزب کنگره بسود خود استفاده میکنند .

و نیز تجربه نشان میدهد که فقط جبهه واحد دموکراتیک چپ میتواند اقلیت مسلمانان را که  
در کشور ما مورد تعقیب هستند ( این اقلیت ، با وجود اقلیت بودن بخش قابل ملاحظه‌ای  
از جمعیت هندوستان را تشکیل میدهد ) مطمئن سازد که بلوک دموکراتیک از حقوق حقایق آنها  
دفاع خواهد کرد . بدون وجود چنین بلوکی این اقلیت یا پشتیبانی خود را از حزب کنگره  
که آنرا حزب سنتی صاحب قدرت عالیه کشور می شمارد ادامه خواهد داد و یا اینکه تحت نفوذ  
احزاب " کمونالیست " مسلمان قرار میگیرد . در بنگال غربی مسلمانان اکثریت بکنندیدهای جبهه  
چپ رای دادند ولی در سه ایالت دیگر که جبهه واحد وجود نداشت بنیروهای چپ رای ندادند .  
در ایالات اوتار پرادش و پنجاب نیروهای چپ برخلاف ایالت بهار در مجموع خیلی ضعیفتر  
از حزب کنگره و احزاب راست از کار درآمدند . در این ایالات نیز تشکیل جبهه واحد دموکراتیک  
چپ میسر نگردید . برخلاف انتخابات سال ۱۹۶۷ این بار حتی در تعداد کرسیهای احزاب  
غیرکنگره عملاً تغییری حاصل نشد . مجموعه این عوامل وضع را وخیم ساخته است .

حزب کنگره در این دو ایالت نتوانست اکثریت بدست آورد ولی در ایالت اوتار پرادش وضع  
خود را در قیاس با سال ۱۹۶۷ کمی بهبود داد و حال آنکه پنجاب نیز مثل بنگال غربی و بهار  
مواضعش ضعیفتر از سابق شد . در ایالت پنجاب کم شدن آراء حزب کنگره بسود حزب آکالیپدال  
( حزب مذهبی فرقه سیکها ) تمام شد . این حزب برخی خصائص مترقی دارد ( دهها  
سال پیش سازمان دهقانی پیکارجوی ضد امپریالیستی بود و از دموکراتیزه کردن اداره امور  
معماد سیکها طرفداری میکرد ) ولی در سالهای اخیر بیشتر از پیش تحت نفوذ اشراف حاکمه  
زمیندار سیک قرار میگیرد و خصالت " کمونالیست " کمب میکند . این حزب در انتخابات حتی با  
حزب جان سنگه متحد شد و بدینسان یکتوع بلوک محافظهکار بسود طلاکان و تجار سیک دهند و  
تشکیل داد .

در پنجاب برخلاف بنگال غربی و بهار و اوتار پرادش حتی امکان توافق میان حزب کمونیست

هندوستان و حزب کمونیست هندوستان ( مارکسیستی ) نیز وجود نداشته است . زیرا حزب کمونیست ( مارکسیستی ) در پنجاب با حزب آکالیدال بلوک انتخاباتی تشکیل داده بود . از این کار هردو حزب زیان دیدند . بدین معنی که بجای هفت نماینده ای که حزب کمونیست هندوستان در انتخابات گذشته بدست آورده بود ، این بار چهار کرسی در مجلس مقننه بدست آورد . تعداد کرسیهای حزب کمونیست ( مارکسیستی ) از ۳ به ۲ رسید . هردو حزب جمعا ۸٪ آرا را بدست آوردند .

در ایالت اوتار پرادش تعداد بسیار زیادی از انواع احزاب و گروههای سیاسی در انتخابات شرکت کردند .

نتیجه امیدبخش انتخابات در اوتار پرادش آن بود که حزب جان سنگه بجای ۹۸ کرسی انتخابات سال ۱۹۶۷ این بار فقط ۴۹ کرسی بدست آورد .

در اوتار پرادش برای حزب ما از ۱۳ کرسی سابق که در انتخابات سال ۱۹۶۷ بدست آمده بود ، ۴ کرسی و برای حزب کمونیست هندوستان ( مارکسیستی ) فقط یک کرسی باقی ماند . خصیصه بارز اوضاع احوال در اوتار پرادش آنستکه طی دو سال اخیر حزب نیرومند جدیدی وارد صحنه سیاست ایالت شده است . نام این حزب بهاراتی کرانتی دال است و بطور عمده بیانگر منافع عناصر کولاک ده است . فعالیت آن هم علیه پروتاریا و عناصر نیمه پرولتر روستا و هم علیه بورژوازی صنعتی شهر متوجه است . این حزب در دوران انتخابات ۱۹۶۷ وجود نداشت . در سال ۱۹۶۹ این حزب ۹۹ کرسی و کمی بیش از ۲۱٪ آرا را بدست آورد . برای دوران آینده باید مراقب بود و دید که این حزب در زندگی اجتماعی چه نقشی بازی خواهد کرد .

چنین است خصائص اساسی اوضاع و احوالی که پس از انتخابات مجالس مقننه چهار ایالت در هندوستان پدید آمده است . در اینجا ما عمداً به احزاب جدیدی که در کشور ما وجود دارند و وجود آنها را ما باید در فعالیت روزمره خود در نظر بگیریم اشاره ای نکرده ایم .

#### در سهپای عمده

در سه عمده ای که حزب از نتایج انتخابات بدست آورد آنستکه تحکیم و توسعه و تقویت جنبه سه دموکراتیک چپ در شرایط هندوستان برای تعویض حکومت حزب کنگره با حکومت مترقی دموکراتیک خلق یگانه راه ممکن است . در قیاس این صورت پس از پایان دوران حکومت حزب کنگره همیشه خطر آن هست که نیروهای ارتجاعی است و بورژوازی خارجی و بورژوازی بزرگ داخلی و ملاکان حکومت را تصرف کنند .

حزب ما با فعالیت خود در پارلمان و در خارج پارلمان و با مبارزه توده ای تبلیغات خود اکنون طی چند سال است که این مطلب مهم را ب مردم هند فهمانده است.

ولی علاوه بر این نتیجه عمده ، در سهای مشخص و ویژه دیگری هم میتوان گرفت . در سال ۱۹۶۷ رای دهندگان تمایل داشتند که آراء خود را بهر حزب غیرکنگره و هرکندیدی که بنظر آنها قادر به شکست حزب کنگره ملی باشد ، بدهند . هر جا نیروهای چپ با چنین وضعی روبرو میشدند رای دهندگان طبعا احزاب چپ را بر احزاب راست ترجیح میدهند و رای خود را ب آنها میدادند . ولی هر جا وضع جزاین بود رای دهندگان علیه حزب کنگره به احزاب راست رای میدادند .

این بار روحیات رای دهندگان تغییر کرد . تجربه دو ساله ایکه از حکومت احزاب غیر کنگره در ۹ ایالت بدست آمده بود ، به ضدیت کورکورانه رای دهندگان با حکومت حزب کنگره پایان داد . امروز مردم بآنچه که نمایندگان احزاب مختلف در میتینگ ها میگویند با دقت بیشتری گوش میکنند و در بارفان به تعمق میپردازند و میکوشند باهویت برنامه ها و سیاست این احزاب بی ببرند و آن چیزی را انتخاب کنند که بنظر آنها میتواند وضع فلاکتبار رژیم کشان را واقعا بهبود بخشد و فقر و بیکاری و بی زمین دهقانان و غیره را از بین ببرد .

انتخابات در چهار ایالت مذکور نشان داد که حزب کمونیست هند و استان فقط آنجا که در میان توده مردم ، یعنی کارگران صنایع و کشاورزی و دهقانان تهیدست و سایر قشرهای مردم ریشه دوانده است میتواند علیرغم هرتوفانی در هوای سیاسی کشور و علیرغم ترور آشکار و ارباب رای دهندگان ( نظیر آنچه که در ایالت بهار مشاهده شد ) بموفقیت خود امیدوار باشد . تجربه ایالات بنگال غربی و بهار که جنبه مثبت داشت و تجربه ایالات اوتار پرادش و پنجسب که جنبه منفی داشت گواه مقنعی بر این مدعاست . ما فقط آنجا که پایه توده ای استوار و محکم داشتیم ، میتوانستیم از فعالیت خود نتیجه شریخش بدست آوریم .

حتی ایجاد جبهه ثابت و پایدار واحد دموکراتیک چپ و فائق آمدن بر تزلزل و اپورتونیسیم متحدین ما بمنزوی مستقل حزب ما سازمانهای توده ای شهرها و دهات وابسته است . این امر کار مستمر و پیگیری را در زمینه سازمان اقدامات متحد توده ای و انتخاب تاکتیک اشکال مبارزه بر حسب شرایط مشخص و رآمیختن فعالیت توده ای با فعالیت پارلمانی ایجاب میکند . تجربه انتخابات چهار ایالت این مطلب را نیز بروشنی نشان داد .

#### دورنمای آینده

انتخابات به پایان رسیده است . دولت نیرومند جبهه چپ دموکراتیک در بنگال غربی

با انجام وظائف خود پرداخته است . در پنجاب اتحاد حزب آکالیدال و جان سنگه دولت خود را تشکیل داده است . در بهار و اوتارپرادش حزب کنگره با آنکه اقلیت است با انواع گروههای ارتجاعی تفرقه افکن متحد شده و ولتهای ناپایدار تشکیل داده است .  
در چنین اوضاع و احوالی ما چه آینده ای در پیش خواهیم داشت ؟  
در بنگال غریب ماطبیعتا مبارزه توده ای را با فرم قوانین توأم خواهیم کرد و بطریق محدود بودن دامنه آنها با توجه به حقوق ناقصی که بموجب قانون اساسی هندوستان به ایالات واگذار میشود این رفرمها را عملی خواهیم ساخت .

در دلهی شورای ملی ( کمیته مرکزی ) حزب کمونیست هندوستان از ۵ تا ۲۴ آوریل تشکیل جلسه داد و اساس تحلیل تجارب و نتایج انتخابات در قطعنا مضمربوط به وظائف دوران پس از انتخابات و نکته زیر را خاطر نشان ساخت : " مبارزه توده ای در دفاع از حقوق مردم و بهبود شرایط زندگی توده ها و توسعه دموکراسی و مقاومت در قبال مداخله مرکز در اقدامات مترقی و ولتهای جبهه واحد و مبارزه در راه توسعه خود مختاری ایالات اهرمهایی هستند برای ایجاد جبهه وسیعتر و از زمین بردن پایه هائی که حزب کنگره و سایر نیزه های ارتجاعی هنوز بر آن متکی هستند . " شورای ملی در همین قطعنامه " به تمام احزاب و عناصر چپ دموکراتیک پیشنهاد میکند در اسرع وقت با نمایندگان حزب کمونیست برای تعیین مشترک طرق و وسائل ایجاد جبهه واحد سراسر هندوستان ملاقات کنند . "

### حزب ما و حزب کمونیست ( مارکسیستی )

شورای ملی در قطعنامه خود بار دیگر موضعی را که ما بایگیری از آن دفاع میکنیم و میکوشیم در مناسبات خود با حزب کمونیست مارکسیستی از آن پیروی نقایم تایید میکند و خاطر نشان میسازد که " تفاهم ، همکاری و وحدت عمل بیشتر این دو حزب برای تامین وحدت تمام نیروهای ملی و دموکراتیک از طریق برانداختن جدائی میان کمونیست ها و غیر کمونیست های متعلق به اردو و گاه چپ و دموکراتیک اهمیت فراوان دارد . "

بدینصنظور ما مثل گذشته مباحثات آشکار خود را با حزب کمونیست ( مارکسیستی ) در باره تمام اختلاف نظرهای عمده ایدئولوژیک و سیاسی با روح برادری ادامه خواهیم داد و در عین حال تصدیق داریم که برای تقویت یقینی تفاهم میان ما و جبهه مشترک بسیار زیادی وجود دارد .  
شورای ملی علاوه بر این به حزب کمونیست ( مارکسیستی ) پیشنهاد کرد یک کمیته هماهنگی کشوری تشکیل گردد ، زیرا اتحاد برخی تدابیر فوری برای تعیین پلاتفرم مشترک دو حزب

ضرورت پیدا کرده است . شورای ملی همچنین پیشنهاد کرد بلوک حزب کمونیست هند وستان و حزب کمونیست ( مارکسیستی ) در پارلمان و مجالس مقننه ایالاتی که در آنها جبهه واحد چپ وجود ندارد ، تشکیل گردد . هدف آنستکه ایجاد جبهه چپ و دموکراتیک وسیعتر در پارلمان و مجالس مقننه ایالاتی که چنین بلوکی در آنها وجود ندارد تسهیل گردد .

دبیرخانه مرکزی ما در حال حاضر اقدام میکند تا پیرامون این پیشنهادها با حزب کمونیست ( مارکسیستی ) مذاکره بعمل آید .

ما در آینده نیز مثل گذشته در این راه پیگیر خواهیم بود . احزاب برادر سایر کشورها بیشک پی میبرند که برقراری وحدت در جنبش کمونیستی کشور ما ( و ایضا در کشورهای نظیر کشور ما ) آسان نیست . راهنیل به وحدت دشوار است . وحدت کمونیستها همانطور که لنین میگوید خود مبارزه ایست و این مبارزه هر اندازه هم که ما خواستار خصلت برادرانه آن باشیم ، مبارزه باقی میماند . ما بتجربه میدانیم که اندیشه های یگانه خطا رباره با اصطلاح رویزیونیسم حزب کمونیست هند وستان چه ریشه های عمیقی در ذهن رهبری حزب کمونیست ( مارکسیستی ) در آنده است . ما بتجربه میدانیم که این نظر و این سیاست در فعالیت عملی روزمره توده ای درون سندیکاها و سازمانهای دهقانی و دانشجویی و جوانان و در پارلمان چه دشواریهای بزرگی پیش میآورد . این دشواریها فقط بمرصه مناسبات میان حزب کمونیست و حزب کمونیست ( مارکسیستی ) محدود نیست ، بلکه روابط حزب اخیر را با قشرهای وسیع دموکراتها و ترقی خواهان هند وستان نیز در بر میگیرد .

این نکته را نیز باید درک کرد که مسئله وحدت جنبش کمونیستی دامنه دار هند وستان امروزی آن نیروهای چپ افراطی که از حزب کمونیست ( مارکسیستی ) خارج شده اند نیز مربوط میشود

ولی تجربه و زندگی آموزگاران بزرگی هستند و ما مارکسیست - لنینیست های بدی میبودیم هرآینه مینداشتیم که از تجربه نباید عبرت بیاموزیم . ما بهیچوجه چنین پنداری نداریم و خود زندگی هم صحت برنامه و سیاست حزب ما را عمیقا تایید میکند

سال ۱۹۷۲ نزدیک میشود

یکی از نتایج اساسی انتخابات اخیر آنستکه رهبری حزب کنگره های امروز آشکارا محترف است که اگر بخواهد در انتخابات عمومی سال ۱۹۷۲ نه فقط در اکثریت ایالات ، بلکه حتی در پارلمان مرکزی امید پیروزی داشته باشد نمیتواند بدون متحد بسوی این انتخابات برود .



بهمین جهت برخی از اعضا " رهبری حزب کنگره ملی هم اکنون در میان گروههای مختلف و احزاب خارج از کنگره به جستجوی " همفکر " پرداخته اند .

کاملاً روشن است که عناصر ترقیخواه در رهبری و در میان اعضا " ساده حزب کنگره ملی در جستجوی متحدین در میان نیروهای چپ هستند ولی عناصر ارتجاعی راستد این رهبری هم اکنون به کرشمه بازی با احزاب جان سگه و سواتانتر پرداخته اند .  
این جریان برای کامیابی نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه هند وستان امکانات بالقوه بوجود میآورد . شك نیست که تحقق این امکانات پیش از همه به کمونیست ها و سایر نیروهای چپ و دموکراتیک وابسته است که تاریخ و انتخابات در و آئینده نقش مهمی را بر آنها محول کرده است . اجرای این نقش شهادت ، خرد ، قاطعیت ، وفاداری با اصول و نرض را ایجاب میکند که از عهد کمونیست ها و دموکراتها برخاسته است . حزب ما با تمام قوا برای انجام این وظیفه خواهد کوشید .

مرگ نهرو با پایان نخستین دوران تاریخ نوین کشور ( پس از استقلال هند وستان ) مصادف گردید . رهبر و مظهر این دوران نهرو بود . نهرو تا آنجا که رفته اش بود هند وستان را در راه دموکراسی ، استقلال ، جدا کردن مذهب از دولت ، سیاست مد متحد و اقتصاد مبتنی بر برنامه و متکی به حکومت پارلمانی در عین تسلط یک حزب به پیش برد و این دستاورد تاریخی گرانبهای بود . باینجهت اگر ما به نینم دیگر حقیقت یعنی باین واقعیت اشاره میکنیم که با تمام این احوال هدف واقعی فعالیت نهرو تامین راه رشد سرمایه داری ولو با جنبه های مترقی و مستقل بود نباید ما را منتقد بد خواه نهرو بشمار آورد . چنین راهی نمیتوانست با تضاد های درونی شدید و سازشکاری در مشی خارجی توانم باشد و نمیتوانست بمروز زمان به بحران عسق اقتصادی و سیاسی نیانجامد .

این بحران هنگامیکه تنزل ارزش روپیه در سال ۱۹۶۶ صورت گرفت و سپس از اصل برنامه ریزی امتناع شد و در انتخابات عمومی سال ۱۹۶۷ حزب کنگره انحصار حکومت را از دست داد حتی برای کسانی که با عناد آنرا نادید میانگاشتند ، مسلم گردید .

از آن پس پیش از پیش این مسئله مطرح شد که : " هند وستان کجا خواهد رفت ، به چپ یا به راست ؟ " . این مسئله روز بروز حدت بیشتری کسب میکند .

هند وستان به درد زایمان سخت دچار است . ما یک دوران فوق الماده بحرانی را میگذرانیم که مشحون از خطرات و امکانات ، چرخش ها و دگرگونیهای سریع است و باید افزود که این دوران ، دوران مسئولیت بیسابقه است .

چگونگی فرجام حوادث در این دوران تاثیر خود را بیش از هر چیز در ما و پانصد میلیون هم‌میهنان ما خواهد بخشید . ولی چگونگی موضعگیری هند وستان با توجه به اهمیت کنونی آن در خارج از حدود کشور ما در مقیاس وسیع جهانی نیز تاثیر خود را خواهد بخشید .

---

# فرماندهان نظامی شوروی سخن میگویند

باول ژیلین

(عضو وابسته آکادمی علوم اتحاد شوروی)

سالها بسرعت میگذرد . . . سال آینده امروز فراموش نشدنی ۹ مه سال ۱۹۴۵ که صلح مطلوب را سرانجام در سرزمین اروپای آسیب دیده از جنگ برقرار ساخت يك ربع قرن خواهد گذشت . آلمان هیتلری در پایان پیکار خونینی که شش سال آزگار بطول انجامید از یاد رآمد و جامعه بشری از قید ستم فاشیسم رها شد .

از آن زمان در تاریخ دگرگونی های بزرگ رخ داده و سیمای سیاسی جهان عوض شده و کشورهای سوسیالیستی جدید پدید آمده است . ولی به حوادث جنگ جهانی دوم هنوز توجه فراوان معطوف میگردد ، مطالب زیادی درباره آن نوشته میشود و همه باعلاقه بسیار آنها را میخوانند . علت عده این علاقه آنستکه در جنگ سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۹ تودمهای بزرگ مردم شرکت داشتند و جنگ با مقدرات ملل تمام قاره های کره زمین بستگی پیدا کرده بود . از سوی دیگر نسلی که اکنون یا بمرصه زندگی میگذارد خود جنگ جهانی را ندیده و فقط از منابع کتبی میتواند اطلاعاتی درباره آن بدست آورد . علاوه بر این يك نکته مهم دیگر هم وجود دارد و آن اینستکه صهر و نشان عواقب در زمین جنگ جهانی هنوز به راه حل بسیاری از مسائل مبهم اقتصادی و سیاسی نقر است .

طبیعی است که خوانندگان امروز هنگام بررسی حوادث آن دوران پر آشوب میخواهند روشن کنند که جنگ جهانی دوم که ۶۱ کشور و ۸۰٪ جمعیت کره زمین را در بر گرفت چگونه و بخاطر چه بروز کرد و نگاه نابودی . ۵ میلیون انسان و خسارات عظیمی بشماره گردن چه کسانی بوده است؟

این سئوالات بیپرده نیست . در جهان کنونی علل و عوامل بسیاری برای دلبره و نگرانی وجود دارد . ایالات متحده آمریکا ، آلمان غربی و سایر دول امپریالیستی بار دیگر در راه میلیتاریسم گام برمیدارند و این راه چنانکه تاریخ بطور مفتح نشان داده است همواره به جنگ میانجامد . بسیاری از آنچه که ما اکنون در اعمال و اقدامات دول امپریالیستی و در سیاست داخلی و خارجی آنان مشاهده میکنیم و از آنجمله سابقه تسلیحات ، ایجاد بلوک های تجاوزکار ، جنگ های منطقه ای ، تبلیغات عنان گسیخته ضد کمونیسم و آنتی سوسیالیسم ، تعرض به نیرو های دموکراتیک - حوادث آستان دومین جنگ جهانی را به یاد میآورد .

خطر بروز سومین جنگ جهانی واقمیتی است که در طول دوران پس از جنگ همواره گریبانگیر جامعه بشری بوده است . این خطر با گذشت زمان نهنها کاهش نمی پذیرد ، بلکه بیشتر از پیش تشدید میگردد . ولی توده های مردم خواستار جنگ نیستند و برای آنکه بتوانند مبارزه خود را

علیه آن با موفقیت انجام دهند می‌کوشند طبیعت جنگ را بررسی کنند و به بینند جنگ چگونه بروز میکند و چه کسانی در تدارک آن هستند .

باین پرسش ها که افکار مردم را بخود مشغول میدارد علاوه بر مورخین که اسناد و مدارک در زمین جنگ جهانی را در تالیفات خود تحلیل کرده اند ، کسانی هم که خود در جنگ شرکت مستقیم و فعال داشته اند و شاهد عینی حوادث بوده اند پاسخ میدهند . با اطمینان کامل میتوان گفت که بدون استفاده از خاطرات این افراد تدوین تاریخ تمام عیار جنگ گذشته میسر نخواهد بود . جنگ پدیده بسیار متنوعی است - بیکار مسلحانه در عرصه های پهنای گسترش می یابد و واحدهای عظیم در آن شرکت میکنند . کاملا روشن است که هیچ سند و مدارکی قادر نیست تمام بفرنجی ها و پروم حوادث جنگ را منعکس سازد . وانگهی چه بسا رهنمودها و دستورها و فرمانهای بسیار مهم که شفاهی یا بکمک وسائل فنی یعنی رادیو ، تلفون و غیره ابلاغ شده است .

دوباره در زمین جنگ جهانی در بسیاری از کشورها خاطراتی انتشار می یابد . نویسندگان آنها رجال سیاسی ، دیپلماتها و روزنامه نگاران یعنی کسانی هستند که مقامات و مشاغل گوناگونی را بعهده داشته اند . ولی در این زمینه خاطرات نظامیان که افرادی از درجات مختلف یعنی از سرباز گرفته تا مارشال هستند ، بزرگترین اهمیت را دارد .

در اتحاد شوروی نگارش خاطرات زمان جنگ رواج وسیع یافته و خوانندگان فراوان دارد . کافیسف گفته شود که بنگاه های نشریات مرکزی و محلی هم اکنون بیش از ۶۰۰ کتاب و مجموعه حاوی خاطرات جنگی منتشر ساخته اند ( ۱ ) .

در کشورهای غربی نیز خاطرات جنگی نویسندگان شوروی خواننده زیاد دارد . کتاب " اتحاد شوروی در زمین جنگ جهانی " حاوی خاطرات بسیاری از سرداران شوروی در ایتالیا و فرانسه انتشار یافته است . در ایالات متحده امریکا خاطرات مارشال چوپیکوف و در فرانسه خاطرات مارشال کسینف ترجمه شده است .

( ۱ ) - نویسندگان خاطرات دوران جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۵ - ۱۹۴۱ صاحبان درجات و مقامات گوناگون هستند . از آن جمله است : خاطرات سرباز داویدوف : " یادداشت های جبهه " ، خاطرات بلنوی خلبان جنگی چه جنووا : " هواپیما ها در پروازند " ، خاطرات نفاوستر ویسف فرمانده گردان : " راه بسوی رایشتاک " ، خاطرات رهبر سیاسی آزاراف : " ادسای رزمنده " ورتیف : " شوالیه های اقیانوس پنجم " ، خاطرات ژنرال تلگین : " مسکو تسلیم نشد " ، ژنرال رود تیسف : " آخرین مرز " ، ژنرال اشتمنکو : " ستاد گل سالهای جنگ " ، مارشال کسینف " سال چهل و پنج " ، مارشال ژوکف : " خاطرات او اندیشه ها " ، مارشال گرچکو : " بیکار در قفقاز " ، مارشال مرتسکف : " در خدمت خلق " ، مارشال روکوسکی : " وظیفه سرباز " ، مارشال یرمنکو : " در آغاز جنگ " و بسیاری از خاطرات دیگر .

در خاطرات زمان جنگ هرکس از زاویه دید خود گوشه ای از صحنه های جنگ را توصیف میکند . در میان خاطرات نویسان کسانی هستند که خود در عملیات جنگی شرکت مستقیم داشته اند در حیووه نبرد در جایگاه فرماندهی و دیدگاهها بوده اند ، در پشت جبهه دشمن فعالیت میکردند ، یا خلبان و دیده بان هواپیماهای جنگی بوده اند ، در مناطق مین گذاری شده برای حمله راه باز میکردند ، مهمات و سازه های و خواربار به واحد های نظامی میرساندند ، بر روی رودخانه ها پل میزدند و با کشف میرفتند .

همین انعکاس حوادث مخوف جنگ گذشته از زاویه دید جمع کثیری از شرکت کنندگان آن ویا در نقطه ای که هر یک از این حوادث داشته اند و بالنتیجه تنوع دید و تنوع ارزیابی نبردهای گذشته که از ویژگی تخصصی نظامی و موقعیت هر یک ناشی میشود ، به توصیف چگونگی حوادث سالهای جنگ خصلت همه جانبه می بخشد و مجموعه خاطرات فردی را به خاطرات واقعی خلق و به تاریخ قهرمانی همگانی بدل میسازد .

خاطرات تمام شرکت کنندگان جنگ گذشته در این تاریخ ارزش بی پایان دارد . ولیسی خاطرات سرداران بزرگ شوروی که در سالهای جنگ پیکار مسلحانه علیه اردوهای فاشیستی را رهبری میکردند مورد توجه خاص خوانندگان قرار میگیرد و این تصادفی نیست . زیرا تجربه حیاتی فراوان این سرداران با هنر حرفه ای رهبری عملیات جنگی بزرگ درآمیخته است و آنها میتوانند مسائل بسیاری را با اصطلاح " از دست اول " برای خواننده روشن سازند . البته شرح صحتوی تمام خاطرات منتشر شده و ولو باختصار از حوصله یک مقاله خارج است .

با اینجهت در اینجا فقط به ذکر مهمترین مسائل و حوادث جنگ میهنی سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۱ اکتفا میورزیم . مهمترین آنها عبارتند از آماده شدن اتحاد شوروی برای دفاع ، تجدید سازمان نیروهای مسلح و مرحله آغاز جنگ میهنی . بسیاری از خاطرات نویسان یادآوری این مسائل و بویژه حوادث نخستین روزهای جنگ و ناگهانی بودن هجوم دشمن را وظیفه خود میشمرند . شرکت کنندگان فعال نبردهای آن ایام تمام بفرنجی و دشواری پیکار با دشمنی را که غفلتاً هجوم آورده بود تشریح میکنند و درباره شهامت و یاری و قهرمانی سپاهیان شوروی شواهد فراوان میآورند . مولفین با کمال صراحت از قصوری که روی داده سخن میگویند و نظر خود را درباره آنچه که ممکن بود و میبایست بنحوی بهتر و دقیقتر انجام گیرد بیان میدارند و نقائص کار فرماندهی عالی نظامی و خود فرماندهان را نیز ناگفته نمیگذارند . مثلا نتایج هفته های اول جنگ برای مارشال روکوفسکی کاملا روشن است و صریحا میگوید : " ما در نبرد مرزی شکست خوردیم " . ولی از اینجا مطلب دیگری هم برای آورش روشن است بدینمعنی که میگوید از آن پس دیگر نمیبایست انتظار داشت که در جریان جنگ تحول سریع صورت گیرد . چنین تحولی عملا غیر ممکن بود . " حالا دیگر متوقف ساختن دشمن از طریق اعزام واحد های پراکنده به جبهه ایکه ارکان ترمز تزلزل شده است ممکن نخواهد بود ، بلکه باید در نقطه ای در درون خاک ما نیروی بزرگی گرد آورد که بتواند نه تنها در برابر ماشینهای دشمن مقاومت کند ، بلکه ضریب درهم شکنی بر آن وارد سازد . جلوگیری از پیشروی دشمن و متوقف ساختن آن بوظیفه درجه اول بدل میگردد و این کار برای سراسر کشور حکم حیات و موت را دارد " .

مولف تمام حوادث بعدی و دستورها و اوامر فرماندهی عالی و نتایج پیکار مسلحانه را در مرحله آغاز جنگ نیز با همین دید حرفه ای ارزیابی میکند .

مارشال روکوفسکی با تکیه تجربه شخصی خود وضع بخش مرکزی جبهه نیروهای شوروی

وآلمان را در پایان ژوئیه توصیف میکند و مینویسد : " وضع منطقه اسمولنسک روز بروز وخیم تر میشود و آنهم نعمتها برای نیروهای ما ، بلکه ایضا برای دشمن . با وجود این روشن بوده چرخ آلمانی ها در نبرد اسمولنسک بگل نشسته است . توجه به اوضاع باد نظر گرفتن سیر تکاملی آن نشان میداد که نقشه جنگ برق آسای دشمن معیوب از کار درآمد و آنهم در همان آغاز جنگ " .

اکنون بر ما معلوم است که همین اوضاع و احوال در خود آلمان فاشیستی و البته نه در آهنگ مارشهای ظفرنمون که آنروزها لا ینقطع از رادیو پخش میشد و نه در صفحات جراید رسمی ، بلکه در مقامات عالیه رهبری ارتش آلمان فاشیست چگونه ارزیابی میشد . ژنرال های آلمانی در امور جنگی آنقدر رخیبه بودند که اسیر تبلیغات گولیز نشوند . یک ماه پس از آغاز جنگ علیه اتحاد شوروی ژنرال هالدر ، رئیس ستاد نیروهای زمینی آلمان در دفتر گزارش روزانه نوشت :

" در جبهه گروه ارتشهای " مرکز " دشمن توانست حلقه محاصره را در منطقه نول بشکافد امروز وضع یکسلسله از مناطق جبهه گروه ارتشهای " مرکز " در مجموع خود بگلی وخیم است . . . در بخشی از جبهه که بتازگی در شمال و جنوب اسمولنسک ایجاد شده . . . دشمن بحصلاست سخت و بیروز دست زده است . . . نبردهای سختی که واحد های متحرک ما انجام میدهند تاخیر در ورود لشکرهای پیاده ایکه از اختر به جبهه نزدیک میشوند و بطور کلی کندی تمام نقل و انتقال ها . . . خستگی فوق العاده واحد ها که از همان آغاز جنگ به راه پیمائی های طولانی و نبردهای سخت و خونین مجبور بوده اند روحیه مقامات فرماندهی ما را تا حدودی ضعیف کرده است و روحیه بگلی در هم کوفته سرفرمانده نیروهای زمینی نمودار بارز آنست " .

در ۲۰ ژوئیه هالدر هنوز شخصا " برای این بدبینی " دلیلی نمیدید . ولی در ۱۱ اوت نظر خود را بطور موکد بیان داشت و نوشت : " وضع عمومی باوضوحی بیش از پیش نشان میدهد که ما بغول روسیه . . . کم بهاداده ایم . . . این مطلب در باره تمام جوانب اقتصادی و سازمانی ، وسائل حمل و نقل و ارتباطات و پیونده در مورد عوامل صرفا نظامی نیز صادق است . . . " .

مارشال مرتسکف یکی از فرماندهان شوروی نقل میکند که : " در آن روزها که همین ما بسا وضع شاقی رو بر بود ، همه ما میکوشیدیم در جریان پیکار با دشمن هر چه سریعتر تحول ایجاد کنیم و اگر چه اعتراضات باین مطلب تلخ است ولی باید گفت که ما اشتباه نمیکردیم . ضمنا برخی ها و از جمله نگارنده این سطور در آنروزها گامبرای متقاعد ساختن فرماندهی عالی به ضرورت اتخاذ تدابیر لازم بحد کافی پافشاری نمیکردیم . ولی ما به پیروزی خود و ظفرندی امر خطیر و حق زادگاه شوروا ایمان داشتیم . ایمان به پیروزی در کار و مبارزه یا ورما بود ، تیروی تازه ب ما می بخشید و بصوی قهرمانی سوق میداد " .

هر قدر اهمیت یک حادثه یا یک مسئله از مسائل جنگ گذشته بیشتر باشد عده بیشتری از خاطره نویسان توجه خود را بآن معطوف میدارند . نویسند ه خاطرات جنگی بهتر از هر کس میتواند عظمت قهرمانی ارتش شوروی را در نبردهای تاریخی عظیمی چون پیکار در ریای دیوار های مسکو ، پیکار استالین گراد و کورسک و آزاد ساختن اوکراین و بلوروسی و عملیات جنگی برای آزاد ساختن کشورهای اروپائی از یوغ فاشیسم و تصرف برلین که پیکار آزاد بیختر ملل علیه هیتلر رسم را بفرجام رساند ، منعکس سازد .

یکی از بزرگترین نبردهای دومین جنگ جهانی پیکار در ریای دیوارهای مسکو بود که در منطقه پهناوری آغاز شد و تقریبا ۶ ماه بطول انجامید . استراتژی هیتلری برای تصرف مسکو

اهمیت خاص قائل بود . در اینجا بود که هیتلر انتظار داشت جنگ برق آسای او به نتیجه مطلوب برسد . فلذا مارشال کلوگه میگفت : " ما با ضربت زدن بر مسکو مغز قلب سیستم شوروی را از کار خواهیم انداخت " . مسکو همچون مغناطیس عظیمی نیروهای دشمن را بسوی خود میکشید .

قرارگاه سرفرماندهی عالی هدف ها و نیات دشمن را بموقع دریافت و به تمرکز عمده قوای خود برای دفاع از مسکو ، پایتخت کشور شوروی و مرکز سیاسی و اقتصادی کشور پرداخت .  
 خاطرات سرلشکر شوروی دربارهٔ نبرد دریای دیوارهای مسکو بفرنجی بیکارشدید و اهمیت فوق العاده ای را که حزب کمونیست و تمام کشور برای دفاع از مسکو قائل بودند ، منعکس میسازد .

در کشورهای غرب کتب و خاطرات زیادی بقلم ژنرال های سابق هیتلری انتشار می یابد و در آنها به توضیح علل شکست آلمانها در ریای دیوارهای مسکو جای فراوان اختصاص داده میشود . اینان با تحریف و تخطئه حوادث تاریخی گاه به گاه ولای شدیدی که جلوی حرکت وسائل حمل و نقل و تکنیک نظامی را میگرفت و گاه به سرما و یخبندان ناگهانی و گاه به تفوق عظیم نیروهای شوروی که با داعی آنها بیست برابر نیروهای آلمان هیتلری بود ، استناد میورزند .  
 خاطرات فرماندهان شوروی کذبانه دعوی را بنحوصرتع نشان میدهند و علل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و نظامی شکست ارتش هیتلری را در ریای دیوارهای مسکو بطور جدی و عمیق معلسوم میدارد و قهرمانی و شجاعت جنگ و روان شوروی و تفوق نظری جنگی شوروی را به مشهورت میرساند .  
 در میان مردم مثلی است که " نهای عظمت از در بهتر دیده میشود " . اکنون که بیش از اینک ربع قرن از پیکار استالینگراد میگذرد ، ما می بینیم که این پیکار برای پیروزی ارتش شوروی بسر فاشیسم چه اهمیت عظیمی داشت . در یاد نامه ها از این حماسه با عظمت به تفصیل سخن میروند و نشان داده میشود که سرفرماندهی عالی و ستاد کل و شورا های جنگی جبهه ها با چه فعالیت خلاق و خستگی ناپذیری جزئیات نقشه محاصره نیروهای اساسی دشمن را در منطقه میان رودرژن ورود و لگاتر حریری کردند . تهیه نقشه ای به چنین عظمت فقط از عهد قرارگاه سرفرماندهی عالی و ستاد کل ساخته بود و مارشال واسیلفسکی و مارشال ژوکف این مطلب را بدرستی خاطر نشان کرده اند .

خاطر نویسان در تایید خاطرات خود با اسنادی اشاره میکنند که اغلب آنها برای نخستین بار در مطبوعات ما انتشار می یابد . این امر به نوشته های آنها سندیت بیشتر میدهد . مثلاً میدانیم که نیروهای جبهه جنوب با خقوی روز ۱۹ نوامبر در استالینگراد به تعرض متقابل دست زدند ولی نیروهای جبهه دن یک روز دیرتر . علت این امر چه بود ؟ مارشال ژوکف در توضیح آن مینویسد که در برابر جبهه جنوب با ختری وظایف بفرنجتری قرار داشت زیرا این جبهه میبایست راه درازتری را به پیماید و از رودرژن بگذرد . ژوکف سپس به تلگرافی که از استالین رسیده بود اشاره میکند . در تلگرام گفته میشود : " روز انتقال ( روز تعرض - توضیح مولف ) فتود ورف و ایوانف ( ژنرال و اتوتین و ژنرال بیرمنکو - توضیح مولف ) را میتوانید به صوابدید خود معین کنید . . . اگر فکر میکنید که یکی از آنها باید انتقال را یک یا دو روز دیرتر یا زودتر انجام دهد ، بشما اختیار میدهد هم که این مسئله را نیز به صوابدید خود حل کنید " .

تعداد این قبیل اسناد که شرکت کنندگان در جنگ ذکر میکنند اندک نیست . مستند بودن خاطرات نویسندگان به اسناد بما امکان میدهد حقایق تاریخی را بهتر درنگنیم .

و اما حقیقت تاریخی پیروزی استالینگراد در اهمیت بین المللی عظیم آنست . این پیروزی روحیه جنگی نیروهای شوروی را تقویت کرد و ایمان ملل شوروی و ملل دیگر را به پیروزی بردشمن راسخ ساخت . ملل آزاد یخواه کشورهای اروپائی که در بندهاسارت هیترلی ها گرفتار آمده بودند پیکار آزاد بیختر خود را علیه اشغالگران فاشیست آلمان تشدید کردند .

وقتی خبر فرجام فلاکت بار پاولوس در استالینگراد به هیترل رسید به تسایتملر ، رئیس ستاد خود گفت : " انون که پاولوس خود را با سارت تسلیم کرده است دیگر نمیتوان انتظار داشت که سربازان به جنگ ادامه دهند . من حالا فقط میتوانم یک چیز بگویم و آن اینست که دیگر جنگ خاور را نمیتوان از طریق تعرض به پایان رساند . این مطلب را ما باید بروشنی درک کنیم " .

در خاطرات جنگی نویسندگان شوروی از جنگونگی عمیات تعرضی عظیم سالهای ۱۹۴۵ - ۱۹۴۴ نیروهای مسلح شوروی پس از بیکار مشهور کورسک به تفصیل سخن رفته است . مارشال کئیف : تمام کتاب خاطرات خود را تحت عنوان " سال چهل و پنج " به دوران نمائی جنگ کبیر میمیزی اختصاص داده است . در این کتاب عملیات جبهه اول اوکرائین تشریح شده است . فرماندهی این جبهه را در منطقه عملیات ویستول - اودر ، سیلزی سفلی و علیا ، برلن و ویراک خود مولف بعهده داشت . نبرد های این جبهه که جمعا یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر ، ۱۷ - ۱۵ هزار توپ و خمپاره انداز ، ۱۳ - ۱۲ هزار تانک و رابه های توپ خود رو و ۳۳ - ۲۵ هزار هواپیما و غیره در آن شرکت داشتند . نیروی ضربتی عظیم ارتش شوروی را که به تمام وسائل لازم برای درهم شکستن دشمن مجهز بود ، با وضوح خاصی نشان میدهد . مولف خصائص مهم هنرجنگی شوروی را بشن زیر بیان میکند : تعیین صحیح هدفهای اساسی ، انتخاب دقیق سمت ضربت اصلی ، گسترش سریع عملیات در عمق و در جناحین ، تامین صحیح پیگیری عملیات جنگی و به عبارت دیگر تمام خصائص ذاتی مکتب جنگی شوروی که برتری کامل خود را بر هنرجنگی آلمان هیترلن به ثبوت رساند .

در میان خاطرات فرماندهان نامی شوروی که در سالهای پر از جنگ انتشار یافته است ، کتاب ژنرال اشتنکو تحت عنوان " ستاد کل سالهای جنگ " شایان توجه فراوان است . علت این امر روشن است . زیرا ارتشبد اشتنکو آنزمان در ستاد کل عهده دار مقامات رهبری بود و جریان کامل حوادثی را که در جبهه ها میگذشت بدقت تعقیب میکرد و در طرح نقشه های جنگی و حل بسیاری از مسائل مهم قرارگاه سرفرماندهی عالی شرکت مستقیم داشت و با اینجهت بعنوان شاهد عینی و شرکتکننده مستقیم میتواند محیطی را که در ستاد کل و قرارگاه سرفرماندهی عالی حکمفرما بود ، منعکس سازد و سبک و اسلوب کار آنها را توصیف نماید . اشتنکو می نویسد :

" قرارگاه سرفرماندهی عالی و ارکان کار آن یعنی ستاد کل هم طرحریزی نقشه های عملیات جنگی و هم رهبری عملیات را محکم در دست خود داشتند ، نیروهای احتیاطی در اختیار آنها نبود و سایر حوادث را در مناطق عظیم جنگ بدقیق ترین نحو تعقیب میکردند هیچ چرخشی در جبهه یا در ارتشها بدون اطلاع آنها صورت نمیگرفت . تماس زنده و مستقیم با واحدهای جنگی آنی قطع نمیشد . نمایندگان قرارگاه و ستاد کل دائما در مناطق حساس سارتشها و در حال عملیات همراه بودند و چگونگی اجرای رهنمودها و فرمانهای سرفرماندهی عالی را نظارت میکردند و برحسب چگونگی گسترش پیکار پیشنهاد های خود را مطرح میساختند " .

البته کتاب اشتنکو تمام حوادث را در بر نمیگیرد ولی اهمیت آن برای خواننده همیشه در آنستکه مولف مسائل را مطرح میسازد که پیش از او هیچکس با چنین مقیاسی مطرح نساخته



بود . ارزش این خاطرات در تازگی اطلاعات و مدارک فراوان و نیز در رسمیک بیان ادبی و سلیم است .

کتاب مارشال گ . گ . ژوکف شایان توجه خاص است . در آن اسنادی که سابقاً منتشر نشده بود همراه با اطلاعات جالبی درباره گفتگوهای که پیرامون بسیاری از مسائل اصولی سازمان و اجرای عملیات جنگی نیروهای مسلح شوروی با استالین صورت گرفته ، درج است . کتاب پیرونده خلاق طرح ریزی نقشه های لشکرکشی های جنگی و جنگی و جنگی مهمترین عملیات را تشریح میکند . خواننده این کتاب بروشنی می بیند که تهیه نقشه های عملیات استراتژیک کار جمعی و اخلاقی بوده است که بشرکت قرارگاه استاد کل و استاد های جبهه ها انجام گرفته است . جانب دیگر این پیرونده که با خود پیرونده بستگی ناگسستی دارد در خاطرات ژوکف بروشنی نشان داده شده کار سیاسی و سازمانی عظیم ارگان های حزبی و دولتی است که میکوشیدند تمام مسائل ضروری را برای انجام وظایف استراتژیک جبهه های جنگ تامین کنند . در بسیاری از صفحات کتاب مارشال ژوکف از جلسات مشاوره ای که در حضور سرفرمانده های عالی تشکیل شده بود یاد میکند و جنگی حل مسائل گوناگون مربوط به پیکار مسلحانه را بیان می دارد .

از جمله صفحات جالب این کتاب شرح مرحله های جنگ ، آزاد ساختن لهستان ، جکوسلواکی و برلین است . " خاطرات و اندیشه ها " ی ژوکف بر نظریه آن مورخین و روزنامه نگاران بورژواکه بوسائل مختلف میکوشند پیکار ارتش شوروی را برای تصرف برلین کم اهمیت جلوه دهند خط بطلان میکشد . از آنجمله است دعوی فنورینسکی ، مورخ امریکایی که بدون احساس شرم مینویسد ارتش شوروی در برتوالطاف و ولت های امریکا و انگلستان و فرماندهی نظامی آنان وارد برلین و برانگ شد .

ژوکف ضمن تشریح نخستین اقدامات شورای کنترل آلمان که پس از پایان جنگ در اروپا تشکیل شده نشان میدهد که دولت شوروی و واحدهای ارتش شوروی که وارد آلمان شده بودند بران برداختن سریع عواقب جنگ و احیای وضع عادی زندگی مردم آلمان و تامین خواربار و ترمیم اقتصاد و تجدید سازمان تمام شئون حیاتی بر مبنای جدید دموکراتیک چه خدمات بزرگی انجام دادند . در کتاب به جریان کنفرانس پوتسدام و قرارهای آن و احیای میلیتاریسم آلمان در نتیجه اغماض آشکار دول غربی جای زیادی اختصاص داده شده است . ژوکف بتعام متجاوزان بالقوه اخطار میکند : " امیرالیم آلمان این هدف را در برابر خود قرار داده بود که نخستین کشور سوسیالیستی جهان را نابود کند و ملت بسیاری از کشورهای را به اسارت در آورد . امروز اسناد و نقشه های و نقشه هایی که سران هیتلری برای تعیین مقدرات اروپا و آسیا ، آفریقا و قاره امریکا در دوران پس از تارومار ساختن اتحاد شوروی طرح ریزی کرده بودند رنگ زرد بخود گرفته است ، ولی بجاست هر بار که درباره اهمیت جنگ کبیر میهنی اتحاد شوروی و عواقب احتمالی دعوی تسلط بر جهان بیان میشیم این اسناد را بخاطر آوریم " .

نویسندگان خاطرات ضمن شرح صادقانه و روشن جنگی آزمایشها و جانبا زیم های بزرگ و پیروزیهای پرافتخاری که مردم شوروی تحت رهبری حزب کمونیست در صعبترین جنگهای سراسر تاریخ بدست آورده اند و با تشریح محتوی و مفهوم قهرمانی های شگرف میهن پرستانه و انترناسیونالیستی نیروهای مسلح شوروی و توصیف شهامت و دلوری همزمان خود عظمت و اشتها را و ادان سلاح شوروی را یاد آور میشوند و بدینسان سنن درخشان و شیوه رفتار و کردار

انسانهای شوروی را که دفاع از میهن سوسیالیستی را مقدس‌ترین فریضه خود شمرده و می‌شمارند به نسلهای آینده انتقال میدهند .

خاطرات جنگی مولفین شوروی وسیله موثری برای مبارزه ایدئولوژیک است . این خاطرات پاسخ دندان شکنی است بآن جا علین بورژواکه بوسیله مختلف میکوشند تاریخ دومین جنگ جهانی را تحریف کنند و سهم قاطع مردم شوروی را در تامين پیروزی جامعه بشری بر فاشیسم کم اهمیت جلوه دهند . این مولفین سیمای سپاهی دلاور شوروی را که با ایثار جان شیرین از میهن خود دفاع کرد و به نجات ملل اروپا از طاعون فاشیسم ککهای بی شائبه مزدول داشت ، با تمام عظمت آن تصویر میکنند .

در این خاطرات ، گذشته به خاطر حال و آینده احیا شده است .



# پیپر «راه سوم» انتقادی بر تئوری هربرت مارکوزه

روبرت شتاينگر والد

آثاریکه هربرت مارکوزه منتقد اجتماعی از دهه‌ها سال پیش انتشار میدهد، شهرت جهانی برای او فراهم ساخته است. ولی ما مارکسیست‌ها فقط از واسطه سالهای دهه کنونی به تحلیل منظم نظریات او پرداخته ایم. چه عاقلی مباحثه با مارکوزه و پیروان او را ضرور ساخته است و چرا نظریات او از واسطه سالهای شصت در میان قشرهای اجتماعی معین در کشورهای سرمایه داری اشاعه وسیع پیدا کرده است و این قشرها کدامند؟

## «عصیان» دانشجویان و مارکوزه

تبدیل علم به نیروی مولد بیلاواسطه نقش روشنفکران و شرایط تحصیل و کاروندگی آنها و به ویژه بخش روزافزونی از آنها را که با تولید پیوند محکم دارند، دگرگون میسازد. نقش افرادی همگه مستقیماً در عرصه تولید کار میکنند رویه افزایش است. ولی به روشنفکران کشورهای سرمایه داری نیز مانند کارگران آنطور که شأن آنان اقتضا دارد حق شرکت در حل مسائل اساسی مربوط به شرایط زندگی و کار آنها داده نمیشود. در شرایط انقلاب علمی و فنی و سابقه دو سیستم اجتماعی متناقض تعداد دانشجویان بسرعت افزایش مییابد، ولی وضع موسسات آموزشی با این رشد هماهنگ نیست. عقبماندگی سیستم آموزشی در بسیاری از کشورهای سرمایه داری رشد یافته چشم گیر میشود. و این عامل همراه با نا رضایی روزافزون از شرایط عمومی زندگی در جامعه ای که انحصار دولتی بر آن چیره است دانشجویان را بیشتر از پیش ناراضی میسازد. دانشجویان تضاد میان الفاظ دموکراتیک و انساندوستانه پیاپیمان نظام سرمایه داری و ماهیت ارتجاعی این نظام را روز بروز بیشتر احساس میکنند. از اینجاست که جنبش دانشجویان منشا میگیرد. این جنبش دارای ترکیب بسیار متنوع و رنگارنگ و درجات متفاوت رشد شرکتکنندگان این جنبش آنرا از سایر جنبشها متمایز میسازد.

دانشجویان با فعالیت روزافزون در زندگی سیاسی شرکت میکنند و بخش معینی از آنان موضع «جنگ درد و جبهه» را اتخاذ مینمایند. علیه سرمایه داری انحصاری دولتی و علیه سوسیالیسمی که هم اکنون در جهان وجود دارد.

این «عصیان» که بخشی از دانشجویان را در بر میگیرد، از نظر عینی یک جنبش خرد محور و واقعی است. نمایندگان آن از آزادی فرد در قبال سیستم انحصاری دولتی و نیز در قبال تشکل و انضباط سوسیالیستی پرولتری دفاع میکنند و ستایشگر خصلت خود بخودی جنبش و اقدامات «سراسر است»

هستند . آنها همان نظریاتی را بهاریت گرفته اند که ترسکیسم علیه " دستگاه دولتی " ، " بوروکراسی " و " حزب " بمیان میکشید و دیرزمانی است که به سلاح ایدئولوژیک آنتی کمونیسم امپریالیستی بدل شده است . لبه تیزانتقاد آنان علیه قدرت حاکمه پرولتری و نقش رهبری حزب متوجه است و آنها نمیخواهند از سیاست ماجراجویانه صدورانقلاب دست بردارند . این بخش از دانشجویان آماده برای قاپیدن تزهائی هستند که در آنها دعوی میشود که پرولتاریای کشورهای امپریالیستی بکمک تولید سرمایه داری و شیوه های فساد گستر دولت بهروزی " و اعمال تاثیر ایدئولوژیک باسیستم سرمایه داری درآمیخته است و همین جهت دیگر روی سخن انقلاب با پرولتاریا نیست . ایدئولوگ های این " عصیان " مدعیند که امپریالیسم و سوسیالیسم موجود در جریان تکامل بهم خواهند گرائید . سرکردگی انقلاب بزمع آنان اکنون باروشن فکران جوان و توده دهقانان " جهان سوم " است که هنوز باسیستم آمیخته نشده اند .

این ایدئولوگ ها در زمینه بسیاری از این مسائل و بویژه در زمینه انتقاد از قدرت سیاسی طبقه حاکمه و متحدین آن با رویزونیست هایه نظریات واحدی میسرند . تصور آنها درباره سوسیالیسم ماهیت آنارشیستی دارد . تمایل آنان بساختن سوسیالیسمی که در آن از قدرت سیاسی طبقه کارگر خبری نباشد از نظر عینی خصلت بورژوائی این شق جدید " راه سوم " میان امپریالیسم و سوسیالیسم واقعی را نمایان میسازد . هواخواهی تردیدناپذیر جنبش دانشجویی از سوسیالیسم بر پایه موازین اخلاقی استوار است . برنامه این جنبش تقریباً بگنی فاقد تحلیل جدی شرایط عینی مبارزه و سرشار از بی صبری و ولونتاریسم و ذهنی گری است . تمام این خصائص اساسی ایدئولوژیک " عصیان دانشجویی " در آثار هربرت مارکوزه (۱) جمع است . خطوط اساسی نظریه او مدت ها قبل از تظاهرات کنونی دانشجویان و مستقل از آنها پدید آمده است . بدینجهت صحیحتر بود گفته شود که بخش " عصیانگر " دانشجویان بیان تئوریک اعتراضات خود را در این نظریه پیدا کرد و جنبش این بخش دانشجویان بنوبه خود محیط اجتماعی مناسبی برای اشاعه سریع نظریات مارکوزه و جلب پشتیبانی از این نظریات بوجود آورد .

البته بسیاری از نظریات دانشجویان " عصیانگر " در آثار تئوریسین های دیگری چون ت . آدورنو ، هابرماس ، ژان پل سارتر و نیز در آثار نویسندگان مجله " پراکسیس " ( زاگرب ) و اعلامیه های صادره از یکن مشاهده میشود .

( ۱ ) - هربرت مارکوزه در ۱۹ ژوئیه سال ۱۸۹۸ در یک خانواده کاسیکار یهودی در برلین متولد شد . پس از پایان دبیرستان به تحصیل فلسفه پرداخت و قصد داشت در دانشکده تدریس کند . پس از روی کار آمدن هیتلر به ایالات متحده امریکا مهاجرت کرد . مارکوزه در دوران دومین جنگ جهانی رئیس شعبه سرویس مخفی امریکا بود و سپس بریاست یکی از شعب وزارت امور خارجه منصوب شد و در سال ۱۹۵۴ در ایالات متحده امریکا با عنوان پروفسوری به تدریس پرداخت .

## دوران سه گانه تکامل نظریات فلسفی مارکوزه

د فعالیت تئوریک هربرت مارکوزه د ستکم سه دوران وجود دارد :

د دوران اول (۱۹۳۲ - ۱۹۲۸) مارکوزه هوادار کمونیست ناسیونالیسم هاید گراست . مارکوزه از این وضع و تحت تاثیر بعضی از نویسندگان که به ماتریالیسم دیالکتیک با تردید مینگریستند و ماتریالیسم تاریخی را بطور ذهنی تفسیر میکردند ، میکشود کمونیست ناسیونالیسم ، دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی را با هم " پیوند دهد " . مارکوزه در بسیاری از آثار خود انسان را بصورت فردی که در آخرین تحلیل از افراد دیگر جزااست جلوه میدهد و ماهیت او را به شعور و فعالیت روانی اشر منحصر میسازد و مدعی است که سیاست در آخرین تحلیل فرع شعور است و اگر شعور انقلابی باشد انقلاب در هر زمان امکان پذیر است ، زیرا سرمایه داری بنا بر طبیعت خود همان وضع انقلابی است . هر اقدام عملی که علیه وضع موجود متوجه باشد ، در خورد پشتیبانی است . شرکت در انجام هر رفرمی نادرست است ، زیرا رفرمها سیستم حاکم را تحکیم مینخشند ، مارکوزه از این حکم چنین نتیجه میکیرد که فقط انقلاب " فلاکت آور " انقلاب صحیح است .

باید در نظر داشت که این اندیشهها در دوران بحران بزرگ جهانی اقتصادی ، در دوران تشدید سریع خطر فاشیسم و زوال جمهوری ویماریان شده است . در آن زمان نازیها نیز با " سیستم " مخالف بودند ولی نمای سیستم سرمایه داری انحصاری ، بلکه با دموکراسی بورژوازی . در آن زمان حتی دفاع از جمهوری بورژوازی در قبال تعرض از راست ضروری بود .

این نخستین دوران فعالیت هربرت مارکوزه با تفسیر او بر " دستنویسهای اقتصادی - فلسفی سال ۱۸۴۴ " مارکس که بتازگی منتشر شده بود ( سال ۱۹۳۲ ) پایان مینمیرد . تفسیر مزبور مفصل بود و تاثیر فراوان خود را تا کنون نیز حفظ کرده است . مارکوزه در این تفسیر مارکس جوان را مدافع انسان من حیث هو جلوه میدهد و انسان را با روح اندیوید و الیسم خرده بورژوازی توصیف میکند . ماتریالیسم تاریخی مارکس را از نظرگاه آنتروپولوژی تفسیر میکند ( آنتروپولوژی ماهیت اجتماعی انسان و مناسبات اجتماعی او را نادید میگردد و انسان را فقط بعنوان یک پدیده طبیعی بررسی میکند - مترجم ) . در این تفسیر تئوری آکتیویسم - اندیوید و الیستی جایگزین ماتریالیسم تاریخی میگردد ( آکتیویسم اندیوید و الیستی برای اقدام و عمل فردی جنبه مطلق قائل است - مترجم ) .

پیروزی فاشیسم در آلمان مهرو نشان خود را برد و همین دوران تکامل مارکوزه ( ۱۹۴۱ -

۱۹۳۳ ) باقی گذاشت . او از هاید گریوند میگسلد . مارکوزه در این دوران تحت تاثیر تئوریهای فرهنگی انتقادی هنگلی چپ که برخی مفاهیم مارکسیستی را بکار میرد و نیز تحت تاثیر تئوریهای اجتماعی " مکتب فرانکفورت " هورنک هایمر و آدورنو قرار داشت و با فیض گرفتن از این تئوریها موضع خود را در قبال ارنسته کلاسیک هومانستی بورژوازی تعیین میکند .

مارکوزه ضمن ارزیابی مجدد هگل نظر خود را درباره مارکسیسم نیز تنظیم میکند و مارکسیسم را بطور عمده جانشین راسیونالیسم کلاسیک بورژوازی و پیش از همه جانشین هگل تلقی مینماید . او از یکسو مارکس را در زمینه فلسفی از نظرگاه هگل تفسیر میکند و نقش مارکس را در زمینه شالوده ریزی فلسفه ای که با آموزش هگل تمایز کیفی دارد ، منکر میشود . از سوی دیگر برای نظریات

هنگ در باره جامعه چنان ارزش فوق العاده ای قائل میشود که از بسیاری جهات این نظریات را به تئوری اجتماعی مارکس نزدیک میسازد . علاوه بر این مارکوزه سوسیالیسم موجود و قدرت سیاسی طبقه کارگر را انتقاد میکند . زیرا این قدرت سیاسی بدعوی او دموکراسی " بلا واسطه " برای زحمتکشان بوجود نمیآورد .

سومین دوره تکامل او ( از ۱۹۴ به بعد ) در محیط سیاست " جنگ سرد " میگذرد . مارکوزه از مکتب هگلی چپ که قبلا پذیرفته بود و سعی داشت آنرا با مارکسیسم پیوند دهد دست بر میدارد و این بار از خطای تئوری اجتماعی هگلی و مارکس سخن میگوید ( برای اطلاع از این نظریه در وهله اول به پمگتار او و برچاپ دوم امریکائی کتاب " فرد و انقلاب " رجوع شود ) . علت این خطا بنظر او لاینحل ماندن مسئله فرمانروائی و آزادی است . مارکوزه تئوری " ثوبینی " درباره فرمانروائی و آزادی وضع میکند . این تئوری در کتاب " استروکتور غریزه و جامعه " به تفصیل تشریح شده است . ماهیت آن عبارتست از توجیه بیولوژیک پیدایش فرمانروائی بر بنیاد تئوری فروید . مارکوزه بر آنست که فرهنگ ما محصول سرکوب غرائز در شرایط فرمانروائی است بدینسان برای فرمانروائی و فقدان آزادی و فرهنگ " منشا " بیولوژیک غریزی قائل میشود . بدعوی او تئوری طبقات و تجزیه طبقاتی که مارکس وضع کرده است " عقب " کافی برای توضیح مقوله فرمانروائی و آزادی ندارد . بزعم مارکوزه تضاد های اجتماعی بنیاد را حالا میتوان نه بکاملاً نقلاپی کردن سوسیالیستی . مناسبات تولیدی بلکه تنها از طریق ایجاد درگونی در " استروکتور موجود غرائز " حل کرد و برای این کار نیز هم اکنون امکانات مادی لازم وجود دارد . نیروهای مولده ای که بخاطر " سرکوب غرائز " ایجاد شده اند خود به میزان زیادی ایمن سرکوب را زایل میسازند .

تئوری بیولوژیک مارکوزه درباره جامعه بر صفراهای " اگر و مگر " استوار است و ضمن آن مارکوزه از همان آغاز مسئله صحت و سقم این صفراها را بلا جواب میگذارد . او در جریان استدلال با بعدی خود " فراموش میکند " که " اگر " های او تحقق نیافته مانده است .

این مطلب ثابت شده است که از نظر تاریخی تمام اشکال زندگی مشترک انسان ها و از آنجمله روابط جنسی آنان معلول چگونگی سطح فرمانروائی انسانها بر نیروهای طبیعت و ضرورت متشکل ساختن مبارزه برای حفظ حیثیات است . ولی برخلاف تصور فروید و مارکوزه وجود اعمال قهر در دوران پیش از پیدایش طبقات و مبارزه طبقاتی به ثبوت نرسیده است . سازمان مدارس آری که وجود آن در مرحله معینی از تکامل جامعه اولیه مسلم است ، برود افسانه فروید و مارکوزه که در آن بطور عمد به حق پدر خانواده استناد میشود ، حکم میکند . بدینسان برای تئوری بیولوژیک اجتماعی فروید و مارکوزه هیچگونه پایه واقعی برجای نمیماند و بطریق اولی این الگوی نادرست را نمیتوان بر سراسر تاریخ گذشته منطبق ساخت .

مارکسیسم بنحوصت معنی نشان داد که در جامعه به موازات رشد نیروهای مولده استثمار و مالکیت خصوصی بر وسائل تولید پدید میگردد و تجزیه طبقاتی صورت میگیرد و مبارزه طبقات و دولت بوجود میآید . اثر واقعا آنطور که فروید و مارکوزه مدعی هستند در صد ریبیدایش جامعه تشکیلات حکومتی بدوی ( اُردا ) وجود میداشت ، مارکوزه میبایست برای این سؤال جواب مقننی داشته باشد که چگونه با وجود احتیاج عظیمی که افراد در چنان جامعه ای احساس میکردند پیدایش جامعه اولیه فارغ از استثمار و فرمانروائی میسر گردید . زیرا در چنین صورتی نیروی " کشش بیولوژیک بسوی فرمانروائی " ظاهرا نمیبایست چندان شدید باشد و

بنا بر این نقش عامل تنظیم امور اجتماعی را ایفا کند . تئوری بیولوژیک فروید و مارکوزه در باره جامعه صدق تاریخی ندارد و منطبق درونی آن نیز فاقد پایه استوار است .  
 باینجهت تعجب آور نیست که چرا مارکوزه پس از این شعبده بازیها در زمینه جامعه‌شناسی و تاریخ آن بهیچوجه نمیتواند ثابت کند که چگونه و کمک چه نیروهائی میتوان به در گرونی پیشنها او در استروکتور غرائز تحقق بخشید .

مارکوزه از تئوری " انتقادی " جدید خود برای رد " مارکسیسم شوروی " در کتاب " تعالیم مارکسیسم شوروی " استفاده میکند . ضمناً او در زمینه مخالفت با اپورتونیسم از لنین هم " رادیکال " تر میشود . او ریشه اپورتونیسم را در توانائی امپریالیسم به " درآمیختن " طبقه کارگر با جامعه‌شناسی امپریالیستی میداند . بنا بدعوی مارکوزه پشتیبانی سران سوسیالیسم در ماکراسی غرب از دول امپریالیستی ( در دوران نخستین جنگ جهانی ) نمودار خیانت سران اپورتونیست آن نبود ، بلکه نتیجه وره آورد آمیختگی طبقه کارگر با این سیستم بود که همان زمان بمقیاس وسیع تحقق پذیرفته بود . علت این درآمیختگی و " سیاست رقمیستی " کمونیست های اروپای غربی در دوره های بعدی بمعقیده مارکوزه آنستکه انقلاب اکبر در داخل یک کشور محدود ماند و نتیجه آن نوع خاصی از ساختمان سوسیالیسم در کشور جزا وهنوز عقب مانده اتحاد شوروی بود که اعمال سیاست سرکوب غرائز توده ها و ایجاد " ارگان اعمال فشار " را ضروری ساخت . در عرصه مناسبات بین المللی سیاست همزیستی اجتناب ناپذیر بود . مارکوزه فکر خود را ادامه میدهد و میگوید ولی این سیاست سرمایه داری را - " تثبیت " و در همان حال سوسیالیسم را " منخ " میکند و موجبات همگرایی دو سیستم را فراهم میسازد .  
 این مطالب در نیمه اول سالهای پنجاهم هنگام جنگ کره ، در دوران اوج " جنگ سرد " شانزدهم ای امریکا و سیاست " از موضع زور " نوشته شده است . و این اظهار نظر نقش عینی او را بحد کافی روشن میسازد .

سرانجام مارکوزه در " تکمیل نهائی " تئوری انتقادی " نوین خود نیز زیرین را بیان میکند ( رجوع شود به کتاب او " انسان یکبمدی " ) : واقعیت فرمانروائی برخوردار غیر انسانی انسان را به خود نشان میدهد و برخوردار نادرست انسان به طبیعت خارج نیز از همینجانشی میشود . انسان طبیعت را فقط آن چیزی میداند که باید بر آن سخرشد . نتیجه این نظریه که در همان دوران یونان باستان بیان شده " ( نفوذ هایترگر و سارتر در مارکوزه در این تنز آشکارا دیده میشود ) " شکل قهرآمیز " تسخیر طبیعت و استفاده قهرآمیز از تکنیک و صنعت است . مارکوزه مینویسد وابستگی از برخوردار نادرست به طبیعت و استفاده نادرست از تکنیک و از تفکر منطقی ناشی از این تکنیک بر صخیزد ( در اینجا مارکوزه از گرایشهای غیر راسیونالیستی جامعه شناسی بورژوائی آلمان در رشته فرهنگ پیروی میکند ) . مارکوزه سپس میگوید این تنفکرو این تکنیک فقط یک " بعد " دارد و آنهم زمان حال است . بعد دوم آن کفایت و راه نیل به آئنده را در بر میگیرد یعنی انقلاب بمعقیده مارکوزه از میدان دید و تفکر و محیطه عمل انسان " یکبمدی " خارج میماند . بدینسان سر نوشت انسان کشورهای صنعتی رشد یافته به مکتب نیم تکنولوژیک تسلیم شده که اکنون " جامعه صنعتی " یعنی جامعه ای را که به تفکر و اعمال ما مقیاس " یکبمدی " میدهد ، بوجود آورده است .

مارکوزه ضمن توصیف مختصات این جامعه خاطر نشان میکند که در این جامعه امکانات بالقوه تکنولوژیک فقط در صورتی رهائی ما را از تنگنای " یکبمدی " میسر میسازد که ما بتوانیم نوع

جدیدی از علم و تکنیک و استروکتور غرائز پدید آوریم . مارکوزه مینویسد حاصلین اجتماعی چنین انقلابی را فقط در میان آن عناصر جامعه که با سیستم آمیخته شده اند یعنی در میان دانشجویان و افراد حاشیه‌نشین جامعه و نیز در میان توده‌های مردم "جهان سوم" میتوان یافت . بعقید مارکوزه تئوری انتقادی نمیتواند ورطه میان خود و پراتیک را بپرکند . شیوه‌ایکه او برای مبارزه توصیه میکند استنگاف مطلق از شرکت در "بازی" سیستم است .

### آیا طبقه‌کارگر با سیستم سرمایه داری آمیخته میشود ؟

دعوی مارکوزه درباره اینکه "جامعه امپریالیستی بهروزی" نیروی بالقوه انقلابی پروتاریا را زائل میسازد ، نشان میدهد که مارکوزه با چه سهولتی کلیشه‌های ستایشگری از امپریالیست‌ها را بعاریت گرفته است . مارکوزه با این نکته توجهی ندارد که بخش بزرگی از زحمتکشان در کشورهای امپریالیستی در فقر بسر میبرند . او اشکال ویژه "مدرن" فقر را در نتیجه جنگ‌های وحشیانه امپریالیستی پدید میگردد موجب نابودی جمعی مردم بیگناه و ویرانی میلیونها خانه و غیره میشود نادیده می‌انگارد .

البته نه اشکال "سنتی" و نه اشکال "مدرن" فقر بخودی خود موجب شور انقلابی نیستند . ضمناً این مطلب ، هم در مورد کارگران کشورهای امپریالیستی و هم در مورد توده‌های مردم کشورهای "جهان سوم" که دستخوش ستم بیرحمانه استعمارگم‌نهنونو هستند ، صادق است . عصیان‌های خود بخودی نه در این کشور و نه در آن کشور بخودی خود نمیتوانستند و نمیتوانند به پیشرفت اجتماعی کمک کنند .

در تز مارکوزه مبنی بر اینکه شعور انقلابی در نتیجه ارضای نیازمند به زائل میگردد ، وجود ارتباط مستقیم میان این شعور و فقر مفروض است . ولی این تزیملل عذیبه‌ناکردار است . در این تزی معرفت "حسی" افراد فقیر بر فقر خود با درک تئوریک علل اصلی این فقر خلط میشود و از آن نظریه ما ترپالیستی عاصیانه درباره رابطه میان هستی و شعور پدید میگردد . بدینجهنی که در عین برقراری ارتباط میان شعور انقلابی و امکانات بالقوه انقلابی از یکسو و توزیع و مصرف از سوی دیگر مسئله انقلاب را از تولید جدا میکند . این نظریه عاصیانه به منشا "امکانات بالقوه انقلابی پایه‌های عینی لازم برای پیدایش شعور انقلابی یعنی تضاد‌های امپریالیستی غیرقابل حل و وحشیگری و بحران‌ها و جنگ‌ها بی‌اعتناست .

این تز مارکوزه بیانگر جامع نظریه بورژوازی است زیرا این واقعیت را نادیده همیکرد که سه انگیزه‌های پیدایش شعور انقلابی یعنی انگیزه‌هایی که تضاد‌های پیشگفته عامل یا موجب آنند دارای اشکال بسیار متنوعی هستند . فقر مادی و سلب حقوق و موکراتیک و ملی و نیز جنگ‌ها و وضع فلاکت با سیستم آموزش و خلاصه تمام رشته‌های مهم زندگی اجتماعی میتوانند منشا "انگیزه‌های انقلابی باشند ، ولی اکثر نیروی سازمان دهنده و پرورش دهنده شعور ، این انگیزه‌ها را در شعور رسوخ ندهد و بدینسان موجبات رشد سیاسی را فراهم نسازد انگیزه‌های مزبور هرگونه تاثیر خود را از دست خواهند داد . نقش طبقه‌کارگر که مارکوزه آنرا نفی میکند از کیفیت و کمیت شرایط گذران این طبقه‌نشانی میشود . طبقه‌کارگر مولد عمده ثروت مادی است و بنا بر شکل توین تولید پیوند مستقیم دارد . طبقه‌کارگر حامل آنتی تز نمود‌های جامعه سرمایه‌داری است و علائم جامعه آینده یعنی جامعه سوسیالیستی را در وجود خود متجلی میسازد مختصات این جامعه فقط بران تفکر اجتماعی مبتنی بر مواضع طبقه‌کارگر قابل تشخیص است .



روشنفکران اپوزیسیون و منتقد نیز میتوانند در رهبری پروسه انقلابی شرکت کنند . ولی فقط به این شرط که در موضع پرونتاریا قرار گیرند و با جنبش آن در آمیزند و بد فاع از مفاع آن برخیزند .

مگر اوج جدید جنبش کارگری در کشورهای اروپای غربی برود حکم عجولانه مارکوزه در باره آمیختگی طبقه کارگر با سیستم حکم نمیکند ؟ بموجب آمار اعتصابات اوج این جنبش در آغاز سال های شصتم شروع شد و حال آنکه تظاهرات دانشجویان پس از آن آغاز گردید . هم این جنبش و هم آن تظاهرات نمود اثرات اجتماعی انقلاب علمی و فنی است که در کشورهای سرمایه داری به سود سرمایه داران انجام میگردد و این تاثیر درست در جهت عکس آمیختگی با سیستم است .

افزایش نقش مارکسیسم در مبارزه ایدئولوژیکی که در کشورهای امپریالیستی صورت میگردد نیز برود دعوی " آمیختگی " حکم نمیکند . تئوری مارکوزه میان سطح شعور کونونی تو د کارگران که حالت گذرا دارد از یکسو و وضع عینی و نقش تاریخی طبقه کارگر از سوی دیگر خط فاصل نمیکشد .

در پشت پرده تئوری " آمیختگی " تلقی تجریدی و رمانتیک از انقلاب و از مبارزه انقلابی پنهان است و در قیاس با آن جنبش کمونیستی و کارگری اروپای غربی رفرمیستی جلوه گر میشود .

در عین حال این تلقی تجریدی و رمانتیک بمسائل واقعی سیاست انقلابی و سوسیالیستی در شرایط سرمایه داری انحصاری دولتی و قعی نمیکند . و اما در مورد نیروهای بالقوه انقلابی مورد استناد مارکوزه و کشورهای عمده امپریالیستی یعنی دانشجویان و پرکنارانندگان جامعه باید گفت که آنها قشر اجتماعی همگونی را تشکیل نمیدهند . بخش بزرگی از آنها جزومولدین بیلا واسطه نعم مادی نیستند . البته این نیروها هم میتوانند انقلابی عمل کنند ولی بخودی خود حتی " بزرگترین مقاومت " این قشر نیز چنانچه با جنبش تو د ه ای کارگران متحد نشود نمیتواند خطری برای سیستم امپریالیستی بوجود آورد .

و اما دهقانان " جهان سوم " که مارکوزه از آن سخن میگوید طبقه ای هستند که مستقیما در تولید شرکت دارند و اکثریت قریب بتمام جمعیت را تشکیل میدهند . هر چه جنبش دهقانی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری دامنه وسیعتری بخود میگیرد خصلت آن مترقی تر میشود . همراه با رشد طبقه کارگر در کشورهای " جهان سوم " اتحاد جنبش دهقانی و کارگری نیز راه خود را بسوی سوسیالیسم هموار خواهد ساخت .

و اما در مورد " مقاومت عظیم " مارکوزه وضع برجه منوال است . مقاومت از دیر زمان در رزاد خانه نبردهای طبقاتی جای خود را دارد . اعتصاب آنا رشیستی و جلوگیری از ورود بموسسات نیز عینا مثل اعتصاب طبقه کارگر شکلی از مقاومت است . بدینسان اشکال مقاومت را باید با توجه به شرایط مشخص تاریخی و اجتماعی بررسی کرد . مقاومت طبقات زحمتکش میتواند مرکز مکانیسم استثمار را زیر ضربه قرار دهد . ولی این ضربه را باید همواره با اقداماتی نظیر تصرف قدرت که به پیچوجه " نفی " مطلق نیست " تکمیل کرد " . و نیز باید در نظر داشت که مخالفات با سیستم موجود از مقاومت بزرگ آغاز نمیشود ، بلکه غالبا از مقاومت های بالنسبه کوچک و مشخص شروع میشود و این همان سیاست مشخص است که جنبش کمونیستی و کارگری در زمینه سازمان " مقاومت عظیم " اکثریت قریب بتمام مردم زحمتکش در قبال سیاست سرمایه داران بزرگ استثمارگر تمقیب میکند .

" دادن خصلت را دیکال " به دیالکتیک ماتریالیستی

مارکوزه از پی سارتر بر آنست که جامعه انسانی از همان آغاز تاریخ خود از آزادی انتخاب

شیوه برقراری روابط فنی با طبیعت برخوردار بوده است - مارکوزه میگوید انسان در آنزمان خود مختار بود . ولی امروز سرنوشت همان انسان بشیوه ایلیمانه بطور مکانیکی از خارج تعیین میشود .

این تصور مارکوزه درباره آزادی انتخاب خصلت ذهنی دارد و این واقعیت را نادیده میگیرد که انسانها اگرچه خود سازنده تاریخ خویشند ، ولی این کار را تحت تاثیر قوانین معین مستقل از اراده و شعور خویش انجام میدهند . قبول تر انتخاب اختیاری فارغ از جبر در حکم نفی قوانین عینی است . مفهوم نفی آزادی و اختیارانه فقط اختیار انتخاب ، بلکه قدرت عمل برای دست یافتن یا آنچه را که انتخاب شده است نیز در بردارد . ولی در جهانی که هر چه و هر آن حاکم باشد چگونه میتوان آنرا بدست آورد ؟ در جهان فارغ از جبر هیچ انتخاب آگاهانه ای میسر نیست و بهیچ هدفی که با اختیار خود انتخاب شده باشد ، نمیتوان دست یافت . اختیار و جبر عینی بایکدی پیوستگی ناگسستگی دارند .

حال به بررسی خود تئوری " یک بعدی " میپردازیم . این تئوری به بعد دومی که مبنای برای قیاس بدست میدهد قائل است . ولی انسانی که تمام و کمال از یک بعد تشکیل شده باشد چگونه میتواند به بعد دوم چنانچه نقطه های آن در بعد اول بسته نشده باشد ، پی ببرد ؟ بدینسان ما به نقطه حساس تئوری مارکوزه رسیده ایم و برای توصیف دقیق تر آن به سخنرانی سال ۱۹۶۶ مارکوزه در کنفرانس جهانی هگل شناسان منعقد در پراگ مراجعه میکنیم . او در این نطق گفت در آن چگونگی سرمایه داری معاصر بکمک مفاهیم مارکسیسم دشوار است ، زیرا این مفاهیم هم به پیشرفت سیستم سرمایه داری قائلند ( A ) و هم به نفی و بحران سیستم ( نه A ) و بدینسان آنها نسبت به طبیعت سرمایه داری لا قید و بی تفاوت میمانند . بعقیده مارکوزه علت این امر آنست که دیالکتیک مارکس از دیالکتیک هگل منشاء میگیرد . طبق نظریه مارکس نفی لزوم خود سیستم سرمایه داری به بیرون رخنه میکند ولی مارکوزه میگوید که در دوران بعدی سرمایه داری چنین نفی ای بروز نمیکند و بالنتیجه مسئله نفی باید مورد بحث مجدد قرار گیرد . او میگوید که دیالکتیک ماتریالیستی مادامکه از نظریه تکامل که بموجب آن ریشه های آینده همیشه در درون حال وجود دارد پیوند نگسلند و به دیالکتیک مارکس بمفهوم گذار به مرحله جدید اجتماعی " خصلت رادیکال " نبخشند و به عبارت دیگر در این تئوری تحول ایجاد نکنند و گذشته را از حال جدا سازند و در سمت تکامل تغییر کیفی ندهند - همواره در بند خسرند آید آلیستی اسپر خواهد بود . مارکوزه میخواهد با بحث پیرامون دو مفهوم اساسی دیالکتیک یعنی مفهوم " نفی " و مفهوم " کل " با ایجاد این خصلت رادیکال کمک کند .

مارکوزه میگوید هگل و مارکس بر آنند که نیروهای نفی کننده در درون سیستم پدید میآیند و موجودیت سیستم را تهدید میکنند و با پیشروی تدریجی خود آنها حذف مینمایند . مارکوزه می پرسد : آیا این صحیح است که نیروهای نفی کننده حتما در درون سیستم پدید میگردند ؟ این مسئله مربوط است به رابطه میان مجموع ماتریالیسم تاریخی و دیالکتیک آید آلیستی . به بیان دیگر آیا ماتریالیسم دیالکتیک با ارزیابی نسبتا سطحی تاثیر نهاد های اجتماعی بر هستی و شعور آدمیان و یکام بهادادن ، به نقش مهم و نیز کم بهادادن به نقش عاقل و تکنیک قهرا متحد شده در تکوین و تعیین نیازمند بها و ارضا آنها مبنیاد مادی خود را محدود نمیسازد ؟ بدیگر سخن آیا ماتریالیسم مارکسیستی به نیروی آمیختگی ( انتگراسیون ) که در مرحله بعدی سرمایه داری عمل میکند ، کم بها میدهد ؟

مارکوزه بر این پایه تزی را که بموجب آن نفی ذاتی سیستم است مورد تردید قرار میدهند و مینویسند بنابراین باید پراتیک سیاسی را از این تر آزاد کرد " و عوامل درونی را بر پایه مینویسند . . . با عوامل برونی پیوند داد . "

بدینسان مارکوزه به تفسیر مقوله کل (توتالیتیه) میپردازد و میگوید کل مشخص را میتوان به کمک عوامل برونی برانداخت و حذف کرد : " . . . در چنین صورتی هر کل اجتماعی مشخص خود باید جزئی از یک کل بزرگتر باشد که کل اول در درون آن تاثیر از بیرون را احساس کند . " این کل بزرگتر برگرفته مارکوزه باید از نظر تاریخی مشخص باشد . از آنجمله است فی العفل سرمایه داری جهانی در قیاس با سرمایه داری ملی .

مارکوزه بر آنست که توضیح مکانیسم رابطه میان " کل ها " وضع ثنوی جدیدی را برای دیالکتیک ایجاد میکند و خود احکام عام این ثنوی را بشرح زیر پیشنهاد مینماید :

" برون را . . . نباید بطور مکانیکی بفهمیم بلکه تلقی کرد ، بلکه باید آنرا کیفیت جداگانه ای ( دیفرانسیاسیون ) دانست که بر تضاد های موجود در درون بخش آنراگونستی کل - مثلا بر تضاد میان سرمایه داری و کار فائق میآید و ضمنا کارش به فائز آمدن بر همین تضاد ها منحصر نمیشود . "

برون آن چیز است که از نظر کیفی خارج از سیستم موجود قرار دارد و رشد آن در درون ایسن سیستم انجام نمیکرد . علاوه بر این برون در قبال پیدایش و ارضاء نیاز مند یهای جدیدی که در جامعه آنراگونستی سرکوب میشوند نیز کیفیت جداگانه ای است . بنظر مارکوزه این نیاز مند یها عبارتند از : " همبستگی بجای رقابت ، مهربانی قهر و تبعیضات دین برانداختن بیرحمی و ابتدال و لغات و اصطلاحات آن ، صلح به عنوان یک حالت دیرپا بتدریج که سرمایه داری بعدی نفی خود را با خود در میآورد نیروی نفی ناگزیر در برون از این کل نهم میکند . " نیروی نفی . . . در حال حاضر در هیچ طبقه ای متمرکز نیست . ایسن نیرو اکنون عبارتست از اپوزیسیون در هم بر هم و آنارشیستی ، تحاشی سیاسی و معنوی و عقلی و فریزی از شرکت در زندگی رسمی ، بیزاری از هرگونه شکفتگی و شوق مخالفت . "

مارکوزه مینویسد ولی این اپوزیسیون ضعیف و غیر متشکل با همه چیزی دست کم در تضاد آشتی ناپذیر است .

لب کلام ثنوی " نوین " دیالکتیک مارکوزه چیست ؟

پیش از هر چیز عبارتست از تفسیر نادرست او از دیالکتیک هگل و بطریق اولی مارکس . او بنا بر دستمینندارد که مارکس در درون کل معین فی العفل در درون نظام اجتماعی سرمایه داری برای " A " و " نه A " یعنی برای رشد و بحران طبقه سرمایه داران و طبقه کارگر برابری حقوقی قائل بود و نیز بر آنست که گویا این قطب ها عینا نظیر کنش و واکنش در مکانیک کلاسیک با حالت بی تفاوت در برابر یکدیگر ایستاده اند . مارکس در کتاب " خانواده ها مقدس " مینویسند اهمیت دو قطب بورژوازی و پرولتاریا در درون سرمایه داری یکسان نیست . بورژوازی طبقه محافظه کار و پرولتاریا طبقه انقلابی است . مارکس این مطلب را به تفصیل تشریح کرده است . بهبوده نیست که در وصف کارگران میگویند از هیچ کوره ای بدون کارگر درود بر نمیخیزد . معنای ایسن سخن آنست که طبقه سرمایه داران نمیتوانند بدون طبقه کارگر به هستی خود ادامه دهند و حال آنکه طبقه کارگر بخوبی میتواند بدون سرمایه داران زندگی کند و تولید را ادامه دهد .

بدینسان فقط با ساده کردن عامیانه ثنوی مارکس میتوان مدعی شد که در دیالکتیک مارکس

تزوآنتی تزوزن یکسان دارند . اثرچنین بود مارکسیسم تئوری مبین گرایشهای اساسی تاریخ درجهت برانداختن سرمایه داری نبود ، بلکه برگردان "پوزیتیویستی" یکی از لحاظ سرمایه داری ازکار درمیآید و قادر نبود علل و گرایشهای پروسه های مشخص درون آنرا توضیح دهد . نادرستی این مطلب از اینجاست که سرمایه داری انحصاری که حتی تئوری وپراتیسک مارکوزها با خود درمیآیزد ( و تا حدودی طرحریزی و اشاعه تئوری های مارکوزه را از نظر مالی تامین میکند ) مارکسیسم - لنینیسم و جنبش کمونیستی را با خود درنیامیخته بلکه بجای درآمیختن برای نابودی آن میکوشد .

### ایدئولوگ "جهان سوم"

تئوری انتقادی هربرت مارکوزه در باره جامعه هم از نظر فاکتگاهی که برآن متکی است وهم از نظر مبانی متدولوژیک و تئوریک خود از آزمایش مردود بیرون میآید . با وجود این از این تئوری خیلی زیاد دمیزنند ، علت آن چیست ؟

اثر ما محتوی ایدئولوژیک "عصیان های" کنونی دانشجویی را که در بالا از آن سخن رفت با نظریات مارکوزه مقایسه کنیم ، شباهت آشکار میان آنها را خواهیم دید . ولی این مطلب که شیوه خاص مارکوزه برای صیقل دادن نظریات اپوزیسیون دانشجویی در سیستم پیش از تئوریهای سارتر ، آدورنو ، هابرماس و دیگران اثر بخش ازکار درآمده است علل چندی دارد که بحاست با اختصار بآنها اشاره شود .

"عصیان های" دانشجویی شدیدتر از همه همعجا نخست در ایالات متحده امریکا و جمهوری فدرال آلمان برپا شد و مارکوزه هم در همین کشورها کار کرده و کار میکند و آثار خود را هم بزبان های انگلیسی و آلمان مینویسد . تئوری او آمیزه التقاطی جطلکی اندیشه های اساسی تئوری بورژوازی چپ در باره "راه سوم" است که در سالهای چند دهه اخیر بیجان کشیده شده است . از آنجاکه در امریکا و آلمان غربی یا از شرق سوسیال - دموکراتیک "راه سوم" خبری نبود ویا رهبری سوسیال - دموکراسی در آنها پیش از جاهای دیگر و "پیگیرتر" از جاهای دیگر با سیستم انحصاری دولتی درآمیخته بود و لذا "عصیان های" دانشجویی این کشورها نمیتوانست با هیچیک از شقوق سوسیال - دموکراتیک "راه سوم" تطبیق کند - شق بورژوازی چپ "راه سوم" در این دو کشور نمیتوانست از پشتیبانی محروم بماند . علاوه بر این باید نفوذ بالنسبه ضعیف ایدئولوژی مارکسیستی - لنینیستی را در جنبش کارگری این کشورها نیز در نظر گرفت ، زیرا در نتیجه این امر دانشجویان اپوزیسیون از داشتن مرکز نیرومند برای تبلور مخالفت خود محروم مانده اند . این نکته را هم نباید فراموش کرد که مارکوزه برخلاف "ستاره های منتقدی" چون آدورنو ، هورک هایمر و هابرماس تقریباً همیشه در اپوزیسیون بود و در سیاست فعالیت داشت و در جنبش اعتراضی به ستمگری سفید پوستان و اعتراض به تحاوزه و بیتنام بطور فعال شرکت کرده است .

و اما علت اینکه مارکوزه در میان محافل روشنفکری نیز نفوذ دارد ، ترکیب ویژه جوانب قوی و ضعیف تئوری اوست . مارکوزه پروسه های مهم و عمیق و ضد انسانی جامعه سرمایه داری را روشن تصویر میکند و بدقت مورد تحلیل قرار میدهد . ولی این کار از "قواعد بازی" آنتاگونیستی آزاد نیست و باینجهت با مدافعان سیستم سرمایه داری موجود در یک صف قرار نمیکرد . او از این تز صحیح که ما همچنان در جامعه طبقاتی بسر میبریم و انقلاب در چنین جامعه ای ضروری است دفاع

میکند ولی به دیالکتیک مبارزه طبقاتی و انقلاب و راههای مشخص و اشکال و اسالیب مبارزه طبقاتی در شرایط کنونی پی نمیرد . او " مقاومت عظیم " را جایگزین مبارزه طبقاتی و خیالباقی و شعارهای اخلاقی را جایگزین علم انقلاب میسازد . در نزد او جای پرولتاریا را که نیروی قادر به مقابله با سرمایه داری معاصر است از یکسود انشجویان و روشنفکران " طبقه صیانه " و از سوی دیگر اهالی ستمکش گنوها و قشرهای " غیر ممتاز " یعنی سیاهپوستان و برکنار ماندگان سفید پوست میگیرند . مارکوزه بعضی از اجتماعی این گروهها درود میگوید ولی در عین حال میفهمد که آنها را نمیتوان عامل تاریخی در گرونیهای بنیادی دانست . او آرزوی سوسیالیسم را در سر میپرورد ولی آشکارا اعلام میدارد که در جهان کنونی نیروهائی را که واقعا قادر به درگرونی سوسیالیستی جامعه باشند نمی بیند .

بدینسان انتقاد او از سرمایه داری که در آن نقش تاریخی طبقه کارگر نفی میگردد و افسانه جامعه و فور بدون برخورد انتقادی پذیرفته میشود و نیز نظریه تجریدی رمانتیک او درباره انقلاب و پی باوری به امکان درگرونی سوسیالیستی جامعه در شرایط کنونی و دفاع او از سوسیالیسم بر پایه موازین اخلاق و محکوم کردن سوسیالیسم موجود همه و همه نشان میدهد که تئوریهای مارکوزه مارکسیستی نیست و بورژوازی میتواند برای مقاصد خود از آنها استفاده کند و استفاد هم میکند . تضادهای نظریات مارکوزه علت نفوذ او در میان آن محافل روشنفکری که اپوزیسیون ضد امپریالیستی آنها در موضعی میان بورژوازی و پرولتاریا قرار دارد ، روشن میسازد . مادامکه این محافل با مقوله های این قبیل تضادها بیاندیشند و عمل کنند برای بورژوازی بکلی از دست رفته نیستند و همین محافلند که مارکوزه را میستایند و مارکسیست در آن اعلام میکنند .

باید برای اتحاد سیاسی و تشریک ساعی با تصام نیروهائی که در جامعه سرمایه داری علیه سرمایه داری انحصاری دولتی و علیه ستمگری انحصار استو شدیدا نفوذ آنها در تمام عرصه ها و علیه تشدید بوروکراسی و غیره در راه درگرونیهای اساسی دموکراتیک مبارزه میکنند ، کوشید . شرط این اتحاد هم روشن ساختن اختلاف نظرهای تئوریک کنونی است . بزرگترین مانورهای سیاسی را فقط در صورت حد اعلای وفاداری با اصول میتوان انجام داد . حتی در شرایط اتحاد نیز ما نمیتوانیم از مباحثات تئوریک صرف نظر کنیم . این کار برای آن لازم است که به پیروان تئوری " راه سوم " کمک شود تا خود را از تفکر بورژوائی که مانع فعالیت سیاسی اثر بخشی آنان است و بخش قابل ملاحظه ای از روشنفکران جوان داخل اپوزیسیون چپ را نیز براه نادرست میکشاند ، آزاد سازند .

باید از آموزگار روشنفکران جوانی که در میان قشرهای وسیع آنان نفوذ دارد پرسید چه کسانی را تربیت میکنی ، به چه جناحی تعلق داری و در خدمت چه کسانی هستی ؟ اگر ما همه این نکات را در نظر بگیریم ، خواهیم دید که مبارزه آید تئوریک علیه نظریات مارکوزه و علیه نفوذی که این نظریات در میان بخشی از روشنفکران ترقیخواه دارد حائز اهمیت فراوان است .

# درباره برخی از ریشه های اپورتونیسیم

لئونینو بسرا

(از دانشمندان علوم راس)

جنبش جهانی کمونیستی و کارگری دوران ما رشد میکند و تحکیم می پذیرد. تئوری علمی مارکسیسم - لنینیسم که روشنی بخش راه دگرگونی انقلابی جهان است توده های هر چه بزرگتری از زحمتکشان را بسوی خود جلب میکند. ولی در زمین جنبش کارگری معاصر علفهای هرزی از انواع اپورتونیسیم نیز میروید و میکوشد طبقه کارگر را از انجام وظیفه تاریخی خود یعنی برانداختن سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم بازدارد. پژوهش چگونگی طبیعت و ویژگیهای اپورتونیسیم کنونی وظیفه علمی بشرنجی است که انجام آن تنها با معاسی جمعی دانشمندان مارکسیست میسر خواهد بود. نویسنده این مقاله هدف محدود بررسی برخی از ریشه های نوسانات اپورتونیسیتی خاص دوران کنونی را در برابر خود قرار داده است. بیش از صد سال است که مارکسیسم علیه گرایشهای اپورتونیسیتی به مبارزه ای آشتی ناپذیر مشغولست. طی این دوران در زمینه افشا "طبیعت اپورتونیسیم و نشان دادن ریشه ها و خصلت آن پیروزیهای مهمی بدست آمده است. ولی این مبارزه را نمیتوان پایان یافته تلقی کرد زیرا گرایشهای اپورتونیسیتی پیوسته با اشکال تازه ای در جنبش کارگری جان میگیرند و بورژوازی که دشمن طبقاتی جنبش کارگری است با نقشه منظم و آگاهانه ای در تقویت آنها میکوشد. مبارزه خستگی ناپذیر بنیاد گذاران مارکسیسم - لنینیسم علیه اقدامات انحرافی لا سال و برشتین، کائوتسکی و دیگران در جنبش کارگری و نیز علیه رفرمیسم و آنارشیزم و غیره نمونه زنده و ملاحظه بر خورد علمی باین مسئله است. تمام آثار کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم در باره اپورتونیسیم بر محور این اندیشه استوار است که گرایشهای اپورتونیسیتی که در جریان مبارزه طبقاتی پرولتاریا بروز میکنند نمودار مشخصی از نفوذ بورژوازی هستند. کلاسیک ها (در درجه اول مارکس و لنین) از میان بجاری گوناگونی که این نفوذ را بداخل جنبش منتقل میسازند وجود بسیار ماندنی های شرفور بورژوازی و خورد بورژوازی را که نمایندگان قشرهای ورشکسته طبقات دیگر با خود بهم محیط طبقه کارگری آوردند - برجسته میگردند. این وضع با مرحله ای که سرمایه داری قوس صعودی میپیمود و با دوران خیات بنیاد گذاران مارکسیسم مصاف بود مطابق با مقتضای اصل داشت.

"مانیفست کمونیستی" در این زمینه تصریح میکند که: "پیشرفت صنایع قشرهای کاپوس از طبقهها که را به صفوف پرولتاریا میبریزد و یا حداقل شرایط زندگی آنها را به خطر میاندازد (۱)".

(۱) - "مانیفست حزب کمونیست" - ترجمه فارسی، ص ۲۳، چاپ سال ۱۹۵۱ (با مختصر تدقیق ترجمه)

در نامه " اخطار " مارکس وانگلس به بېل ، لیبکنشت و سایرین نیز تصریحاً گوشزد شده است که " وقتی نمایندگان طبقات دیگر به جنبش پرولتری میگرایند پیش از هر چیز باید از آنها خواست که بازمانده های خرافات و خلیقات بورژوازی و خرده بورژوازی و غیره را با خود همرازی آورند و جهان یعنی پرولتری را بی چون و چرا فراگیرند " ( ۱ ) .

در کتاب انگلس تحت عنوان " وضع طبقه کارگر در انگلستان " فاکت های زیادی درباره " وقار بورژوازی " اقلیت ممتاز پرولتاریا ذکر شده است . این اقلیت بر اساس مزایای انحصار صنعتی سرمایه داری انگلستان در آن زمان پدید آمد .

لنین آثار زیادی را به بررسی منابع اپورتونیزم اختصاص داده و در آنها همان نظر مارکس وانگلس را درباره اینکه اپورتونیزم ها " برای طبقه پرولتاریا عناصر بیگانه هستند " و " توکران ، عمال و حامین نفوذ بورژوازی را تشکیل می دهند . . . " ( ۲ ) اتخاذ کرده است . علت این تطابق نظریات همانگونه که خود لنین خاطر نشان ساخته آنستکه کانون های اپورتونیزم در محیط طبقه کارگر مانع پیشرفت مبارزه انقلابی میشود و این مبارزه را بیه اشکال قابل قبول برای بورژوازی منحصر میسازد و یا هدفهای افراطی و بصارت دیگر هدفهای را که با میزان واقعی نیروهای انقلابی پرولتاریا مطابقت ندارد در برابر آن میگذارد . هر دوگرایش ( یعنی اپورتونیزم راست و " چپ روی " ) جلوی اعتلای مبارزه طبقاتی را میگیرند و باینجهت علیرغم تناقضی که این دوگرایش بایکدیگر دارند هر دو آنها نمودار عینی نفوذ بورژوازی در داخل طبقه کارگر هستند .

شیوه برخورد لنین باین مسئله بر پایه انطباق اصول عام مارکسیسم بر شرایط مشخص دوران فعالیت خود استوار بود . متدولوژی او که ماهیت دیالکتیکی داشت به تحلیل عمیق جوانب اقتصادی ، سیاسی وایدئولوژیک اپورتونیزم کمک میکرد . انتقاد لنین از اپورتونیزم بصراحت دامنه دارتر از نظریات انتقادی ولی سطحی برخی از مارکسیست هائی است کسبه اپورتونیزم را یک پدیده تصادفی و ناشی از گمراهی افراد معین یا نتیجه ویژگیهای ملی تلقی میکنند . لنین میگوید : " باید در ساختمان اقتصادی و در سرشت تکامل تمام کشورهای سرمایه داری یک سلسله علل اساسی وجود داشته باشد که این عقب نشینی هارا ( عقب نشینی های اپورتونیزمی - توضیح نویسنده مقاله ) به پدیده ذاتی بدل کند " ( ۳ ) .

بر پایه بررسی یکسلسله از آثار میتوانیم بگوئیم که لنین منشا " اپورتونیزم را در پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم پدیده های زیرین میدانست : آ - رشد عمومی طبقه کارگر بمناسبت رشد دائم نیروهای مولده و ورود نمایندگان سایر قشرهای اجتماعی و بطور عمده قشرهای خرد بورژوازی به صفوف طبقه کارگر ؛ ب - تنوع شیوه های تاکتیکی بورژوازی امپریالیستی که میکوشد قدرت بیکارجویی پرولتاریا را در مبارزه برای تحقق عالیتیرین هدفهایش از آن سلب کند و تمایز را به گذشت از منافع اساسی را بخاطر منافع آنی واقعی یا کاذب در محیط پرولتاریا اشاعه دهد ؛ ج - صدقه های اقتصادی و سیاسی که بورژوازی بکمک سیستم کاملاً رشد یافته استثمار سرمایه داری میتواند به گروههای معینی از طبقه کارگر بدهد ( ۴ ) .

( ۱ ) - مارکس وانگلس - جلد ۱۹ تالیفات ، ص ۱۲۴ .

( ۲ ) - مجموعه کامل آثار ، جلد ۳۰ ، ص ۱۶۹ .

( ۳ ) - لنین - مجموعه کامل آثار ، جلد ۲۰ ، ص ۶۲ .

( ۴ ) - رجوع شود به این تالیفات لنین : " مارکسیسم و پرولتاریا " ( سال ۱۹۰۸ ) ، " اختلاف نظر در جنبش کارگری اروپا " ( سال ۱۹۱۱ ) ، " امپریالیسم و انشعاب در سوسیالیسم " ( سال ۱۹۱۶ ) و تالیفات دیگر .

## خطر الكوسازی

شیوه برخورد لنین امروز نیز اعتبار خود را حفظ کرده است و تمام نتیجه‌گیریهای او را میتوان در مبارزه ایدئولوژیک کمونی با احراز موفقیت بکار بست . وظیفه ما آنستکه این سلاح تئوریک گرانقدر را نه به شیوه دکماتیک بلکه بطور خلاق بکار ببریم و کمک آن ریشه‌ها و خصلت مظاهرنویین اپورتونیسیم را که در جریان رشد اجتماعی پدید می‌گردد تحلیل کنیم . فراموشی این خواست دیالکتیکی همیشه کار را به الكوسازی بی ثمر میکشاند .

برخورد غیر تحلیلی به مسئله مورد بحث بنظر ما موجب بروز اشتباه میشود بدین معنی که اولاً نقطه نظر کلاسیکهای مارکسیسم - لنینیسم ساد می‌گردد و استثنا جاتی غیر دیالکتیکی بآنها نسبت داده میشود که بیکجا در عوامل منحصر میگردد . تطبیع محافظ معینی از طبقه کارگر و یا روی آوردن برخی از گروههای خرد و بورژوازی به جنبش کارگری . ثانیاً تغییرات وارده در عوامل بنیادی عیدیه‌های کبهای روشن شدن مسئله اهمیت اساسی دارد یعنی چگونگی گرایش انباشت سرمایه و استروکتور اشتغال و تفاوت دستمزدها و سلوبیا اقتصاد و سیاسی بورژوازی وغیره - از نظر در می‌گردد . کاملاً روشن است که برخورد الكوئی کمکی بمبارزه کامیابانه علیه مظاهرا پورتونیسیم در جنبش کارگری مفاصل نخواهد کرد .

مثلاً بنظر ما این مطلب در مورد چگونگی برخورد به تز " آریستوکراسی کارگری " هنگامیکه این تز را توضیح مسئله اپورتونیسیم قرار میدهند - صادق است . چنین قشری البته در زمان ما هم وجود دارد . ولی امروز دیگر این واقعیت بمتنهائی برای توضیح پدید آمده‌ای که به مراتب بفرنج تر شده است نمیتواند یک مقدمه تئوریک کافی تلقی گردد . بورژوازی امپریالیستی دوران ما علاوه بر تطبیع شیوه‌های دیگری راه چکار میبرد که تاثیر آنها از تقسیم ریزه‌های سودهای کلانش در میان گروههای معین طبقه کارگر بیشتر است و در مقیاس وسیعتری هم بکار برده میشود . اگر مطلب تنها به همین تقسیم ساده ختم میشد اپورتونیسیم بعنوان یک پدید مصلحاً اهمیت زیادی کسب نمیکرد و مبارزه علیه آن به مراتب آسانتر بود . ولی واقعیات نشان میدهند که مطلب باین سادگی‌ها نیست . وقتی به زندگی واقعی مراجعه میکنیم می بینیم کسانی که مواضع اپورتونستی اتخاذ کرده اند همه حقوق کلان نمیگیرند و همه در دستگا مخصوص شعبده بازی یا جنبش کارگری شاغل مقامات عالی بوروکراتیک نیستند . ولی باید در نظر داشت که در و این کنونی مشاغل فنی وغیرای که حقوق زیاد بآنها تعلق میگیرد شیوع دارد .

### تئوری " چپ جدید "

وقتی ساختن الكواز تز " آریستوکراسی کارگری " نتواند مسئله بسیار بفرنج اپورتونیسیم را حل کند تئوری باصطلاح چپ نو بطریق اولی قادر به حل آن نخواهد بود . واضعین این تئوری چنانکه در بالا گفته شد الكوسازی را به مارکسیسم - لنینیسم بطور اعم نسبت میدهند نه به کسانی که بطور مشخص این اشتباه را مرتکب میشوند . آنها با این استناد احکام مارکسیستی - لنینیستی مربوط به این مسئله و مسائل اساسی دیگری " کمینه شده " اعلام میدارند و بر آنند که اپورتونیسیم تنها میان بخش کوچکی از طبقه کارگر شایع نیست بلکه مجموعه طبقه کارگر در قیال میستیم سرمایه داری روش اپورتونستی دارد . مثلاً مارکوزه یکی از بیانگران این " نظریه " مدعیست که تئوری " آریستوکراسی کارگری " کمینه شده است و در عین حال میکوشد ثابت کند که طبقه کارگر با مصلح سرمایه داری " وحدت منافع " پیدا میکند و این " وحدت منافع " تنها اقلیت ناچیز بوروکراسی



کارگری را شامل نمیشود بلکه کارگران ساده را نیز در بر میگیرد .

این وضع چگونه و به چه وسیله ای پدید میگردد ؟ ایدئولوگ های " چپ نو " میگویند در جامعه با اصطلاح تکنولوژیک به برکت خود تکنولوژی طبقه کارگر بضمیر و بی ادبی بدل میگردد که به حفظ وضع موجود کمک میکند و عبارت دیگر در این جامعه نقش طبقه کارگر بعنوان پیشاهنگ انقلابی ملغی میشود . در جریان این کار طبقه کارگر با سیستم سرمایه داری " وحدت منافع " پیدا میکند و نه تنها علاقمندی به سرنگون ساختن نظام موجود را از دست میدهد بلکه حتی مدافع آن میگردد . بزعم واضعین این تئوری - خدمات و نعماتی آفریده با اصطلاح جامعه مصرف این پروسه عینی مستحیل شدن را تسریع میکند .

نکته ای که بیش از هر چیز در باره این ساخته های تئوریک باید گفت آنستکه اصولا دعوی وجود پروسه عینی پیدایش " وحدت منافع " میان طبقه کارگر و جامعه سرمایه داری - دعوی ناسازگار است . در شرایط معین برخی از کشورها ( مثلا ایالات متحده امریکا ) قشرهای وسیع طبقه کارگر هنوز تحت تاثیر ایدئولوژی و هراتیک اپورتونیستی قرار دارند . ولی تا زمانی که تضاد اساسی مجموعه سیستم سرمایه داری ( یعنی تضاد میان خصلت اجتماعی روز افزون تولید و شکل تصاحب خصوصی محصول کار ) حل نشده است پروسه های جدید تکنولوژیک بخودی خود به هیچ وجه کار را به برانداختن آنتاگونیسم طبقاتی منجر نخواهند ساخت . برعکس همانگونه که مثلا پروتو ترتین در کنفرانس مخصوص بررسی " گرایشهای سرمایه داری اروپا " ( این کنفرانس را انستیتوی گرامشی تشکیل داده بود ) خاطر نشان ساخته است تغییرات کنونی شرایط کار تغییرات ویژه مشهود را در وضع پرولتاریا موجب گردیده و موازات آن زمینه تازه ای برای تضاد طبقاتی پدید آورده است . ترتین میگوید باید اشکال کنونی این تضاد را روشن ساخت و منظور او اینستکه مبارزه کارگران امروز تنها بر محور خواسته های مربوط به افزایش دستمزدها و رزنمیزند بلکه مجموعه ای از خواسته ها و وظائف را در بر میگیرد .

از سوی دیگر واقعیات نشان میدهند که آن پروسه عینی که اکنون انجام میگیرد " وحدت منافع " پرولتاریا با بورژوازی امپریالیستی و سازگار شدن طبقه کارگر با شرایط سرمایه داری نیست بلکه تشدید تمام تضاد های سرمایه داری و در درجه اول تضاد طبقاتی عمده آن یعنی تضاد میان قشر فوقانی سیستم انحصاری دولتی و طبقه کارگر است . بررسی علمی دقیق جامعه کنونی سرمایه داری نشان میدهد که سرمایه داری برخلاف آنچه که ایدئولوگ های " چپ جدید " تصویب میکنند جهان " یک بعدی " نیست که در آن طبقه کارگر گویا بد نیال بورژوازی گام برمیدارد . جنبش کارگری یکی از نمودارهای موثر نقش واقعی پرولتاریا و موضعگیری انتقادی و انقلابی آن در برابر سیستم سرمایه داری است . منحنی تغییرات این جنبش در جریان ۴ سال اخیر بسرعت قوس صعودی میباید و گویا آن هم آمارهای زیرین است : در سال ۱۹۶۵ در جنبش اعتصابی جهان سرمایه داری ۳۷ میلیون نفر شرکت کردند . در سال ۱۹۶۶ تعداد اعتصاب کنندگان به ۴۵ میلیون ، در سال ۱۹۶۷ به ۴۷ میلیون و در سال ۱۹۶۸ تقریبا به ۵۲ میلیون رسید (۱) . بارزترین نمودار آن جنبش تیروند پرولتاریای فرانسه و ایتالیا در سال ۱۹۶۸ است که وسعت دامنه آن در خشانترین مبارزات طبقاتی ادوار گذشته را در هر دو کشور پدید میآورد .

این مطلب را هم باید خاطر نشان ساخت که تئوری برنشتینیسیم نیز که احتجاجات منتقدین لیبرال سرمایه داری رشد یافته برپایه آن استوار است واقعیات را تحریف میکند . طبق نظر این

( ۱ ) - این آمارها را ت . تیموفیف در شماره مورخ ۲۴ دسامبر ۱۹۶۸ " روزنامه " پراودا " ذکر کرده است .

لیبرال ها جامعه سرمایه داری رشد یافته جامعه " فیه عقلانی " است زیرا آزادی فردی انسان را پایمال میکند . ولسی در عین حال جامعه " عقلانی " است زیرا انحصار مادی فراوانی را که در جریان تولید عمومی ایجاد میگردد در دسترس همگان قرار میدهد .

بدینسان در این تئوری ها استثمار واقعی زحمتکشان گونشی چون آب تبخیر شده و ناپدید گشته است . تصادفی نیست که آید تولوگ های عمده " چپ نو " از استناد مشخص به شرایط فقر ، بیکاری ، عدم اطمینان به فردا ، تبعیض و غیره که توده های بزرگ مردم در جوامع سرمایه داری از آن رنج میبرند - احترازی میکنند . اگرچه سرمایه داری بعنوان یک سیستم میتواند برخی از نیازمندیهای بخش معینی از مردم را برآورده سازد ولی مهمترین نیازمندیهای توده زحمتکشان یعنی اکثریت عظیم اهالی را ارضا نشده باقی میگذارد . در شروتمندترین کشور سرمایه داری نیز قشرهای بزرگی از مردم برای استفاده از نعم جامعه ای که با بوقی و کرنا " جامعه مصرف انبوه " نامیده میشود - امکان مادی ندارند . مثلا طبق آمار رسمی در ایالات متحده آمریکا ۳۲ میلیون نفر در فقر بصری برند . مجموع درآمد خانوادگی این افراد در سال ۴۲۰۰ دلار است و حال آنکه برای تامین گذران " معتدل " یک خانواده در سال ۹۱۹۱ دلار لازم است ( ۱ ) . کمبود شدید مسکن ، فقدان امکان تحصیل و دریافت کمک پزشکی و غیره نیز گریبانگیر این قشرها و قشرهای دیگر است که در آمدشان بحد میزان پیشگفته نمیرسد .

### ریشه های اپورتونیزم معاصر

چون اشکال گوناگون اپورتونیزم به چگونگی رشد جامعه - در هر مرحله معین بستگی دارد ریشه های آنرا نیز باید همانگونه که لنین عمل میکرد در ویژگی های اقتصادی ، سیاسی واید <sup>تولیدی</sup> مرحله تاریخی معین جستجو کرد . این کار بویژه از آنجهت لازم است که بورژوازی امپریالیستی از مسائل فنی کنونی برای تحقق مشی استراتژیکی که هدف آن فلج ساختن نیروی طبقه کارگر و تخریب سازمانهای بیکارجوی آن از درون است استفاده میکند . بورژوازی امپریالیستی ترجیح میدهد که طبقه کارگر خود از مبارزه بیکار دست بکشد و لایزمنیاشد که این امر با توسل بزور آن تحصیل گردد . با اینجهت امروزه که تناسب قوای اجتماعی بیش از پیش سود جنبش انقلابی جهانی در تغییر است شیوه های رخنه کردن ، فریبگری ، کنترل صالمت آمیز ، تخریب آید تولوژیک و غیره جای خاصی را در نقشه های ارتجاعی بورژوازی اشغال میکند . ولی این بهیچوجه بمعنی آن نیست که بورژوازی در صورت فراهم بودن شرایط مساعد از توسل مستقیم بزور خود داری میکند . بدینسان هیچگونه پروسه عینی پیدایش " وحدت منافع " پرولتاریا یا سیستم سرمایه داری وجود ندارد و آنچه که وجود دارد و تشدید میگردد نیاز ذنی بورژوازی حاکم به تخریب مواضع طبقه کارگر و جلوگیری از پیشروی آن بسوی هدف های عالی است . به همین جهت برای تخطئه دستاوردهای کنونی و امکانات طبقه کارگر فعالیت آید تولوژیک و سیاسی شدیدا انجام میگردد . نمایندگان طبقه حاکمه در این زمینه از دو گرایش اپورتونیزمی که در شرایط کنونی بروز میکنند ، استفاده میکنند : ۱ - تبعیت بخشی از طبقه کارگر از فرمیسم که عملا با شرایط سیستم سرمایه داری سازگاری نشان میدهد و ۲ - کم بهادادن به خواسته های اقتصادی دوران واسط و از

( ۱ ) - طبق برآورد وزارت کار آمریکا از مقاله " وضع زحمتکشان آمریکا " بقلم ویکتور - رلو اقتصاددان آمریکائی . رجوع شود به شماره ۲ ( ۳۲ ) نشریه " مسائل بین المللی "

جمله خواسته‌های اقتصادی لحظه . کم بهادادن باین خواسته‌ها در جریان مبارزه بخاطر سوسیالیسم در حد و معینی اشاعه دارد . در مورد اول سخن بر سر فرمیسم و در مورد دوم سخن بر سر ماجراجویی تاکتیکی است . هر دو این انحراف‌ها بسود بورژوازی تمام می‌شود . ولی بورژوازی بمناسبت امکانات ناشی از تسلط بر ثمرات پیشرفت علمی و فنی بطور آگاهانه و منظم میکوشد پیش از هر چیز از گرایش اول استفاده کند .

نمونه مشخص بروز هر دو گرایش را میتوان در اپورتونیزم راست افراطی و چپ افراطی که در جریان نبرد های طبقاتی سال ۱۹۶۸ در فرانسه نمودار گردید پیدا کرد . کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه این انحراف را چنین تعریف کرده است : " اپورتونیست های راست ضرورت انقلاب سوسیالیستی را نفی میکنند و عملاً به برخی تغییرات در سیاست جاری و در ترکیب اعضای دولت قناعت می‌ورزند و تمایلی به حمله قاطع بر مواضع سرمایه بزرگ ندارند . . . اپورتونیست های " چپ " تصرف " قدرت در کارخانه " و تصرف " قدرت در دانشگاه " را تبلیغ میکنند ولی هیچگاه مسئله قدرت سیاسی را مطرح نمی‌سازند و یا آنکه ادعا میکنند که در دوران ما مبارزه در واقع تحقق هدف های دموکراتیک هیچ ضرورتی ندارد و حزب کارگری باید وظیفه انجام مجدد رنگ و مستقیم انقلاب سوسیالیستی را در برابر خود قرار دهد ( ۱ ) .

بورژوازی با سیاست ارتجاعی خود میکوشد ضایع پرولتاریا را در مجموع این طبقه عقیم گذارد و از تحقق هدف های آن اعم از هدف های نزدیک و دور جلوگیری کند . لیدر های بورژوازی خوب میدانند که در وضع کنونی جهان هر گاهی که طبقه کارگر به پیش بردارد موضعی از مواضع بورژوازی در مبارزه برای حفظ سرمایه داری از دست می‌رود و این امر آنها را به اختراع نظریات و " تئوری های " رنگارنگی بر می‌انگیزد که هدف همگان آنها منحرف ساختن مبارزه پیگیر طبقه کارگر در هر مرحله تاریخی معین است .

مثلاً فرمیسم ، لیبرالیسم ، ناسیونالیسم و جریان های اپورتونیستی دیگر درون جنبش کارگری که بورژوازی از خارج آنها را تقویت میکند از نظر معینی در جهت قلب ماهیت مبارزه طبقاتی پرولتاریا عمل میکنند زیرا مانع آن میشوند که جنبش کارگری رسالت تاریخی خود را انجام دهد . ولی بطور مشخص این جریانها مبارزه ای را که طبقه کارگر در جهات و جوانب گوناگون و در مراحل گوناگون تکامل انجام میدهد یعنی مبارزه در راه آزادی های دموکراتیک ، مبارزه پرولتاریا در راه تصرف قدرت و استقرار دیکتاتوری طبقاتی خویش و اجرای موثر مشی انترناسیونالیسم پرولتاری و غیره را از مسیر خود منحرف می‌سازند و با ضرورت آنها منکر میشوند . روشن است که بورژوازی نمیتواند مقاصد ارتجاعی خود را همصفا بداندسان که سیاست از پیش بهرود زیرا در کنار قشرهایی که تحت تاثیر سیاست مخرب او قرار میگیرند نیروهای پرولتاری نیز هستند که میتوانند در هر لحظه به مبارزه در واقع تحقق هدف های واقعا انقلابی برخیزند .

همانطور که لنین نشان داده است اپورتونیسم در عرصه های گوناگون زندگی اجتماعی یعنی در اقتصاد ، سیاست و ایدئولوژی ریشه دارد :

الف - ریشه های اقتصادی . پیشرفت علمی و فنی در بنیان تولیدی جامعه سرمایه داری معاصر تغییرات مهمی بوجود آورده است . از نظر مسئله ای که در این مقاله مورد بحث است ما میخواهیم سه نکته را برجسته کنیم : ۱ - بین المللی شدن سرمایه داری انحصاری دولتی ؛ ۲ - تغییرات در استروکتور اشتغال ؛ ۳ - تغییرات در استروکتور دستمزد .

( ۱ ) - ساز " مانیفست حزب کمونیست فرانسه مصوبه پلنوم کمیته مرکزی در شامپینی ، ۵ - ۲۶ سابر

بورژوازی میکوشد از نتایج اقتصادی تغییراتی که در این بیان استروکتوروی میدهد برای ایجاد پایه‌های تقویت و اشاعه انحرافات اپورتونیستی در محیط پرولتاریای معاصر استفاده کند . رئیس کلی این مسئله را بررسی میکنیم .

هیچ تردیدی نیست که اکنون پروسه درآمیختگی تولید و مبادله سرمایه داری بر پایه مافوق ملی ، از طریق مداخله روزافزون دستگا‌ه‌های دولتی در اقتصاد صورت میگیرد . این پروسه در کنفرانس بین المللی مخصوص بررسی سرمایه داری انحصاری دولتی که دانشمندان کمونیست فرانسه در ماه مه سال ۱۹۶۶ تشکیل داده بودند مورد بررسی وسیع قرار گرفت . این درآمیختگی و تقویت نقش اقتصادی دولت یکسلسله مقدمات عینی دارد که عبارتست از رشد نیروهای مولده ، افزایش بازده کار و نیز تلاش طبقه‌حاکمه برای نجات سیستم سرمایه داری ، سخن بر سر سیستم اقداماتی است که علیه نوسانات ادواری و بحران های اقتصادی بعمل میآید تا اثرات تزلزلات اقتصادی در خطرناکترین لحظات آن کاهش یابد . هدف از کوشش برای حل مسائل کم اهمیت تر دیگر بکمک سازمانهای مافوق ملی ( که واقعا انجام میگیرد ولی نه به مقیاسی که تئوریهای ستایشگرانه دانشمندان هوادارانحصارات دعوی دارند ) دادن صورت ظاهری پایدار به سیستم سرمایه داری و بدینسان تاثیر در شعور برخی از گروههای پرولتاریا است .

ارتقاء سطح تجهیز فنی در نوع رشته های اشتغال تغییر ایجاد میکند بدین معنی که در نتیجه استفاده بلاواسطه ای که از دستاوردهای علم و تکنیک در تولید بعمل میآید همواره حرفه های جدیدی پدید میآید . صفوف طبقه کارگر با ورود کارگران رشته‌های تخصصی جدید پیوسته در توسعه میرود . پیشرفت نیروهای مولده گروه کارگرانی را که پرولتاریای فنی نامیده میشوند بیشتر از پیش افزایش میدهد . این کارکنان از نظر چگونگی موقعیت خود در رشته تولید جزو پرولتاریای صنعتی سنتی هستند و از نظر مناسبات طبقاتی مثل آنها استثمار میشوند .

تغییرات حاصله در استروکتور اشتغال موجب تغییر میزان دستمزد ها میگرد . توسعه دامنه استفاده از وسائل فنی و از تشر کارکنان فنی در پروسه تولیدی سرمایه داری موجب افزایش سهم نسبی افرادی میگرد که حقوق بالنسبه زیاد دریافت میکنند و این افزایش با افزایش مطلق کارکنان متخصص مطابقت دارد . چون این جریان در چارچوب سرمایه داری انجام میگیرد ، بورژوازی از آن بعنوان وسیله ای برای تشدید گرایشهای اپورتونیستی در محیط پرولتاریای معاصر استفاده میکند . کارفرمایان با استفاده از شعور اندوید و آلیستی خرده بورژوازی میکوشند روحیه ناراضی و نافرمانی و مقاومت در برابر استثمار را از بین ببرند و همزمان با آن در میان برخی از قشرهای کارگران تعادل به استفاده از موقعیت ممتاز بوجود آورند . چگونگی توسعه دامنه این قبیل گرایشها در یکسلسله از کشورها درجه موفقیت بورژوازی را در نیل باین هدف هانشان میدهد .

بدیهیست که تمام تغییرات عینی در بنیان تولید سرمایه داری کنونی جنبه دیالکتیکی دارد و بحکم قوانین دیالکتیکی نتایج متضاد ببار میآورد . در کنار امکانات جدیدی که بورژوازی برای اعمال نفوذ در اختیار دارد امکانات و شرایط عینی موشری نیز برای رشد و توسعه و تقویت جنبش کارگری انقلابی پدید میآید . مثلا افزایش تعداد پرولتاریای فنی در همان حال که وسائل و امکانات تازه ای برای توسعه نظریات اپورتونیستی در اختیار بورژوازی حاکم میگذارد نتیجه دیگری هم ببار میآورد بدین معنی که این جریان بطور عینی و مستقل از تعادل طبقه حاکمه قشرهای وسیع جدیدی از تکنیسین ها و سازمانگران فنی و مدیران تولید را که در گذشته به مبارزه طبقه کارگر چشم

بیگانه مینگریستند به طبقه کارگر و مبارزه آن نزدیک میسازد .

سطح عالی بازده کار و توسعه سیستم کنترل دولتی در برخی ارزشته های اقتصاد به

بورژوازی امکان میدهد گذشت های معینی را که برای پرولتاریا قاتل میشود همیزان بیش از این گذشت ها جبران کند . مثلا وقتی بورژوازی دستمزد ها را در نتیجه مبارزات اعتصابی زحمتکشان یا مذاکرات آنان با کارفرمایان بالا میبرد سود خود را حفظ میکند بدینمعنی که آهنگ رشد تولید را تغییر میدهد ، بهای کالا ها را بالا میبرد ، مالیاتهای تازه وضع میکند و غیره . بارشده نیروهای مولده امکان جبران خسارات ناشی از فرم های اجباری در حد و معینی افزایش می پذیرد و بورژوازی گاه میتواند در برابر زحمتکشان به اظهارات عوامفریبانه ای درباره آمادگی خود به عملی ساختن برخی از خواسته های کارگران بپردازد . برخی از گروه های پرولتاریا فقط به ظواهر این پدیده توجه میکنند یعنی فقط گذشتها را می بینند و وسائل پنهانی را که برای کاهش دامنه گذشتها یا بطور کلی حذف آنها بکار میروند مشاهده نمیکنند . طبیعی است که این فریبگری یکی از ریشه های متعدد داپورتونیسم معاصر را تشکیل میدهد .

یکی از نمودارهای استفاده مستمری که از تغییرات حاصله در استروکتورها برای رسوخ دادن شعور داپورتونیستی در میان پرولتاریا بعمل میآید سیاست " خیرخواهی پدرانانه " است .

بدینمعنی که میکوشند گذشتهای اجباری استثمارگران را خیرخواهی و توجه پدرانانه سرمایه داران نسبت به نیازمندیهای کارگران جلوه دهند . سود های مافوق عادی که در نتیجه تقویت بنیان فنی پروسه های تولیدی و بین المللی شدن سرمایه بدست میآید عامل مشخصی

پیدايش شرایط مادی برای سؤق طبقه کارگر به مواضعی است که بورژوازی لازم دارد تا این طبقه را از هدف های اساسی خود منصرف سازد . این " خیرخواهی پدرانانه " از شیوه قدیمی که بکمک آن فقط " آریستوکراسی کارگری " را تطمیع میکرد موثر تر است زیرا توده کارگران غیر متخصص را نیز میتواند با سراب آن تحت تاثیر قرار دهد . لیدرهای اتحادیه های " زرد " از

اشکال مشخص این سیاست برای تحکیم روابط خود با محافل حاکمه بورژوازی استفاده میکنند .

ب - ریشه های سیاسی . چگونگی محتوی عمده دوران کنونی را مبارزه میان دوسیستم

متناقض سوسیالیسم و سرمایه داری تعیین میکنند . این مبارزه بسته به چگونگی عوامل تاریخی

و شرایط مکانی و زمانی اشکال متفاوت بخود میگیرد . در نتیجه پیروزی انقلاب کبیر اکتبر و پس از

دفع تلاشهایی که استثمارگران بکمک مداخله گران برای احیای تسلط خود بعمل آوردند

همزیستی صالتمیز میان کشورهای دارای سیستم اجتماعی متضاد بعنوان شکل ویژه ای از

مبارزه طبقاتی در عرصه جهانی پدید آمد . همزیستی صالتمیز سیاست مصنوعی اختراع

نیست بلکه يك واقعیت عینی است که از پروسه پایان نیافتة انقلاب جهانی ناشی میگردد و يك

عامل عینی هم بر آن مزید میشود بدینمعنی که تصادمات جنگی به علت خصمیت سلاحهای کنونی

خطر نابودی بیسابقه توده های بزرگ مردم را در بر دارد و این خطر توده ها را علیه جنگ بر میانگیزد

و امکانات امپریالیسم را برای دست زدن به جنگ جهانی محدود میسازد .

همانطور که ماهیت تضاد آشتی ناپذیر میان دوسیستم اجتماعی متناقض یعنی میان نیروهای

سوسیالیسم و نیروهای امپریالیسم تغییر ناپذیر است فرجام درگیری میان آنها یعنی صحوکامل

نظام سرمایه داری و ایجاد جامعه فارغ از استثمار و استثمارکشان نیز ناگزیر است .

بورژوازی امپریالیستی بوسائل گوناگون محتوی واقعی اشکال کنونی مبارزه میان سیستم

های متناقض را تحریف میکند . ثورریسمین ها و مبلغین خادم سرمایه بزرگ میکوشند ثابت کنند

که بعلمت پیشرفت تکنیک جنگی - وضع موجود همزیستی صالمت آمیز د وارد و گاه تغییر ناپذیر شده است . چنین تصویری در باره واقعیت عینی از د و مجرای ایدئولوژیک در ذهن برخی از گروههای طبقه کارگر رسوخ میکند : اپورتونیسیم راست و اپورتونیسیم " چپ " . انحراف اول خاموشی مبارزه طبقاتی را در قبال ناگزیری مقدر با اصطلاح تغییر ناپذیری استروکتور سیاسی جهان اعلام میدارد و انحراف دوم نیروی عینی واقعیت همزیستی را منکر میگردد و با تعبیر همزیستی به عنوان سیاستی که خود سرانه انتخاب شده علیه کسانی که چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین المللی مسئول این سیاست و انمود میگرددند اعلام مبارزه میکند .

بورژوازی معاصر که قادر به جلوگیری از مبارزه زحمتکشان نیست در جنبه داخلی مبارزه طبقاتی مشی استراتژیکی را تعقیب میکند که هدف آن عقیم گذاشتن رژیم هائی است که توده مردم برای تحقق آنها میکوشند . در همان حال که طبقه کارگر در اتحاد با نیروهای مترقی در برابر فعالیت ضد دموکراتیک د ولت بورژوازی مقاومت نشان میدهد و بمواضع قاطع طبقه حاکمه تعرض میکند بورژوازی برای حفظ تسلط خود شیوههای محیلاته بکار میرد .

بورژوازی هم در عرصه اقتصاد و هم در عرصه سیاست میکوشد توده ها را در مورد ماهیت طبقاتی د ولت بورژوازی گمراه سازد . مراجعات ادواری به افکار عمومی ، انتخابات ، وجود موسسات پارلمانی وغیره بعنوان تحقق دموکراسی واقعی جلوه داد میشود . نتیجه عمومی ایدئولوژیکی که از این پراتیک گرفته میشود تزی است که در آن دعوی میشود د ولت بورژوازی پدیده ایست مافوق انسان ها و مافوق جامعه که قادر است مستقل از منافع طبقاتی عمل کند . هدف این شعبده گری پرده پوشی مانورها و فریبگریها و تطمیع وغیره د رجه اول پرد پوشی نابرابری عمیق اجتماعی ناشی از تصاحب خصوصی وسائل تولید است .

قشرهای وسیع مردم و از جمله بخشی از پرولتاریا نمیتوانند این واقعیت را فوراً درک کنند و با اینجهت دموکراسی بورژوازی را بعنوان یک پدیده مطلق تلقی میکنند نه بعنوان زمینه ای که امکان ادا مبارزه در راه انقلاب سیاسی واقعی را فراهم میسازد . اپورتونیسیم و فریبیم از این درک نا آگاهانه شرایط سیاسی سرمایه داری سوء استفاده میکنند . خصیصه فریبیم و اپورتونیسیم راست امتناع از استفاده انقلابی از پارلمان د رموردی است که نمایندگان مردم وارد پارلمان بورژوازی میشوند . کلاسیک های مارکسیسم - لنینیسم این مشی سیاسی را کرتینیسیم پارلمانی ° ( ۱ ) نامیده اند و این مشخصه اپورتونیسیت های تمام ادوار است .

نکته تازه در این زمینه تحریف اپورتونیسیتی یکی از جوانب مهم سرمایه داری معاصر است : پیشرفت تنظیم نیروهای مولد و و بفرنج شدن مجموعه زندگی اجتماعی این نیاز عینی را پدید میآورد که نیروهای مولد به سود تمام جامعه آگاهانه رهبری شوند . بورژوازی که طبقه استثمارگراست از هدف های آزمند ان خود دفاع میکند و نمیتواند بیانگر منافع عموم مردم و زحمتکشان جامعه باشد . ولی مجبور است خود را با خواست ها و شرایط تولید معاصر ساز کند و با اینجهت به توسعه مداخله د ولت خود در عرصه اقتصاد و در سازمان مناسبات اجتماعی میپردازد . اپورتونیسیم معاصر از این نقش روز افزون د ولت بورژوازی برای توجیه دعاوی خود در زمینه نقش باصطلاح غیر طبقاتی د ولت و نفی پیوند این د ولت با منافع خود خواهانه محدود سرمایه وغیره استفاده میکند .

( ۱ ) - کرتینیسیم پارلمانی - ایمان سفیهانه به اقتدار و خطا ناپذیری سیستم حکومت پارلمانی

و عدم درک این واقعیت است که مسائل اساسی حیات جامعه را چگونگی تناسب واقعی

نیروهای طبقاتی جامعه حل میکند نه پارلمان . ( توضیح مترجم ) .

ولی بررسی همه جانبه و دیالکتیکی این مسئله نشان می‌دهد که طبیعت دولت استثمارگر تغییر نکرده و برعکس تضاد عمیق دیگری بر تضاد های سرمایه داری معاصر افزوده شده است : تضاد میان استفاده قشر بالای انحصارگران از دولت برای مقاصد خود از یکسو و نیاز به رهبری اجتماعی امور که تحقق آن بسود مردم زحمتکش فقط از عهد طبقه کارگر انقلابی ساخته است .

بورژوازی از پندارهائی که در ذهن تشوّه هاریشه دوانده است نه فقط برای حفظ سیستم موجود خود بلکه در همین حال برای پشتیبانی از اقداماتی که هدف آن احیاء رژیم های کهنه در کشورهای است که طبقه کارگر به پیروزی رسیده است استفاده میکنند . طرفداران لیبرالیسم بورژوازی که در جامعه نوین باقی میمانند در برابر اشکال ویژه دیکتاتوری پرولتاریا مدل های دموکراسی کاذب را عرضه میدارند . و این اشکال ویژه را " ناپیگیر " و " غیرانساندستانه " و هکذا میخوانند . توسعه این گرایشهای کاملاً راسته همیشه برای حکومت طبقه کارگر ایجاد خطر میکند .

از اشکال سیاسی بورژوازی نه فقط بعنوان افزاری برای سرکوب بلکه بعنوان وسیله ای برای تخفیف تضاد های طبقاتی بمرم استفاده میشود . جامعه سرمایه داری کنونی طوری سازمان داده شده است که در آن هر معضل اجتماعی که خطر بحران جدی در بر دارد غالباً بوسیله ارگان های آشتی دهنده ای مورد رسیدگی قرار میگیرد که در آنها بورژوازی امکان دارد راه حل خود را تحمیل کند . ضمناً میکوشند نگذارند که نیروهای اپوزیسیون از چارچوب قوانین بورژوازی خارج شوند و سعی دارند خواسته های آنها را در سطحی نگاهدارند که " بتوان در بار آنها بموافق رسید " . جناح راست احزاب سوسیال دموکرات و نیز سازمانهای کارگری تحت کنترل مستقیم بورژوازی افزاری برای اجرای همین سیاست هستند و هدف این سیاست نیز آشتی دادن طبقه کارگر با سیستم سرمایه داری است . اپورتونیست های " چپ " نیز نقش احزاب انقلابی طراز نوین را نمیکنند ، این احزاب را مورد حمله قرار میدهند ، دعوی گرفتن جای آنها را دارند و نیز پیشرفت مبارزه پرولتاریا علیه استثمار جلوگیری میکنند .

ج - ریشه های ایدئولوژیک . ایدئولوژی های مدافع نظام سرمایه داری میکوشند مفهوم واقعی تغییراتی را که در جامعه کنونی سرمایه داری پدید آمده است تحریف کنند و جلوی رشد شعور پرولتاریای انقلابی را بگیرند . ایدئولوژی اساسی بورژوازی همان آنتی کمونیسم و مبارزه علیه جنبش طبقه کارگر است ، ولی تئوریسمین های بورژوازی امروز آنتی کمونیسم را در برده کاذب عینیت علمی میپوشانند و این تضاد فی نیست بلکه معلول شکست آنتی کمونیسم بی برده و بی پروا است . در دوران ماکه سمیت اساسی تکامل جامعه را دیگر قانونمندیهای نظام استثمارمعمین نمیکند بورژوازی برای دفاع از نظام سرمایه داری نظریات ایدئولوژیک خود را تنقیح میکند و شرایط کنونی در سازمان میدهد و میکوشد مبارزه علیه پرولتاریا را بیشتر با اشکال غیر مستقیم انجام دهد که البته بمعنی دستکشیدن از اشکال مستقیم این مبارزه نیست . بورژوازی امپریالیستی کنونی خوب میداند که اگر حدت تضاد های موجود در جنبه های مختلف مبارزه طبقاتی به منتها درجه برسد خطر بروز جنگ جهانی سوم را که عواقب آن قابل پیش بینی نیست در بر خواهد داشت بورژوازی میکوشد تضاد مات طبقاتی را در داخل مرزهای " قابل قبول " نگاهدارد و هدف ارتجاع خود را بدون بحران های بزرگ عملی سازد . در میان تئوری هائی که وظیفه کمک به این جریان را برعهده دارند میتوان تئوری های " انقلاب دوم صنعتی " ، " زوال طبقات " ، " جامعه مصرف انبوه " ، " همگرایی سرمایه داری و سوسیالیسم " و غیره را نام برد . هدف تمام این

تئوری ها گمراهی ایدئولوژیک طبقه کارگر و محروم ساختن آن از سلاح اساسی پیروزی یعنی دیکتاتوری طبقه و انترناسیونالیسم پرولتری است .

در واقع هم بزم برخی از این تئوری ها پیشرفت علمی و فنی نیروی است که تمام تضاد های آنتاگونیستی را بر طرف میسازد و از اینجا چنین نتیجه گرفته میشود که جهان به پیروی از منطقی پروسه های جدید در جهت ایجاد " جامعه تکنولوژیک " فارغ از ایدئولوژی و جامعه " یک بعدی " سیر میکند و خصوصیت این جامعه نیز بدعوی آنان سلب خصلت انساند و ستانه آن بعلمت استفاده و وسیع از تکنیک است و نمونه آینده این جامعه را نیز شباهت کنونی میان اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا بعنوان رشد یافته ترین مظاهر جامعه معاصر تلقی میکنند . واضعین این تئوری ها مدعیند که باین علت مبارزه ای که امروز ضرورت تاریخی دارد مبارزه میان طبقات نیست که در تمام سطوح آن جنبه آنتاگونیستی دارد بلکه مبارزه در راه تامین " خصلت انسانی " جامعه چه در اردوگاه امپریالیسم و چه در اردوگاه سوسیالیسم است . تامین این " خصلت انسانی " بمعنی هدف های طبقاتی ندارد بنابراین هیچ نیروی اجتماعی بیانگر آن نیست . با وجود این دعوی میشود که نیروی قادر به تحقق این هدف روشنفکران " آزاد " هستند - آزاد به این مفهوم که روشنفکران قشری هستند که مکانیسم های ایجاد کننده وحدت منافع " جامعه تکنولوژیک " آنها را مستحیل ساخته است .

با تحلیل مارکسیستی میتوان روشن کرد که این نظریات که طبقه حاکمه بکمک انواع موسسات نظیر شورای پژوهش علوم اجتماعی یا بنیاد روکفلر اشاعه میدهد چه هدفی را تعقیب میکنند . شمارتامین " خصلت انسانی " جامعه آفریده طبقه کارگر که بموجب آن این جامعه نیز مثل جامعه سرمایه داری آزادی های فردی انسان را نفی میکند یک شی ارتجاعی کامل را منعکس میسازد بدین معنی که در لافه انسان دوستی غیر طبقاتی ساختمان یک جامعه التقاطی بی چهره پیشنهاد میگردد . بدینسان در نمای واقعی پیشرفت اجتماعی محو میشود و نقش رهبری کننده طبقه کارگر یعنی تنها طبقه ای که با آزاد ساختن خود تمام جامعه را نیز آزاد میسازد نفی میگردد نمودار دیگر جنبه ارتجاعی ضد سوسیالیستی این تئوری بدعوی ایدئولوگ های " جامعه صنعتی " درباره " روشنفکران آلوده نشده " است که بزم آنها میتوانند وظیفه " انسانی کردن " جامعه سوسیالیستی را بعهده بگیرند . بدینسان این ایدئولوگ ها از شعور خرده بورژوازی استمداد می طلبند که عناصر آن مدت ها در میان طبقه کارگر حتی در کشورهای سوسیالیستی برجا میماند . بقای این عناصر زمینه مساعدی را برای تاثیر نفوذ ملغین بورژوازی بوجود میآورد و کسانی که به تنظیم استراتژی کنونی ضد کمونیستی مشغولند با توجه به این نکته از هر وضع مساعدی برای نفوذ ایدئولوژیک و تخریب صفوف طبقه کارگر از داخل چه در کشورهای سوسیالیستی و چه در جهان غیر سوسیالیستی استفاده میکنند .

### چند نتیجه گیری

از آنچه گفته شد این نتیجه بدست میآید که جنبه ایدئولوژیک برای مبارزه طبقاتی پرولتاریا چه در مقیاس ملی و چه در مقیاس بین المللی اهمیت فراوان کسب میکند . بورژوازی امپریالیستی خطرناکی از حدت تضاد مات طبقاتی را در زمینه های اقتصاد و سیاست درک میکند و علاقمندی استثمارگران به خلع سلاح ایدئولوژیک طبقه کارگر نیز از همین جا ناشی میشود . یکی از هدفهای اساسی ارتجاع در حال حاضر اعمال تاثیر دشمنان توده ها می باشد است که به مبارزه برمیخیزند .



بورژوازی شیوه‌های گوناگونی را در این زمینه بکار میبرد: تبلیغات وسیع، تطمیع ایدئولوژیک و انواع شیوه‌های کنترل غیر مستقیم. تمام طبقات، قشرها و گروه‌های اهالی یعنی کارگران، دانشجویان، روشنفکران، کشاورزان و کارمندان از طرف سازمان‌هایی که جوابگوی این شیوه سرمایه انحصاری هستند مورد بررسی دقیق قرار میگیرند.

شک نیست که تلاش‌های بورژوازی در زمینه تشدید اپورتونیسم در صفوف طبقه کارگر همه جا با موانع جدی روبرو میشود که مهمترین آنها رشد پیروزمندانه سیستم سوسیالیستی علمبرغم تمام دشواری‌های آنست. گام‌های بی‌پایانی که سوسیالیسم در شئون مختلف بدست آورده است تمام تلاش‌هایی را که برای تخریب بیانی سیستم سوسیالیستی بعمل می‌آید عقیم می‌گذارد. مانع مهم دیگر واقعیت عینی خود سرمایه داری است که بعلمت تضاد های ذاتی آن همواره زمینه مساعدی است برای بروز بحران های اجتماعی.

این عوامل عینی در بر توفعالیت احزاب کمونیست در زمینه بالا بردن سطح شعور طبقاتی پرولتاریا به نیروی موثری برای مبارزه سیاسی تودها بدل می‌گردد و نتیجتاً بهم روشن است: بورژوازی امپریالیستی کنونی نمیتواند هدف های ارتجاعی خود را تحقق بخشد بلکه بیش از پیش در حلقه تنگ محاصره نیروهای مبارز راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم قرار میگیرد. با آنکه هر یک از انواع اپورتونیسم طبیعت ویژه خود را دارد. مبارزه علیه آن تمام اهمیت عمومی خود را حفظ میکند. نشین خاطر نشان می‌ساخت که "بدون مبارزه قاطع و بی امان و در تمام جهات و جوانب" علیه اپورتونیست ها "نه از مبارزه با امپریالیسم و نه از مارکسیسم و جنبش کارگری سوسیالیستی جای سخنی نمیتواند در میان باشد" (۱). این حکم کاملاً صریح و عیناً صحیح است و تجربه تاریخی گذشته و حال آنرا تأیید میکند زیرا گرایش‌های اپورتونیستی از آنجا که نمودار مشخص نفوذ بورژوازی هستند رشد پیرومندی انقلابی را اعم از اینکه در هر مرحله و در هر سطحی از رشد باشند ترمز میکنند. تکیه گاه مبارزه جدی علیه اپورتونیسم کسه نشین همان اشاره کرده است گروه‌های تطمیع ناپذیر پرولتاریا هستند. این گروه‌ها همه جا و در تمام سازمان‌های کارگری وجود دارند و تصریح این مطلب نمیتواند برای احتراز از اشتباهات سکتاریستی بلکه برای افشای قطعی انواع گوناگون اپورتونیست‌ها و بالا بردن شعور طبقاتی توده‌های هر چه وسیعتری از طبقه کارگر نیز اهمیت بسیار دارد.

# درباره یکی از انواع آنتی کمونیسم

سالیامیس

(عضویت بوروی کمیته مرکزی حزب کمونیست اسرائیل)

تجاوز اسرائیل به کشورهای عربی و حوادثی که در خاور نزدیک و مناطق دیگر جهان روی میدهد، افشای تئوری و عمل صهیونیسم را بیش از پیش ضرور میسازد. بنا بگفته رفیق مغیبر ویلنر، دبیرکل حزب کمونیست اسرائیل صهیونیسم "مناستانه" فراموش شده "جلوه گرمیشود و حال آنکه یکی از صرم ترین معضلات کنونی است". باینجهت کنگره ۱۶ حزب کمونیست اسرائیل بتحلیل نقاد و بررسی ایدئولوژی رسمی دولت اسرائیل یعنی صهیونیسم توجه فراوان معطوف داشت. و این تصادفی نیست. افکار عمومی جهان بیش از پیش باین پدیده که برای بسیاری از افراد "بعید و غریب" بنظر میرسد، برخورد میکند.

عاملی که بریغرنجی و دشواری مبارزه نیروهای مترقی علیه صهیونیسم میافزاید، آنست که این مسئله مهم بععلل زیادی در طول چندین سال تقریباً بهیچوجه بررسی نشده است. کتاب پوری ایوانف تحت عنوان "از صهیونیسم بر خیزد یا شید!" که در سال ۱۹۶۸ در اتحاد شوروی انتشار یافته، برفع این نقیصه کمک جدی میکند.

مؤلف ضمن تشریح مفهوم عمومی صهیونیسم معاصر خاطر نشان میسازد که صهیونیسم "ایدئولوژی و سیستم پادشاهی است از سازمانها و اقدامات سیاسی بورژوازی بزرگ یهود که با محافل انحصاری ایالات متحده آمریکا و سایر دول امپریالیستی جوش خورده اند - محتوی اساسی صهیونیسم، شوونیسم جنگ طلب و آنتی کمونیسم است". (ص ۴)

صهیونیسم در روز میان قرن نوزدهم و قرن بیستم یعنی هنگامی که سرمایه داری به آخرین مرحله خود یعنی امپریالیسم گام نهاده بود - پدید آمد.

صهیونیست ها به پیوند با "کانون ملی" و "سرزمین آبا و اجدادی" بی اعتنا هستند. آنها بخاطر منافع امپریالیستی حاضر شده بودند در امریکای لاتین یا اروپای شرقی، در کنیا یا اوگاندا "کانون یهود" بوجود آورند.

اندیشه گرد آوردن یهودیان "بیراعون صهیون" (۱) یا تشکیل دولت اسرائیل تجسم عالی پیدا کرد. در برنامه مصوبه بیست و ششمین کنگره صهیونیست ها (سال ۱۹۶۵) هدف عمده جنبش صهیونیسم حفظ و تقویت "ملت جهانی یهود" اعلام گردید. اکنون دولت اسرائیل بمركزی تبدیل میشود که باید در تمام کشورهای عالم جنگ اندازد.

مؤلف پس از بررسی تاریخی جریان پیدایش صهیونیسم مینویسد یکی از علل عمده پیدایش

---

(۱) - صهیون نام کوهی است در نزدیکی اورشلیم. در سال ۱۸۹۷ جمعیتی بنام "سازمان جهانی صهیونیسم" بوجود آمد که هدف خود را انتقال تمام یهودیان جهان به فلسطین اعلام کرد. (مترجم)

آن حد شماره ضیقاتی است که در آستانه قرن بیستم "امپریالیسم را واداشت تا تمام نیروهای  
راکه بنحوی ازانحاء با جنبش انترناسیونالیستی پرولتری و همبستگی طبقاتی و مبارزه زحمتکشان  
مخالفت میورزند متحد کند و مورد پشتیبانی قرار دهد . . . زمانه داران تمام کشورهای بزرگ اروپا  
بدون استثنا به پدیده ای چون صهیونیسم علاقمندی عینی داشتند" (ص ۳۷) .

در عین حال "پروژه تجزیه و تلاشی طبقاتی کمون های یهود و تمایل زحمتکشان یهود  
به رهایی از قید کنترل سران کمون در آن کشورها تکیه اقلیت یهود در آنها وجود داشت و موجب  
شد که جمعی از سران این کمون ها گروه های هم مسلک تشکیل دهند و بکوشند بهر قیمت  
شده سلطه قدیمی خود را تجدید و تحکیم کنند و کنترل خود را بر قاطبه زحمتکشان یهود  
برقرار سازند" (ص ۳۷) .

در این کتاب "پایه های" تئوری صهیونیستی درباره باصطلاح ملت جهانی یهود و کشش  
همیشگی بنی اسرائیل بسوی فلسطین و "ازلیت خصوصت یا قوم اسرائیل (آنتی سیمیسم)"  
و غیره بطور همه جانبه و نقاد بررسی شده است .

مؤلف با تکیه بر احکام لنین بطلان استدلالات علمی کاذب سران صهیونیسم را به ثبوت  
میرساند و "تئوری بافی های" موزس هس ، لئونیسکر ، تئودور هرتسل ، احد ها آم ، لئون  
سیمون و دیگران را درباره "وضع استثنائی" قوم یهود و رسالتی که فقط قوم یهود بعنوان  
"برگزیده خدا" بعهده دارد ، مورد انتقاد قرار میدهد .

در کتاب خاطرنشان میشود که "مرکز عمده سازمان وایدنولورثیک صهیونیسم که قدرت مالی  
آن برابر با دارائی بزرگترین شرکتهای انحصاری جهان است سازمان جهانی صهیونیست  
است که در سال ۱۸۹۷ بوجود آمد . این سازمان برحسب علامت نژادی تاسیس شده و قرار  
گاه آن در ایالات متحده امریکا است . سازمان مزبور فعالیت جمعیت های صهیونیست بیش از  
۶۰ کشور را کنترل و رهبری میکند و برای کار و فعالیت کنگره جهانی یهودیان ۶۷ کشور کسبه  
عملا شعبه آنست ، رهنمود میفرستد . جمعیت های عدیده ، کلوب ها ، کمیته های موقت  
و دائم ، اتحادیه ها باین سازمان بزرگ صهیونیست وابسته اند" (ص ۱۲۵) .

تأثیر قاطعی که سازمان جهانی صهیونیسم در تمام جوانب حیات و سیاست در ایست  
اسرائیل اعمال میکند در این کتاب نشان داده شده است : ۸۶٪ زمینهای زراعتی کشور که  
به اجاره داده میشود باین سازمان تعلق دارد . این سازمان بر بیش از ۴۸۰ واحد کشاورزی  
"قیمومت دارد" . در سال ۱۹۶۳ این سازمان ۶۰ موسسه اسرائیلی را کلا یا جزئا در تعلق  
خود داشت . یکی از بزرگترین شرکتهای ساختمانی اسرائیل بنام "راسکو" (۱) باین  
کنسرن صهیونیست تعلق دارد . سازمان جهانی صهیونیست در شرکت بزرگ اسرائیلی  
"مکوروت" که بساختمان موسسات آبیاری و سد سازی مشغول است و در شرکت هواپیمائی  
"ال - آل" که در خطوط هوائی بین المملی کار میکند و همچنین در شرکت بزرگ کشتیرانسی  
اسرائیلی "تسیم" و غیره سهامدار است . (ص ۱۲۶) .

مؤلف مینویسد " . . . فرمانروایان واقعی کنسرن بین المملی صهیونیستی در مرحله  
کنونی سه وظیفه اساسی را که هدف آن تعیین نقش اسرائیل در سیستم صهیونیسم بین المملی  
است مطرح میسازند :

( ۱ ) - این شرکت با سرمایه مختلط تشکیل شده و سرمایه آن بطور عمده امریکائی است .

۱ - تبدیل دولت اسرائیل به " جنگجویی که بتواند با توسل بزور مستوجریان حوادث راد منطقه خاور نزدیک کنترل کند ویا در آن تاثیر جدی اعمال نماید ( این مسئله برای امپریالیسم اهمیت فوق العاده دارد ) ؛ ۲ - تقویت بیش از پیش اسرائیل بعنوان مرکز اعمال تاثیر سیاسی وحتی الامکان کنترل میلیونها یهودی تبعه کشورهای مختلف جهان ؛ ۳ - تحکیم مواضع اسرائیل بعنوان واسطه ای برای نفوذ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم ( با هر چه اسرائیل ) در کشورهای در حال رشد افریقا و آسیا ( و نیز در برخی از کشورهای دیگر ... ) ( ص ۱۲۶ - ۱۲۸ ) .

این نتایج تا کما " اسناد موثق و اظهارات ایدئولوگ ها و لیدرهای رسمی صهیونیسم جنبه تخریبی اقدامات و مشی ضد کمونیستی ایدئولوژی این جریان شدیداً ارتجاعی دوران کنونی را فاش میسازد و تبهکاری های صهیونیست ها را علیه جنبش جهانی انقلابی و جنبش آزادیبخش ملی برای خواننده روشن میکند .

پس از پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر صهیونیست ها روش خصمانه شدیدی در قبال حکومت شورها در پیش گرفتند . اسناد بایگانی شده گواهی میدهند بر همکاری صهیونیست ها با " دولت های " ضد انقلابی دنیکی ، پترولا و اسکورپاتسکی است .

بند بیست تبهکارانه صهیونیست ها با زلمه مداران آلمان فاشیست که موارد آن در کتاب نشان داده شده ، چنان بیشرمانه است که موجب حیرت میثرد . مثلاً در سال ۱۹۴۴ هنگام تعرض تابستانی ارتش شوروی ، سران صهیونیسم بین المللی که در لندن بودند توسط عمان خود با فرماندهی آلمان برای تحویل ۱۰ هزار کامیون بجهت خاور مذکره میگردند . محافظ حاکمه اسرائیل اکنون نیز با همین پیشروی سیاست طرفداری ازین راتعقیب میکنند . این محافل درازاء با اصطلاح غرامتی که از جمهوری فدرال آلمان دریافت داشته بودند بطوریکه محاکمه ایشن نشان داد گذشته جنایتکاران هیتلری را ماستمالی میکنند و تبلیغات ضد کمونیستی را دامن میزنند .

فعالیت پرتوتوی که صهیونیسم در مقیاس جهانی انجام میدهد و در کتاب نمونه های بسیاری از آن ذکر شده بیش از پیش بر خواننده روشن میسازد که انترناسیونالیست های اسرائیل یعنی اعضا " حزب کمونیست آن کشور که مدافعان واقعی منافع توده زحمتکشان اند و در راه صلح و استقلال و برقراری حسن تفاهم با کشورهای عربی همسایه خود و در راه وحدت جنبش جهانی کمونیستی با پیگیری مبارزه میکنند چه شرایط دشواری برای زندگی و کار و مبارزه خود دارند . شن اسرائیلی تحقیر نژادی که سران صهیونیست آن کشور اختراع کرده و بکار میبرند . تبعیض نژادی بیرحمانه در حق اعراب محلی و شیوه های محیلانه تعقیب اسرائیلی های ترقیخواه و جوانب دیگر حاضر زندگی داخلی کشور اسرائیل که در کتاب تشریح شده ، وضع اسفناک و محیط شومی را که نیروهای ترقیخواه اسرائیل با آن روبرو هستند و با جانبازی علیه اش ارتجاعی سران صهیونیست کشور مبارزه میکنند ، آشکار میسازد .

یکی از نمونه های بارز صحنه صهیونیسم بین المللی در جنبش کمونیستی و کارگری که مولف با آن اشاره میکند تلاش اخیری است که صهیونیست ها برای تخریب مواضع انترناسیونالیستی حزب کمونیست اسرائیل بکار بردند و کوشیدند تا سیاست اتحاد واقعی با صهیونیسم و همکاری با ماجراجوییهای تبهکارانه خود را در " اسرائیل بزرگ " را جایگزین سیاست مارکسیستی - لنینیستی و واقعاً صیهن پرستانه این حزب سازند . وحدت انترناسیونالیستی یهودیان

واعراب عضو حزب کمونیست اسرائیل و همکاری برادرانه مبتنی بر پایه طبقاتی یهودیان و اعراب عضو این حزب که در شرایط دشوار خصوصت ملی مصنوعی پدید آمده است، در معرض حملات شدید گروه انشعایی سوسیال - شوونیست ها قرار گرفت . این وحدت بحق مایه افتخار کمونیست های اسرائیل و نمونه زنده اشتراک و تفکیک ناپذیریون منافع تمام مردم زحمتکش خاور نزدیک است . رهبری گروه سوسیال - شوونیست ها با میگویند ، دبیر سابق حزب است که تلاش فراوان بکار میبرد تا مفهوم اتحاد نیروهای چپ و طبقه کارگر را در مبارزه ایگمانها علیه سیاست ارتجاعی زمامداران کنونی اسرائیل و علیه تبعیت آنان از امپریالیسم انجام میدهند تحریف کنند .

نویسنده خاطر نشان میسازد که حزب کمونیست اسرائیل بخصوص در دوران اخیر با وضع بسیار دشوار روبرو است " مقامات اسرائیل گفتوانستند حزب را از درون منفجر کنند ، کمونیست ها را مورد تضییق و اجحاف قرار دادند و برای فلج ساختن فعالیت حزب کمونیست اسرائیل انواع شیوه ها را بکار بردند - از تحریک علیه اطفال کمونیست ها در مدارس و خیابانها گرفته تا شیوه های سنتی دستگیری فعالین و رهبران حزب و زجر و شکنجه در کلانتریها و کوشش برای ترور رهبران حزب کمونیست " ( ص ۱۶۰ ) .

مؤلف در بخش آخر کتاب بد رستی مینویسد که " هدف اساسی کنسرن جهانی صهیونیست اکنون نیز مانند گذشته عیار تست از : افزایش ثروت با توسل به روسیله برای تضمین قدرت و زندگی مرفه طبیلی وار در چارچوب سیستم امپریالیسم " .  
برقراری کنترل ایدئولوژیک و سیاسی بر جمعیت یهودی الاصلی که در آینده نامعلوم ایفاء نقش نگهبان جامعه بشری بانها وعده داده شده است . برقراری این کنترل در نقشه های صهیونیست ها یکی از وسائل عمده بوده وهست .

دولت اسرائیل که در نتیجه اقدام انساند و ستانه نمایندگان بسیاری از ملل جهان بوجود آمد ( بموجب تصمیم سال ۱۹۴۷ سازمان ملل متحد که بر اصل حر ملل در تعیین سر نوشت خویش مبتنی بود ) بحالت سیاست ضد ملی خائنانه محافل حاکمه صهیونیست آن به سلاح " اتحاد مقدس " صهیونیسم بین المللی و امپریالیسم بدل گردید " ( ص ۱۵۳ ) .  
آماج عمده فعالیت تخریبی کنسرن جهانی صهیونیست ( چه از طریق دوز و کلک های مالی روزمره و د سانس سیاسی وجه از طرق دیگر که هم آنها مظلوف مصالح واقعی ملل تمام کشورها است ) همواره اتحاد شوروی و تمام کشورهای سوسیالیستی و جنبشهای کمونیستی و کارگری و آزاد بیخشر ملی بوده وهستند .

اثر محقق شوروی یوری ایوانف طبعاً تمام جوانب مبحث بفرنج و مفصلی چون تئوری و عمل صهیونیسم را در بر نمیگیرد و نمیتوانست در برگیرد . ولی این کتاب تصویر کاملی از صهیونیسم بدست میدهد و خصائص عمده آنرا روشن میسازد .

نشریه " مسائل بین‌المللی " که هر دو ماه یکبار انتشار می‌یابد ،

بمقتضی مسائل تئوریک و سیاسی جنبش جهانی کارگری اختصاص دارد .

مندرجات این نشریه از میان مقالات مجله " مسائل صلح

وسوسیالیسم " که نشریه تئوریک و اطلاعاتی احزاب کمونیست و کارگری

و منعکس کننده نظریات و اندیشه های آنان است ، انتخاب و ترجمه

میشود .

در این شماره منتخبی از مقالات شماره های ۵ و ۶ ( مه و ژوئن )

سال ۱۹۶۹ مجله " مسائل صلح و سوسیالیسم " بچاپ رسیده است .

خوانندگان گرامی که مایل باشند با ما مکاتبه کنند ، میتوانند نظریات  
و ملاحظات خود را باین آدرس برای ما ارسال دارند .

**P. B. 49034**  
**10028 Stockholm 49**  
**Sweden**

خوانندگان گرامی که مایل به پرداخت بهای این نشریه باشند ،  
میتوانند آنرا بنام **Dr. John Takman**  
باین شماره حساب بانکی بریزند :

**Sweden**  
**Stockholm,**  
**Stockholms Sparbank**  
شماره حساب بانکی  
**C-1265-3**